



# شرح دعا عہد

تالیف:

عالم جلیل میرزا محمد بن محمد حسن بن ملا علی ہرنیے

بکوشش:

حسین درگاھی

# شرح دعای عهد

تألیف

عالم جلیل میرزا محمد بن  
محمد حسن بن ملا علی هرندی

بکوشش

حسین درگاهی

دعای عهد. شرح

شرح دعای عهد / تألیف محمد بن محمد حسن بن ملا علی هرندی؛ بکوشش  
حسین درگاهی. - تهران: شمس الضحی، ۱۳۸۳.  
۱۸۴ ص.

ISBN 964 - 95245 - 7 - 6

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه بصورت زیر نویس.

۱. دعای عهد. ۲. دعاها. الف. هرندی، محمد بن محمد حسن، قرن ۱۳ ق. شارح. ب.

درگاهی، حسین، ۱۳۳۱ - ج. عنوان.

۲۹۷/۷۷۴

BP ۲۷۰ / ع ۹۰۴۲۲۱۶

۱۳۸۳

۲۲۸۶۰ - ۸۳ م

کتابخانه ملی ایران

شرح دعای عهد

ملا علی هرندی

تألیف: حسین درگاهی

انتشارات شمس الضحی

چاپ نگارش

چاپ اول: ۲۰۰۰ نسخه

پاییز ۱۳۸۳

قیمت: ۹۵۰ تومان

شابک: ISBN ۹۶۴-۹۵۲۴۵-۷-۶

صندوق پستی: تهران - ۳۱۴۱ - ۱۹۳۹۵

مرکز پخش: قم، خیابان معلم، معلم ۲۹، پلاک ۴۴۸

تلفن و نمابر: ۷۷۴۴۹۸۸-۷۷۳۳۴۱۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به:

صدیقہ مقام رضا،

نقیۃ عالم تقوا،

نرگس گلستان عصمت،

خاتون دنیا و آخرت؛

حضرت نرگس خاتون - صلوات اللہ و سلامہ علیہا و بعلمها و ابنہا -

## پیشگفتار مصحح

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی نَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ وَ لَا سِیَّمَا بَقِیَّةِ اللّٰهِ فِي الْأَرْضِیْنَ وَ اللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلٰی أَعْدَائِهِ وَ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِیْنَ إِلَى قِیَامِ یَوْمِ الدِّیْنِ.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ﴾<sup>(۱)</sup>.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَوْلُهُ: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» قَالَ: بِالْعُهُودِ.<sup>(۲)</sup>

عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي، فِي قَوْلِهِ ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ﴾ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - عَقَدَ عَلَيْهِمْ لِعَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِالْخِلَافَةِ فِي عَشْرَةِ مَوَاطِنَ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ﴾ الَّتِي عَقَدَتْ عَلَيْكُمْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -.<sup>(۳)</sup>

۱- مائدة/۱.

۲- تفسیر البرهان ۱/۴۳۱، به نقل از تفسیر القمی، مستنداً.

۳- همان، مستنداً.

## پیشگفتار مصحح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ  
لَا سِيَّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَيَّ أَعْدَائِهِ وَ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ  
إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ﴾<sup>(١)</sup>.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَوْلُهُ: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» قَالَ: بِالْعُهُودِ.<sup>(٢)</sup>

عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي، فِي قَوْلِهِ ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ﴾ قَالَ:  
إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - عَقَدَ عَلَيْهِمْ لِعَلِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِالْخِلَافَةِ  
فِي عَشْرَةِ مَوَاطِنَ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ﴾ الَّتِي  
عَقَدَتْ عَلَيْكُمْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -.<sup>(٣)</sup>

١- مائدة/١.

٢- تفسير البرهان ١/٤٣١، به نقل از تفسیر القمی، مسنداً.

٣- همان، مسنداً.

۱- «عهد»؛ نسبت بین انسان و ساحت قدس ولایت الهیه

واضح است که انسان «جهول»<sup>(۱)</sup> و «ضعیف»<sup>(۲)</sup> رسیدن به «عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِر»<sup>(۳)</sup> و قرار در آن «مَقْعَدَ صِدْق»<sup>(۴)</sup> را نه می‌داند و نه می‌تواند. برگزیده‌ای الهی، عالمی ربانی و قادری صمدانی می‌باید تا انسان به امامت (راهنمایی) و به ولایت (راهبری و سرپرستی) او، دل داده و سرسپرد و بدینسان از جرگه مردگان حقیقی یعنی جاهلان و منکران حق به در آمده و در زمره زندگان به نور الهی، راه پیماید.<sup>(۵)</sup>

و چه بسیار تفاوت است بین آنکه به روی در افتاده راه می‌پیماید، با آنکه با قامتی استوار بر راهی راست<sup>(۶)</sup>؛ یعنی: چون به رو افتاده، نه راه را می‌بیند و لذا نه آنرا می‌داند و نه می‌شناسد. و چون به پای نایستاده، رفتن را نیز

۱- اشاره به آیه شریفه: ﴿وَ حَقَّهَا الْإِنْسَانُ أَنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ (احزاب/۷۲).

۲- اشاره به آیه شریفه: ﴿وَ خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾ (نساء/۲۸).

۳ و ۴- اشاره به آیه شریفه: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ \* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ﴾ (قمر/۵۴-۵۵).

۵- اشاره به آیه شریفه: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مِثْلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (انعام/۱۲۲) و نیز رجوع کنید به روایات ذیل آیه در تفسیر البرهان ۵۵۲/۱.

۶- اشاره به آیه شریفه: ﴿أَفَتَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (ملک/۲۲) و نیز رجوع کنید به روایات ذیل آیه در تفسیر البرهان ۳۶۴/۴-۳۶۳.



نمی‌تواند.

و چنین است که عقل جهت رستن از ظلمات هر چه جهل و انکار و رسیدن به انوار هر چه علم و ایمان، حکم به پیوند با ساحت ولی الله را کرده و برای پیوستن به ساحت قدس آن مقدس، حکم به پیمان و عهدی راستین و استوار و قلبی را اقتضا می‌کند و عهد، حفظ و مراعات لحظه به لحظه معهود است.<sup>(۱)</sup> و آنچه که به «بیعت» معروف است شکل خاصی از عام عهد است.

## ۲- ادعیه «عهد»

با توجه به آنچه گفته شد قسمتی از نقش اصلی زیارت انبیاء و اولیاء الهی - صلوات الله علیهم أجمعین - و نیز عملکرد بعضی از ادعیه‌ای که به «دعای عهد» نامیده شده‌اند، روشن می‌شود.

از جمله ادعیه‌ای که به «عهد» موصوف شده‌اند، ادعیه ذیل می‌باشند:

- ۱- دعای عهدی که سید أجل أبو القاسم رضی الدین علی بن طاووس - رحمه الله - در «مهج الدعوات و منهج العبادات» خود از کتابی بخط قدیمی،

---

۱- بنگرید به مفردات راغب ذیل ماده «عهد». و نیز راجع به لزوم بیعت با امام زمان و تجدید عهد با آن بزرگوار رجوع کنید به: مکیال المکارم ۲/ ۲۳۰-۲۵۰ و نیز کتاب وظیفه مردم در غیبت امام زمان - علیه السلام - / ۹۴.

مسنداً از حضرت باقر - صلوات الله علیه - نقل می‌کند.<sup>(۱)</sup> و آغاز آن چنین است:

«اللَّهُمَّ يَا إِلَهَ يَا وَاحِدٌ يَا أَحَدٌ يَا آخِرَ الْآخِرِينَ يَا قَاهِرَ الْقَاهِرِينَ يَا عَلِيَّ يَا عَظِيمٌ...».

۲- دعای عهدی که محدث موثق مرحوم حاج شیخ عباس قمی - رحمه الله - در حاشیه مفاتیح الجنان، در تعقیبات نماز صبح، به نقل از شیخ طوسی، شیخ طبرسی و کفعمی و دیگران نقل می‌کند. و آغاز آن چنین است:

«اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ أَعِهُدْ إِلَيْكَ...».

۳- و نیز او در همان مصدر در بحث «تاکید در امر وصیت» عهدنامه‌ای را برای محتضر نقل می‌کند با آغازی مشابه آنچه گذشت و ذیلی متفاوت.

۴- دعای عهدی منقول از حضرت صادق - صلوات الله علیه - و اینکه اگر کسی چهل صباح این عهد را بخواند از یاوران حضرت ولی عصر - صلوات الله علیه - باشد و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدای متعال او را از قبر بیرون آورد که در خدمت آن حضرت باشد و حق تعالی به هر کلمه هزار حسنه او را کرامت فرماید و هزار گناه از او محو کند. و آن عهد اینست:

«اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ وَ رَبَّ الْكَرْسِيِّ الرَّفِيعِ...»

۵- دعایی دیگر با مضامینی مشابه و مختصرتر از آنچه در بند اخیر از آن یاد شد و به نام زیارت عهد یا دعای عهدنامه کوچک، که چنین آغاز می‌شود:

«اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا صَاحِبَ الزَّمَانِ أَيُّنَمَا كَانَ وَ حَيْثُمَا كَانَ مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا...»

و آن را سید بن طاووس در مصباح الزائر، صفحه ۲۳۴ و علامه مجلسی به نقل از او در بحارالانوار ۱۰۲/۱۱۱ نقل می‌کند.

توضیح اینکه این دعا در کتاب «تکالیف الأنام فی غیبة الامام» مرحوم صدرالدین همدانی به «زیارت عهد» و در کتاب «وظیفه مردم در غیبت امام زمان - علیه السلام» مرحوم حاج میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی به «دعای عهدنامه کوچک» مسمی شده است.

### ۳- شرحی بر دعای عهد و شارح آن

بر چهارمین دعای عهد یاد شده در فقرات پیشین، شرحی بفارسی نوشته شده که در مجموعه ۵۸۶۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران یافت می‌شود. شارح آن چنانکه خود را معرفی می‌کند میرزا محمد بن حاج محمد حسن بن حاج ملا علی هرنندی می‌باشد که آن را در ۲۱ ذی الحجة ۱۲۸۷ به پایان برده و ظاهراً آن نسخه، نسخه میبضه خود شارح می‌باشد.

در همان مجموعه دو اثر دیگر از او به نامهای «ملخص الکلام» به نظم عربی، در کلام شیعی و «لبّ العقاید»، در هشت باب، به فارسی موجود می‌باشند.

وی راجع به این شرح در آغاز آن می‌گوید:

«حسب المقدور بدون رجوع بکتاب لغت و اخبار، بفارسی، بطریق اختصار نوشتم که شاید اهل اعتبار از ابرار و اخیار بعد از اطلاع بآن، حقیر را به دعاء یا استغفاری یاد نمایند و بدانند که این حقیر در چه مقام از مقامات امام زمان - عجل الله فرجه - می‌باشم».

شارح ذوق و مشرب متکلمین را دارد و از نشانه های بارز آن اعتقاد او به ذاتی بودن صفت اراده در خدای متعال است که بآن به تناسب در فقرات مختلف دعا اشاره و استدلال می‌کند.

در کتب تراجم و رجال اثری از شارح یافته نشد، و نسخه دیگری نیز از این شرح بدست نیامد. لذا به همان اکتفا شده و اساس طبع قرار گرفت.

#### ۴- مصادر دعای عهد شرح شده

علامه مجلسی در بحارالانوار از پنج مأخذ در نقل این دعا یاد و آنرا به مناسبت از بعضی از آنها نقل می‌کند و در تمام تألیفات بعد از علامه به واسطه آثار او این دعا ذکر شده است:

۱- مصباح الزائر سيد بن طاووس (بحار الانوار ۹۵/۵۳ و ۱۱۰/۱۰۲ و

۲۸۶/۸۶)

۲ و ۳- بلد الأمين، و مصباح كفعمی (همان ۲۸۶/۸۶)

۴- مجموعه جباعي (محمد بن علي الجبعي) (همان ۴۲/۹۴)

۵- كتاب عتيق (همان ۲۸۶/۸۶)

توضیح اینک:

۱- مرحوم علامه حاج شيخ آقا بزرگ تهرانی، در «الذريعة إلى تصانيف

الشيعة»، راجع به شيخ محمد بن علي جباعي و مجموعه او چنين فرموده

است (۱):

«۱۹۹۵: مجموعه الجباعي - الشيخ شمس الدين محمد بن علي بن

الحسن بن محمد بن صالح الجباعي الحارثي الهمداني، المتوفى ۸۸۶ق، العالم

الجليل و الحجة الثبت، كان تلميذ الشيخ الأجل أبي العباس أحمد بن فهد

الحلي و ولده الشيخ عبد الصمد جد شيخنا البهائي. و له عدة مجاميع. و قد أكثر

---

۱- الذريعة إلى تصانيف الشيعة ۲۰/۷۷، و نیز راجع به محمد بن علي جبعی بنگرید به: روضات

الجنات ۲/۲۴۶-۳۳۸ ضمن ترجمه حسين بن عبد الصمد، لؤلؤة البحرين ۲۴/، أمل الآمال ۱/۱۳۸،

م ۱۵۰، فوائد الرضوية ۱۳۸/ و تکملة أمل الآمال ۳۵۶/، رقم ۳۴۵.

مِنَ النَّقْلِ عَنْهَا الْعَلَامَةُ الْمَجْلِسِي فِي مُجَلَّدِ إِجَازَاتِ الْبَحَارِ مُعَبَّرًا بِقَوْلِهِ: وَجَدْتُ بِخَطِّ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْجَبْعِيِّ.

أقول: هذه المجموعة إحدى تلك المجموعات. و كانت عند شيخنا العلامة التوري. و انتقلت بعده إلى سبطه الأقاء ضياء الدين النوري. و ينقل عنها المجلسي في مجلد الإجازات من البحار صفحته/٤٣. و هي اليوم في مكتبة الملك بطهران. و كتب بعض الفضلاء فهرساً لها و سماه بـ«گنجینه نفیسه» و فيها أرجوزة الإمامة الموسومة بـ«المنهج القويم» نظم الشيخ الحسن بن داود الحلبي الرجالي، قد كتبها الشيخ شمس الدين محمد الجباعي في صفر ٨٥٧ق، ثم قابل ولده الشيخ عبد الصمد هذه المجموعة بنسخة أخرى كانت بخط والده أيضاً في ٩١٧ق. و هذه غير المجموعتين اللتين بخط الجباعي، أيضاً و قد كتبهما عن خط الشيخ محمد بن مكّي الشهيد كما يأتي بشهادة أن المنقول عنها ليس موجوداً فيهما و غير المجموعة الثالثة للشهيد التي كتبها الجباعي أيضاً عن خطه و كتب بعض الأحفاد الجباعي عن خط الجباعي. لأن مقتضاه الأسناد إلى خط الشهيد كما صرّح به فيما هو منقول عن خط الشهيد.

١٩٩٦: مجموعة الجباعي - هي الثانية من مجموعات الشيخ شمس

الدين محمد الجباعي المذكور قبلاً و هي الموجودة في النجف بمكتبة مدرسة السيد البروجردي...».

لازم به ذکر است که:

الف - در ضمن آثار شهید اول؛ محمد بن مکی - رحمه الله - «مجموعه» ای در سه مجلد شامل حدیث، ادب، شعر، حکایت، لطایف و نوادر وجود دارد. و مجموعه یاد شده در فوق، از همین مجموعه اخذ شده است.

ب - از مجموعه های یاد شده در ضمن رقم ۱۹۹۵ الذریعة، جزئی که در کتابخانه ملک نگهداری می شود، تحت رقم ۶۰۴ (ف/۵/۱۰۵) بوده و جزئی دیگر در کتابخانه آستان قدس رضوی می باشد. و مجموعه دیگری از او که ارجوزه امامت ابن داود حلی، موجود در مجموعه ملک، توسط فرزند کاتب یعنی شیخ عبد الصمد با آن مقابله شده، در کتابخانه مرکزی دانشگاه تحت ارقام ۱۷۹۵ و ۱۷۹۶ (ف/۸/۳۶۸-۳۶۰) موجود می باشد.

ج - دعای عهد منقول از خط جباعی در بحارالانوار از همان جزء موجود در کتابخانه ملک می باشد (گ/۳۵۳-۳۴۹) که صورت آن در صفحات آتی ارائه شده است.

د - این قسمت از ارجوزه بنا به دلالت پایان آن، در آخر ماه صفر سال ۸۵۷ نوشته و با نسخه منقول و مأخذ دعا که به خط حسن بن علی بن صدوق بن صالح بوده مقابله گردیده است.

ه - ابتدای نقل علامه مجلسی از مصدر یاد شده از قرار زیر است:

«نُقِلَ مِنْ خَطِّ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْجَبَعِيِّ، نَقْلًا مِنْ خَطِّ الشَّيْخِ عَلِيِّ بْنِ السُّكُونِ - قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُمَا - أَخْبَرَنِي شَيْخُنَا وَ سَيِّدُنَا السَّيِّدَ الْأَجَلَ الْعَالِمَ الْفَقِيهَ جَلَالَ الدِّينِ أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ فَخَّارِ بْنِ مَعْدِ بْنِ فَخَّارِ الْعُلُوِيِّ الْحُسَيْنِيِّ الْمَوْسَوِيِّ الْحَائِرِيِّ - أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَهُ - قِرَاءَةً عَلَيْهِ، وَ هُوَ يُعَارِضُنِي بِأَصْلِ سَمَاعِهِ الَّذِي بَخَطَّ وَالِدَهُ - رَحِمَهُ اللَّهُ - الْمُنْقُولِ مِنْ هَذَا الْفَرْعِ، فِي شَهْرِ سِنَةِ سِتِّ وَ سَبْعِينَ وَ سِتِّمِائَةٍ...».

اینک:

أولاً - اگر مأخذ علامه مجلسی در نقل دعا همین مجموعه موجود در کتابخانه ملک باشد، در این مجموعه نشانه‌ای که دال بر نقل از خط علی بن السُّکون باشد دیده نمی‌شود.

ثانياً - علی بن السُّکون بنا به گفتهٔ مرحوم حاج شیخ عباس قمی در سفینه البحار ۱/۶۳۸ و هدیه الأحاب ۷۲/۷۲، در حدود سال ۶۰۶ فوت کرده است<sup>(۱)</sup>، پس بنابراین احتمال اینکه قائل «أخبرني» که از عبد الحمید بن فخّار

۱- و نیز در هدیه الأحاب گفته: «ابن السُّکون - بفتح السین - شیخ علی بن محمد الحلّی، عالم فاضل عابد ورع نحوی لغوی شاعر فقیه، از ثقات علماء امامیه است. و کان - رحمه الله - حسن الفهم، جید النقل، حریصاً علی تصحیح الکتب». و راجع به علی بن سکون به جز مأخذ یاد شده رجوع شود به ریاض العلماء ۶/۲۱، و اعیان الشیعة ۲/۲۶۶ و فوائد الرضویه ۳۲۷.



بن معد در سال ۶۷۶ نقل می‌کند و از او به «أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَهُ» یاد می‌کند، علی بن السکون باشد نیز نمی‌تواند درست باشد.

و اما لازم به یاد آوریم که مرحوم سید حسن صدر در تکملة أَمَلِ الْأَمَلِ<sup>(۱)</sup> در ترجمه محمد بن علی جبعی، اجازه‌ای را از ابن سکون برای او نقل می‌کند. و باین ترتیب اختلافی حدود ۲۵۰ سال بین دو نقل از تاریخ حیات ابن سکون پدید می‌آید: الا اینکه دو ابن سکون بوده و یا یکی از این دو قول خلاف باشد. و در صورت صحت چنین اجازه‌ای باز هم دلیلی بر نقل دعای عهد توسط محمد بن علی جبعی از خط ابن سکون نخواهیم داشت.

ثالثاً - صریح عبارت جبعی غیر این معنا را دلالت دارد. او در پایان دعا و در حاشیه آن نوشته: « بَلَّغْتُ قَبَالاً بِنُسخةِ الْمَنْقولِ مِنْهُ وَ كُتِبَهُ حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ صَدوقِ بْنِ صَالِحٍ ».

۲- و اما راجع به کتاب عتیق، که از دیگر مأخذ دعای عهد در بحارالانوار می‌باشد: علامه مجلسی در ضمن معرفی مصادر بحار از آن در دو جا نام برده است:

«وَالْکتابُ الْعَتِيقُ الَّذِي وَجَدْنَاهُ فِي الْغُرِيِّ - صلوات الله علی مشرفه -

تألیف بعض قُدَمَاءِ المَحَدِّثِیْنَ، فی الدَّعَوَاتِ وَ سَمَّیْنَاهُ بِالکِتَابِ  
الغُرُوبِ»<sup>(۱)</sup>

«وَالکِتَابُ العَتِیقُ کُلُّهُ فی الأَدْعِیَةِ. وَ هُوَ مُشْتَمِلٌ عَلٰی أَدْعِیَةٍ کَامِلَةٍ  
بَلِیغَةٍ غَرِیْبَةٍ یَشْرِقُ مِنْ کُلِّ مَنَاهَا نُورُ الإِعْجَازِ وَ الإِفْهَامِ. وَ کُلُّ فُقْرَةٍ مِنْ  
فُقْرَاتِهَا شَاهِدٌ عَدْلِ عَلٰی صُدُورِهَا عَنِ أُمَّةِ الأَنَامِ وَ أَمْرَاءِ الکَلَامِ. وَ قَدْ  
نُقِلَ مِنْهُ السَّیِّدُ بِنِ طَاوُوسٍ - رَحِمَهُ اللهُ - فِی المَهْجِ وَ غَیْرِهِ کَثِیراً. وَ کَانَ  
تَارِیخُ کِتَابَةِ النُّسْخَةِ الَّتِی أَخْرَجْنَا مِنْهَا سَنَةَ سِتِّ وَ سَبْعِیْنَ وَ خَمْسَ مَائَةٍ.  
وَ یَظْهَرُ مِنَ الكَفْعَمِی أَنَّهُ مَجْمُوعُ الدَّعَوَاتِ لِلشَّیْخِ الجَلِیلِ أبِی الحَسَنِ  
مُحَمَّدِ بِنِ هَارُونَ التَّلَعْکَبْرِیِّ. وَ هُوَ مِنْ أَکَابِرِ المَحَدِّثِیْنَ»<sup>(۲)</sup>

و آغاز نقل دعای عهد از کتاب عتیق بشرح زیر است:

«قال أخبرني السيّد الأجلّ عبد الحميد بن فخّار بن معد العلويّ  
الحسيني الحائري في سنة ستّ و سبعين و ستّ مائة...»

نکات قابل ذکرى که در مورد این کتاب و نقل دعای عهد از آن به نظر  
مى رسد به قرار زیر است:

۱- بحار الانوار ۱/۱۶.

۲- همان ۱/۳۳. و نیز بنگرید به: ریاض العلماء ۵/۳۷۶، ترجمه یحیی بن کثیر.

۱- سند دعا همانست که در مجموعه جباعی می باشد، البته با اختصاری در الفاظ تفخیم و تکریم نسبت به روایات.

۲- همچنانکه گفته شده، سید بن طاووس - رضوان الله علیه - در کتاب مهج الدعوات و نیز در سایر تألیفاتش از کتاب عتیق نقل کرده است.<sup>(۱)</sup> اتفاقاً دعای عهدی که در ضمن برشمردن ادعیه عهد در بند ۱-۲ همین مقدمه نام برده شد، از کتابی به خط قدیمی نقل شده است. و عبارت سید در نقل آن چنین است<sup>(۲)</sup>:

«فصل - وجدتُ في كتابٍ مَجْمُوعٍ بَخَطِّ قَدِيمٍ ذَكَرَ نَاسِخَهُ وَ هُوَ مَصْنُوعُهُ أَنَّ إِسْمَهُ مُحَمَّدٌ بِنَ مُحَمَّدٍ بِنَ عَبْدِ اللَّهِ بِنَ فَاطِمَةَ مَن رَوَاهُ عَن شَيْوَخِهِ... وَ مِنْهَا دَعَاءُ الْعَهْدِ. قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بِنَ عَلِيِّ بِنَ رِقَاقِ الْقَمِيِّ أَبُو جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بِنَ عَلِيِّ بِنَ الْحَسَنِ بِنَ شَاذَانَ الْقَمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بِنَ عَلِيِّ بِنَ بَابُوِيهِ الْقَمِيِّ، عَن أَبِيهِ، عَن عَبْدِ اللَّهِ بِنَ جَعْفَرٍ، عَن الْعَبَّاسِ بِنَ مَعْرُوفٍ، عَن عَبْدِ السَّلَامِ بِنَ سَالِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بِنَ سَنَانَ، عَن يُونُسَ بِنَ ظَبْيَانَ، عَن جَابِرِ بِنَ يَزِيدٍ

۱- بنگرید به: مهج الدعوات صص ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۷۸، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۳۱.

۳۳۳، ۳۳۹ و ۳۴۲.

۲- مهج الدعوات / ۳۳۳ و ۳۳۴-۳۳۵.

الجعفی قال: قال أبو جعفر - علیه السلام - «...».

پس با توجه به سال نقل دعا توسط عبدالحمید بن فخار که سال ۶۷۶ بوده و سال وفات سید بن طاووس که ۶۶۴ می باشد، تألیف کتاب بعد از وفات ابن طاووس باید بوده باشد که غیر ممکن است.

و دیگر اینکه علامه مجلسی سال کتابت نسخه را ۵۷۶ ذکر کرده و این قول نیز با سال نقل دعا که ۶۷۶ باشد تناقض دارد.

و در ضمن به این نکته نیز توجه شود که ابی الحسین محمد بن هارون تلکبری که کفعمی کتاب را از او دانسته است، از اعلام قرن چهارم می باشد<sup>(۱)</sup> و تمام ایرادات وارده در فوق به این قول نیز وارد است. إلا اینکه گفته شود: استبعادی ندارد که قسمتهائی از کتاب در سنوات مختلف تألیف و تحریر شده باشد. و الله العالم.

#### ۵- شیوه تصحیح

ابتدا بین مصادر مختلف دعا مقابله به عمل آمد. و برای این امر متن سایر مصادر بر آن عرضه شد. علت این انتخاب آن بود که در حین مقابله معلوم گردید که متن موجود در مفاتیح الجنان مرحوم حاج شیخ عباس قمی،

۱- بنگرید به: ریاض العلماء، ۵/۱۷۴ و ۲۹۲ و تنقیح المقال، ۳/۱۹۸، رقم ۱۱۴۷۶.

منقول از مصباح سید به واسطه بحار می‌باشد و چون مفاتیح الجنان، امروزه متداولترین کتاب دعا در جامعه ما می‌باشد و کسانی که مواظبت بر قرائت دعای عهد می‌کنند از مفاتیح بهره می‌برند، لذا جهت نشان دادن اختلافات و اعمال تصحیحات، انتخاب این متن اصلاح دیده شد. و در ضمن از چاپهای سنگی کتابهای بلد الامین و مصباح کفعمی و مصباح الزائر سید بن طاووس و نیز نسخه‌ای خطی از کتاب اخیر که در سال ۱۰۸۷ کتابت شده و به شماره ۱۶۰ در کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی - دام ظلّه - در قم نگهداری می‌شود، در این مقابله استفاده شد. نکته قابل ذکر این است که متن مصباح الزائر ابن طاووس منقول در بحار با چاپ سنگی و نسخه خطی آن اختلافاتی دارد که به مناسبت به آنها اشاره شده است.

رمزهای انتخاب شده برای مصادر مزبور از قرار زیر است:

مجموعه جباعی = ج

نسخه عتیق = ع

مصباح الزائر = ص

بلد الامین = ل

مصباح کفعمی = ك

شرح دعا نیز بر اساس تنها نسخه موجود از آن مهیای چاپ و در مواردی که اشتباهی به نظر می‌رسید بطور قیاسی تصحیح و به آن اشاره گردیده. و در ضمن مواردی که ضرورت داشت اخراج مصادره شده و یا توضیحات مختصری در پاورقی نسبت به آنها داده شد.

سند دعا نیز از مجموعه جباعی نقل و همه روای آن در حد ضرورت و یا امکان شناسایی شده است. و صورت دعا از همان مجموعه ارائه گردیده که همانا سندی بر اصالت این دعا و نیز قسمتی از یک مجموعه نفیس فرهنگی جامعه ما است.

در پایان لازم می‌دانم از همه یاران و عزیزانی که هر کدام به گونه‌ای در مراحل مختلف این امر یاری کردند، سپاسگزاری کرده و توفیق روز افزون آنان را در خدمت به ساحت مقدس حضرت بقیة الله الاعظم - صلوات الله علیه - از خدای متعال خواستار باشم. آن عزیزان اینان بودند: آقایان محمد حسین نجفی، عبد الحسن و عبد الحسین طالعی، علیرضا حبیب‌اللهی و رضا خدادادی.

## عـ سند و متن دعای عهد

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَآلِهِ

أخبرني شيخنا و سيّدنا السيّد الأجلّ العالمُ الفقيه جلالُ الدين أبو القاسم  
عبد الحميد بن فخّار بن معد بن فخّار العلويّ الحسينيّ الموسويّ الحائريّ<sup>(١)</sup> -  
أطال الله بقاءه - قراءةً عليه، و هو يُعارضني بأصلِ سَماعِهِ الَّذِي بِحُطِّ وَالِدِهِ - رحمه  
الله - المنقولُ مِنْ هذا الفرعِ، في مشهورِ سِنَةٍ سِتٍّ و سَبْعِينَ و سِتِّمِائَةٍ، قال:  
أخبرني والدي<sup>(٢)</sup> - رضي الله عنه - قال: أخبرني الأجلّ العالمُ تاجُ الدين أبو محمّدٍ

١- جلال الدين أبو القاسم عبد الحميد بن فخّار بن معد بن فخّار العلويّ الحسينيّ الموسويّ الحائريّ:  
كان فاضلاً محدثاً راوية، من أجلة علمائنا يروى عن تلامذة ابن شهر آشوب و عن أبيه شمس الدين  
بسند متصل إلى الصدوق. له كتاب منهج الشيعة في فضائل وصي خاتم الشريعة. من المتأخرين عن  
الشهيد - رحمه الله - (أنظر: أمل الآمل ١٤٥/٢، فوائد الرضوية ٢٢٥/٢، أعيان الشيعة ٢٥٨/٧ و تنقيح  
المقال ٢٣٠/١).

٢- فخّار بن معد بن فخّار الموسويّ الحائريّ: كان عالماً فاضلاً أديباً محدثاً، له كتب منها كتاب «الردّ  
على الذهاب إلى تكفير أبي طالب»، حسن جيد، و غير ذلك. يروى عن مشايخ منهم: محمّد بن  
أدريس الحلبيّ، و شاذان بن جبرئيل القميّ، و يحيى بن البطريق الحلبيّ. و يروى أيضاً عنه مشايخ  
منهم: ابنه السيد عبد الحميد، و المحقّق الحلبيّ، و الشيخ شمس الدين القسينيّ السبيعيّ. مات سنة  
ثلاثين و ستمائة. (أنظر: أمل الآمل ٢١٤/٢، تنقيح المقال ٣/٢، لؤلؤة البحرين ٢٨٠/٢، و روضات  
الجنات ٣٤٤/٥).

الحسن بن علي بن الحسين بن الدربي<sup>(١)</sup> - أطال الله بقاءه - سماعاً من لفظه و قراءةً عليه، في شهر ربيع الأول سنة ست و تسعين و خمس مائة، قال: أخبرني الشيخ الفقيه العالم قوام الدين أبو عبد الله محمد بن عبد الله البحراني الشيباني<sup>(٢)</sup> - رحمه الله - قراءةً عليه، سنة ثلاث و سبعين و خمس مائة، قال: قرأت على الشيخ أبي محمد الحسن بن علي<sup>(٣)</sup>، قال: قرأت هذا العهد على الشيخ علي بن إسماعيل<sup>(٤)</sup>، قال: قرأت على الشيخ أبي زكريا يحيى بن كثير<sup>(٥)</sup>، قال: قرأت على السيد الأجل محمد بن علي القرشي<sup>(٦)</sup>، قال: حدثني أحمد بن سعيد<sup>(٧)</sup> بقراءته على الشيخ علي بن الحكم<sup>(٨)</sup>، قال: قرأت على الربيع

١- تاج الدين أبو محمد الحسن بن علي بن الحسين بن الدربي: عالم جليل من مشايخ المحقق و السيد رضي الدين علي بن طاووس - رحمهما الله - و من مشايخه الشيخ محمد بن عبد الله البحراني الشيباني و عربي بن مسافر و أبو جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني و ابن شهر يار الخازن (أنظر: فوائد الرضوية/ ١٠٩ و أعيان الشيعة ٥/ ١٩٢-١٩٣).

٢ و ٣- ر. رياض العلماء ١/ ٢٢٣.

٤- ر. نفس المصدر ٣/ ٣٧٦.

٥- ر. نفس المصدر ٥/ ٣٧٦.

٦- ر. معجم الرجال ١٧/ ٥٣-٥٤.

٧- ر. نفس المصدر ٢/ ١٢٣.

٨- علي بن الحكم بن الزبير النخعي الكوفي الأنباري. ثقة جليل القدر، له كتاب. و هو من أصحاب الجواد - عليه السلام - (أنظر: جامع الرواة ١/ ٥٧٥-٥٧٧، رقم ٤٦١٤-٤٦١٧، تنقيح المقال ٢/ ٢٨٥ و معجم الرجال ١١/ ٣٨١).



بن محمد المُسَلِّي<sup>(١)</sup>، قال: قرأتُ عليّ أبي عبد الله بن سليمان<sup>(٢)</sup>، قال: سمعتُ سيّدنا الامامَ جعفرَ بنَ محمدِ الصادق - عليه السّلام - يقولُ: مَنْ دَعَا إلى اللهِ أربعينَ صباحاً بهذا العهدِ كانَ مِنْ أنصارِ قائمنا<sup>(٣)</sup>. و إن ماتَ أَخْرَجَهُ اللهُ إليه مِنْ قبرِهِ. و أعطاهُ اللهُ بِكُلِّ كلمةٍ ألفَ حَسَنَةٍ و مَحَا عَنْهُ ألفَ سَيِّئَةٍ. و هذا هُوَ العهدُ:

اللّهُمَّ رَبَّ النُّورِ العَظِيمِ وَ رَبَّ<sup>(٤)</sup> - الكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ وَ رَبَّ البَحْرِ

١- ربيع بن محمد بن عمر بن حسان الأصبهاني. و مسلية قبيلة من مذحج. و هي مسلية بن عامر بن عمرو بن علة بن خالد بن مالك بن أدد. روى عن أبي عبد الله - عليه السّلام - ذكره أصحاب الرجال في كتبهم له كتاب يرويه جماعة. (أنظر: مجمع الرجال ١٠/٣، جامع الرواة ١/٣١٧ رقم ٢٥٢٧، أعيان الشيعة ٤٥٩/٦، تنقيح المقال ١/٤٧٧ رقم ٤٠٢٠ و معجم الرجال ٧/١٧٣).

٢- ج: أبي عبد الله بن سليمان.

كتاب العتيق. عبد الله بن سلمى.

و كلاهما خطأ. و الصحيح ما أثبتناه في المتن. و هو عبد الله بن سليمان العامري، كوفي من أصحاب الصادق - عليه السّلام - و هو ثقة. و جميع ما روى عنه كان بواسطة ربيع بن محمد المُسَلِّي. (أنظر: جامع الرواة ١/٤٨٦، رقم ٣٩٨٨، تنقيح المقال ٢/١٨٥، رقم ٦٨٨٩، معجم الرجال ١٠/١-٢٠٢).

٣- و وجه ذلك أنّ المداومة على العبادة و الاخلاص في النية أربعين يوماً، تؤهل المؤمن للتشرف ببقائه - عليه السّلام - و الأدعية الواردة في ذلك راجع: بحار الانوار ٥٣/٣٢٥-٣٣٦، النجم الثاقب، الباب الثاني عشر، ص ٤٨٠-٤٨٨.

٤- ليس في ص.

المَسْجُورِ وَ مُنْزَلِ<sup>(١)</sup> التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ رَبِّ الظِّلِّ وَ الْحَرُورِ وَ  
مُنْزَلِ<sup>(٢)</sup> الْفُرْقَانِ<sup>(٣)</sup> الْعَظِيمِ وَ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ الْأَنْبِيَاءِ وَ  
الْمُرْسَلِينَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ<sup>(٤)</sup> الْكَرِيمِ وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ [وَ مُلْكِكَ  
الْقَدِيمِ، يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ]<sup>(٥)</sup>، أَسْأَلُكَ<sup>(٦)</sup> بِاسْمِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ السَّمَوَاتُ  
وَ الْأَرْضُونَ [وَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَصْلُحُ بِهِ الْأَوْلُونَ وَ الْآخِرُونَ]<sup>(٧)</sup>.

يَا حَيُّ<sup>(٨)</sup> قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ [وَ يَا حَيُّ<sup>(٩)</sup> بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ \* وَ يَا حَيُّ<sup>(١٠)</sup> حِينَ لَا  
حَيَّ يَا مُحْيِي الْمَوْتَى وَ مُمِيتَ الْأَحْيَاءِ يَا حَيُّ]<sup>(١١)</sup> لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

١ و ٢- هكذا في ص. وفي سائر المصادر: منزل.

٣- ص: القرآن.

٤- م، ص: بوجهك.

٥- ليس في ل.

٦- ك، ل، ع: وأسألك.

٧- من مصباح الزائر الذي نقل في بحار الانوار ١٠٢/١١١، عنه. و إلا ليس في مصباح المطبوع و المخطوط.

٨- هكذا في ج و ص. وفي سائر النسخ: يا حيّاً.

٩- هكذا في ص. وفي سائر النسخ: يا حيّاً.

١٠- «و يا حيّ» يوجد في بعض نسخ العهد. (حاشية بحار الانوار ٩٥/٥٣).

١١- ما بين المعقوفتين ليس في ج. و موجود في بحار الانوار ١٠٢/١١١ و ٩٥/٥٣، نقلاً عن مصباح

اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْإِمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ<sup>(١)</sup> - صلوات  
 الله عليه و على آباءه الطَّاهرين - عَنْ جَمِيعِ<sup>(٢)</sup> الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِي  
 مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا، سَهْلِهَا<sup>(٣)</sup> وَ جَبَلِهَا، بَرِّهَا<sup>(٤)</sup> وَ بَحْرِهَا<sup>(٥)</sup> وَ عَنِّي  
 وَ عَن وَالدِّيِّ [و ولدي و إخواني]<sup>(٦)</sup> مِنْ الصَّلَوَاتِ<sup>(٧)</sup> زِنَةَ عَرْشِكَ<sup>(٨)</sup> وَ  
 عَدَدِ<sup>(٩)</sup> كَلِمَاتِكَ<sup>(١٠)</sup> وَ مَا أَحْصَاهُ كِتَابُكَ<sup>(١١)</sup> وَ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ<sup>(١٢)</sup>.

الزائر، من دون «و يا حيّ» الذي أشرنا إليه آنفاً.

«و يا حيّ بعد كلّ حيّ، و يا حيّ حين لا حيّ، يا محيي الموتى و مميت الأحياء» ليس في لوع.

«و يا حيّ حين لا حيّ، يا محيي الموتى و مميت الأحياء» ليس في ك.

«و يا حيّ حين لا حيّ، يا محيي الموتى و مميت الأحياء يا حيّ» ليس في ص.

۱- جوع: بأمر الله.

۲- ليس في ص.

۳- جوع: و سهلها.

۴- هكذا في ص. و في سائر المصادر: و برّها.

۵- كـول: برّها و بحرّها سهلها و جبلها.

۶- من ل، ك و ع، إلّا و في ل: «و وُلدي» و في ك و ع: «و وُلدي».

۷- ج: الصلوة.

۸- هكذا في ل و ك، و في سائر المصادر: عرش الله.

۹- هكذا في ج. و في سائر النسخ: مداد.

۱۰- هكذا في ل و ك. و في سائر المصادر: كلماته.

۱۱- هكذا في ل و ك. و في ج و ع: «كتابه». و في ص: «علمه».

۱۲- هكذا في ل و ك. و في ج و ع: «علمه». و في ص: «كتابه».

اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ<sup>(١)</sup> فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا<sup>(٢)</sup> وَ مَا عِشْتُ مِنْ<sup>(٣)</sup>  
 أَيَّامِ حَيَاتِي<sup>(٤)</sup> عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي لَا أُحُولُ عَنْهَا وَ لَا أُزُولُ  
 أَبَدًا<sup>(٥)</sup>.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ<sup>(٦)</sup> وَ الذَّايِبِينَ عَنْهُ وَ الْمُسَارِعِينَ  
 إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ<sup>(٧)</sup> [وَ الْمُتَمَثِّلِينَ لِأَمْرِهِ]<sup>(٨)</sup> وَ نَوَاهِيهِ<sup>(٩)</sup> وَ  
 الْمُحَامِينَ عَنْهُ [وَ السَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ<sup>(١٠)</sup>]<sup>(١١)</sup> وَ الْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ.

١- هكذا في ك و ل. وفي سائر المصادر أجدد له.

٢- ج و ع: «هذا اليوم» بدل «يومي هذا».

٣- ج و ع: «وما عشت به في من».

ك و ل: «وما عشت فيه من»، بدل «وما عشت من».

٤- هكذا في ك و ل. وفي سائر النسخ: أيامي.

٥- ليس في ج، ل و ع.

٦- ج: أعوانه و نصاره.

ص: أعوانه الذائبين عنه.

٧- ج، ك، ل و ع: «والمسارعين في حوائجه» بدل «والمسارعين إليه في قضاء حوائجه».

٨- ليس في ص.

٩- من ك و ل.

١٠- ك: «والتابعين إلى إرادته و المحامين عنه» بدل «والمحامين عنه و السابقين إلى إرادته».

١١- ليس في ج، ع و ل.

اللَّهُمَّ إِنِّ (١) حَالِ بَيْنِي وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حَتْمًا  
مَقْضِيًّا (٢) فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَرًّا كَفَنِي شَاهِرًا سَيْفِي مُجْرَدًا قَنَاتِي  
مُلَبِّيًا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَالْبَادِ (٣).

اللَّهُمَّ أَرْنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ (٤) وَ أَكْحَلْ مَرِيهِ (٥)  
بِنَظَرَةٍ مِنِّي إِلَيْهِ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُ [ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ ] (٦) وَ أَوْسِعْ مَنَهْجَهُ وَ

١- ج، ع، ك و ل: فان.

٢- ليس في ج، ع و ص.

٣- هكذا في ص. و في سائر المصادر: البادي.

٤- قال العلامة المجلسي (بحار الانوار ١٠٢/١٢٥):

قوله - عليه السلام - « و الغرّة الحميدة » قال الكفعمي [مصباح الكفعمي / ٥٥١]: أي: البيضاء  
المحمودة. و الأغر: الأبيض المشرق. و منه سميّ النجم بالفرار، لبياضه و إشراقه. و الغرّة: ابيضاض في  
جبهة الفرس. و الغرّة: الحسن.

٥- ص: ناظري

قال العلامة المجلسي، عند نقل الدعاء عن مصباح الزائر، في بحار الانوار ١٠٢/١٢٥:

قوله - عليه السلام - « و أكحل ناظري »، في بعض النسخ: « و أكحل مريه »، يقال: مرهت العين مرهاً،  
إذا فسدت لترك الكحل.

و قال - رحمه الله - أيضاً، مثله، في ٢٨٦/٨٦، نقلاً الجوهري، في معنى « مرهت العين »، ثم قال: و إسناد  
الكحل إليه مجازي أو أطلق المره على العين المرهء مجازاً.

٦- من ص.

أَسْأَلُكَ بِبِي مَحَبَّتِهِ وَ أَنْفِذْ أَمْرَهُ وَ أَشَدِّدْ أَرْزَهُ<sup>(١)</sup> [وَ قَوِّظْهُرَهُ]<sup>(٢)</sup> وَ أَعْمُرِ  
اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَ أَحْيِي بِهِ عِبَادَكَ فَإِنَّكَ<sup>(٣)</sup> قُلْتَ وَ قَوْلِكَ الْحَقُّ: ﴿ظَهَرَ  
الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾<sup>(٤)</sup>.

فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا<sup>(٥)</sup> وَ لِيكَ [وَ ابْنِ وَ لِيكَ]<sup>(٦)</sup> وَ ابْنِ بِنْتِ نَيْبِكَ  
الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِكَ [- صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ]<sup>(٧)</sup>  
حَتَّى لَا يَظْفَرَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرَّقَهُ<sup>(٨)</sup> وَ يُحِقَّ<sup>(٩)</sup> الْحَقَّ وَ

١- قال العلامة المجلسي (بحار الانوار ١٠٢/١٢٥).

و الأزر: الشدة و القوة و الظهر.

٢- ليس في ج و ص.

٣- ج: إنك أنت.

٤- الروم/٤١.

٥- ليس في ل و ع.

٦- ليس في ص.

٧- ليس في ص. و في ج: في الدنيا.

و قال العلامة المجلسي عند نقل الدعاء من الكتاب العتيق (بحار الانوار ٨٦/٢٨٦):

«في الدنيا و الآخرة»، الظرف، متعلق بالصلوات.

٨- قال العلامة المجلسي (مصدر السابق):

و «التمزيق»: التخريق و التقطيع.

٩- ع، ل و ك: يحق الله به الحق.

يُحَقِّقُهُ<sup>(۱)</sup>.

اللَّهُمَّ وَاجْعَلُهُ<sup>(۲)</sup> مَفْرَعًا لِمَظْلُومٍ مِنْ عِبَادِكَ<sup>(۳)</sup> وَ نَاصِرًا لِمَنْ  
لَا يَجِدُ<sup>(۴)</sup> لَهُ<sup>(۵)</sup> نَاصِرًا غَيْرَكَ وَ مُجَدِّدًا لِمَا عَطَّلَ مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ وَ مُشِيدًا  
لِمَا وَرَدَ<sup>(۶)</sup> مِنْ أَعْلَامِ [دِينِكَ وَ]<sup>(۷)</sup> سُنَنِ نَبِيِّكَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ -

وَ اجْعَلُهُ اللَّهُمَّ<sup>(۸)</sup> مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ.

اللَّهُمَّ وَ سُرَّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - بِرُؤْيَيْتِهِ وَ مَنْ تَبَعَهُ  
عَلَى دَعْوَتِهِ وَ أَرْحَمَ اسْتِكَانَتِنَا بَعْدَهُ<sup>(۹)</sup>.

۱- ص: يحقِّقه.

۲- ص: واجعله اللهم.

۳- ص: «لمظلوم عبادك» بدل «للمظلوم من عبادك».

۴- ج: من لم يجد.

۵- ليس في ع.

۶- في هامش نسخة ج: هُدِمَ

و قال العلامة المجلسي (بحار الانوار ۸۶/ ۲۸۶):

«لما ورد»، كذا في ما وجدنا من النسخ. ولعل الأوضح «لما هدَّ» أو «درس».

۷- ليس في ج و ل.

۸- ليس في ص. ولكن موجود في المصباح المنقول عنه في بحار الانوار.

۹- في جميع النسخ سوى ص: من بعده.

اللَّهُمَّ اكشِفْ<sup>(۱)</sup>، هَذِهِ الْغُمَّةَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَ عَجِّلْ<sup>(۲)</sup> اللَّهُمَّ  
 [لَنَا فَرَجَهُ وَ] <sup>(۳)</sup> ظُهُورَهُ «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً» وَ نَرَاهُ قَرِيباً <sup>(۴)</sup> بِرَحْمَتِكَ <sup>(۵)</sup> يَا  
 أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

[«ثم تضرب على فخذك الأيمن بيدك ثلاث مرّات و تقول:» <sup>(۶)</sup> الْعَجَلْ،  
 الْعَجَلْ، الْعَجَلْ، يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ. <sup>(۷)</sup>] <sup>(۸)</sup>.

#### ۷- ترجمه دعای عهد

زحمت این ترجمه را دوست و برادرم آقای محسن آموزگار کشیدند -  
 خدای متعال به این احسان اضعاف مضاعفش پاداش دهد -

ترجمه بر اساس متن مفاتیح الجنان صورت گرفته و در آن کوشش شده  
 است نزدیکترین مفهوم به متن گزیده شود. با این همه ترجمه نمی تواند

۱- ص: و اکشف.

۲- لیس فی ص.

۳- من ص.

۴- المعارج / ۶-۷.

۵- لیس فی ج.

۶- لیس فی ص. ولكن موجود فی البحار، تقلأ عنه.

۷- مصباح الأنوار منقول عنه فی بحار الأنوار ۱۰۲/ ۱۱۲: العجل یا مولای یا صاحب الزمان.

۸- لیس فی ج.



گزارشگر همه ظرفیت دعا باشد. لذا اگر وجهی از آن را برساند، موفق خواهد بود.

«بسم الله الرحمن الرحيم»

ای خداوند

پروردگار نور بزرگ

آن جایگاه بلند

و دریای آکنده خروشان

ای که تورات و انجیل و زبور را تو فرستاده‌ای

پروردگار هُرم آفتاب. و خنکای بی آفتابی؛

فرو فرستنده قرآن بزرگ

و پروردگار ملائک مقرب

و انبیاء و رسولان

ای خداوند

به وجود بخشاینده‌ات

به روشنایی سیمای نور افشانت

و به مالکیت بی زمانت

نیازم را به درگاه تو می آورم

ای همیشه زنده، ای صاحب اختیار همه چیز

به نامی که آسمانها و زمینها به آن تابش دارند

و به آن نام که آغازها و انجام ها را سامان می بخشی

ای زنده، پیش از هر زنده

ای زنده، پس از هر زنده

ای زنده، در آن حال که هیچ زنده ای نبود

ای حیات بخش مردگان

و ای آنکه زنده ها را می میرانی

ای همیشه زنده

هیچ الهه ای جز تو نیست

نیازم را به درگاه تو می آورم:

او را برسان

مولای ما را

امام هادی

مهدی را

که بر پای دارنده فرمان توست.

درودهای خدا

از جانب تمامی مردان و زنان مؤمن

در سرزمینهای شرقی زمین

و از همه ساکنان غرب آن

از تمامی مؤمنان کوه و دشت

ساکنان زمین و دریا

از من

از پدر و مادرم

و نیز از فرزندانم

بر او و بر نیاکان پاک او

هماره باد.

درودهای همسنگ با عرش خدا

برابر یا مرکب کلمات او

و آنچه که تنها خدا می‌شماردش

و کتاب او آنرا در بر می‌گیرد.

ای خداوند

صبح امروز

و هر روز که زنده باشم

با ولی تو، مهدی

پیمان دوباره خواهم بست

قرار، تعهد و بیعت او

همچنان بر گردن من است

این میثاق تغییر نخواهد کرد:

و تا ابد نابودی نگیرد.

هرگز!

ای خدای من

مرا یار و یاور او قرار ده

پشتیان مولی

سوی او

برای روای نیاز او شتابانم کن

می خواهم:

فرمانش، فرمانبر

حامی بی چون او

سوی اراده اش مشتاق

پیش تر از همه باشم.

ای خداوند

پیش از او، پیش روی او

شهیدم کن؛

اگر آن مرگِ حتمی

و مقضی برای بندگان

میان او و من فاصله شد

از قبر بیرونم آر

کفن پوشیده باشم

شمشیرم عریان

نیزه‌ام آماده باشد

ندای دعوتگر بزرگ

لیبک گویم. لیبک

هر جا باشم؛

صحرا یا شهر

**ای خدای من**

آن فروزان رعنا قامت

آن نورانی بسیار ستوده را

بنمایانم.

نیازم با تو می‌گویم

نشانم ده

به نیم نگاه من بر او

دیده‌ام را سرمه کش.

فرج او نزدیک

خروجش آسان

و برنامه‌اش فراگیر گردان.

مرا پوینده راه راست او

فرمانش نافذ

پشت او را نیرومند

سرزمین‌هایت، به او آبادان

و بندگان خود را با او جانی دوباره بخش.

**ای خدای من**

تو حق می‌گویی

خود گفته‌ای

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾.

پس، حال که چنین است

ولای خودت را

برای ما

هویدا ساز.

همو که فرزند دخت پیامبر تو

و همنام با نام رسول توست.

تا بر تمامی باطل پیروز شود.

آن را در هم کوبد و نابود سازد.

او را برای ما

ظاهر نما

تا حضور او

حق را احقاق

و آنرا تحقق بخشد.

ای خدای من

او را برای بندگان مظلوم

فریاد رس

برای آنچه از احکام مقدس کتابت که تعطیل شده



مجدّد

و برای تمامی نشانه های دین و سنن رسول

برافرازنده قرار ده.

ای خدای من

او را در زمرة کسانی قرار ده

که تو آنان را از سختی تجاوزکاران در امان داشته‌ای.

خداوندا

با دیدار او

پیامبر خود

- صلی الله علیه و آله و سلم -

و همه پیروان دعوت محمدی را

مسرور گردان.

خدا، خدا

در نبود او

بر پریشان حالی ما

رحم کن؛ رحم

ای خدای من

مهربانترین مهربانان

به مهربانی ات

این اندوه انباشته

از این اَمّت؛ بزدای.

و در ظهور او برای ما

شتاب کن؛ شتاب

«آنان»

این را بعید می‌دانند

و «ما»

آن را نزدیک می‌بینیم.

دعای عهد در مجموعه جباعی

بسم الله الرحمن الرحيم  
و صبح اولو سدا حجر النبی والک  
الله المستعان  
و الله اعلم  
و الله اعلم  
و الله اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم و صبح اولو سدا حجر النبی والک  
هستوی سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا  
هدی لکند سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا  
عهد سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا  
المنقول منه هذا الفرع ٢ ظهور ششم سنه و سیعین و شست  
چاک اصونی اجل العالم لک و الدین لک و کتب علی الحسنی الدین  
طال الله لک سدا سدا سدا و قرا و کلمه سدا سدا سدا و سدا  
و عن سدا سدا سدا العالم سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا  
بالتشبیح لک و الله قرا و کلمه سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا  
ابن علی سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا  
سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا  
بقراة علی السدا لک سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا  
بنت سلیمان سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا  
سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا  
سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا  
سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا سدا

اللهم رب العرش العظيم ورب الأعراس والرفيع ورب البحر العظيم  
ومنزلة التوراة والإنجيل والفرقان ورب النور والظلمة والحر والبرد  
والقوى العظيم ورب الملكة ملكة المقربين والانس والجن والمسلمين  
اللهم اني اسئلك بوجهك الكريم وبمنور وجهك المنير وعلقتك  
المقدسة يا فتوح اسئلك باسمك الذي اشرقت به السموات والارض  
يا حي يا قاهر لا اله الا انت اللهم صل على الامام المهدي القائم بام

الله صلى الله عليه وعلى آله وعلى آباءه الطاهرين عن جميع  
المؤمنين والمؤمنات في مشارق الارض ومغاربها ومثلها  
وجبلها وسمها وبحرها وعين وعن والدي من الصلوة زنده  
عرش الله وعدة كلماته وما احصاه كتابه واخطابه  
عليه السلام ان اجده له وصبيحة هذا اليوم وما عشت  
به في ايامي عمدا وعمدا وبيعته له في غنقى لانه  
عنها وله ازول اللهم اجعلني من انصاره واعوانه ونصار  
والذانس عنده وليك رعين به وواجه والمتمثلين  
لاوامره والخاصين عنده والمستشهرين من يديه  
اللهم فان جلا بين وبينه الموت الذي جعلته عماد عبادك  
يا حي يا قاهر من قبلي موثرا الغنى ثرا شيئا محجرا

اللهم اني ادعوك الى دعوة البراءة والكفاية والبراءة والبراءة  
واللعة الرشيد والنعمة الحميد والحق مرقم بتظوه  
البيت وعلم فرجة واوشع منهجه واسئلك  
مخنته وانتقامه واشدد ازره واعمر اللهم به بلدك  
واخفي به غباوك اذ انك انت خلقت وقولك الحق ظهر  
الكتاب والقرآن والبحر ما كتبت ابوي الناس فاطهر اللهم  
الكتاب والقرآن والقرآن والقرآن والقرآن  
بم رسولك والدين احق لا يظلم بيتي من اليا طير الامم  
وحن الحق وحقيقة اللهم واجعله منزعاً للمطلوع  
عبادك وناصراً لمن لم يجد له ناصراً غيرك ومجرباً  
لما عطل من احكام كتابك ومشيئاً كما ورد من اعلم  
سنة بيتك صلى الله عليه وعلى آله واجعله اللهم مشن  
حصنة من باب المعتدين اللهم وشربك محمداً  
صلى الله عليه وآله الطاهرين برويته ومن تبعه  
على دعوته وارحم استبداننا بعد اللهم الشف

هذه الغدة عن هبة الامة بحضوره وعجل اللهم لنا ظهوره

اللهم برونه بعيدا ونراه قريبا انما ارجو الرحمن

بسم العهدة والحكمة للعالم وضع الله سبحانه ما محمد النبي الم

من العهدة من اوله  
من على يد صوابه من عالمه

لله محمد بن علي الحسيني او هو صغر عن بالحكمة والظفر

سنة تسع وخمسين وثمان مائة عاذا مصليا

ولد الولد الكماز في اوجان عبد الصمد بن محمد بن علي الحسيني

يوم الثلاثاء لتسع اربعين من الشهر الحرام المحرم سنة خمس وخمسين

وعان ما به جعله الله حاضرا في الماكان المحرمين والحمد لله رب العالمين

وولدوا ايضا اخوه لا توتره انوا الكماز هبة الامة يوم النجم نالي عشر جمادى الاولى

سنة عاين وخمسين وعان ما به حرم الامة الماكان محرمين والحمد لله رب العالمين

سنة تسع وخمسين وثمان مائة عاذا مصليا اللهم ربنا انزل علينا الكتاب

دعای عهد در مجموعه جباعی

(کتابخانه ملک، مجموعه ۶۰۴ گ ۳۵۳-۳۴۹)

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله  
الطاهرين المعصومين صلوات الله على أجمعهم اجتمعوا من اليوم  
اليوم والدين ما بعد اين شرح دعاء عهدنامه حضرت امام  
العصر والزمان وخليفة الرحمن وقاطع البرهان وامام الانس والجانة  
حضرة حجة الله على الخلق اجمعين وبقية الله في الارضين امام  
الانبياء واصحابه من جعل الله ذرية وسماه ذرية استكران حيدر  
والمسماة محمد <sup>بن</sup> احمد الحاج محمد حسن الذي باقصر بايع وفقر  
ذليل مستقر بدين جمع بكتيفة واجبا بغير حق بطل  
احقر من شتم كه شايدها لاعتبار انوار ولجبار بعد از اطلاع به  
حقير زبدها الاستغفار يادنا يند بدانكه اين حيدر در مقام  
ان مقامات معرفه امام يان نقل الله ذرية يباشم پس بگويم كه <sup>واقفاً</sup> <sup>مستحق</sup>  
عظيم طالب التمس له بمزاد الهاد فيزيه وينتقم من اعدائه  
صانعه منقولستكه في جهل صاحب اين عهد بخواند زياد وزياد

نخستين صفحه شرح دعای عهد

(کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجموعه ۵۸۶۶)

کا ذب پیدا نہیں ہو سکتا کیونکہ ہر ایہ اصول ہر اصولاً بتیہ استکباب  
 با بفرہنمایاں کچھ نازہ است و معانی ہا ہنوی کہ کوشش مقربہ ہر  
 انکت تقدیم و تاخر یہ نیست علیٰ اینکہ ایں شرح صفحہ ۱۸۱ ہر  
 شرحی است کہ نازہ است و معانی ہا ہنوی کہ کوشش مقربہ ہر  
 ہر ایہ اصول استفادہ از کتاب و سنت پیشو و لنا ان نسیم ہا ہنوی  
 النبی من قبلنا و کلمہ رسولنا اللہ و اسراء یقین ہا ہنوی  
 یا ایہذا الذی یحییٰ الموتی و کلمہ اللہ اولیٰ و القلوب و السلام  
 علیٰ اشرفنا اولیٰ علیٰ الارضین و غایۃ النبیۃ محمد و آلہ و صحبہ  
 الطاہرین و ائمتہ اللو علیٰ امدایح من الاولیٰ و الاخرین للایم الدین  
 تدفیع من مسیّدہ مؤلفہ الفقیر الفقیر محمداب

المجمع الحاج محمد علی الخلیفہ فی الحادوی  
 القریب من شہدۃ تجتہ للوارث  
 شہدۃ شیعہ ماہی  
 ماہی جواد الخ  
 من القریب

فریق دانشوران کتب  
 انجمن  
 تہران

آخرین صفحہ شرح دعای عہد  
 (کتابخانہ مرکزی دانشگاه تہران، مجموع ۵۸۶۶)



## دیباچه شارح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ. وَلعنةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنْ الْيَوْمِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

أَمَّا بَعْدُ:

این شرح دعا عهدنامه حضرت صاحب العصر و الزمان و خلیفه الرحمن و قاطع البرهان و امام الانس و الجان حضرت حجّة الله علی الخلائق أجمعین و بقیّة الله فی الارضین امام العصر و صاحب الأمر - عجل الله فرجه و سهل مخرجه - است که این حقیر بی بضاعت محمد بن المرحوم الحاج محمد حسن الهرندی با قصور باع<sup>(۱)</sup> و فُتور<sup>(۲)</sup> ذِراع<sup>(۳)</sup>، حسب المقدور، بدون رجوع به کتب لغت و اخبار، به فارسی، به طریق اختصار، نوشتم

---

۱- باع؛ اندازه از سر انگشت دست راست تا سر انگشت دست چپ وقتی که دستها را افقی به طرفین

بلند کنند. در فارسی «باز» هم می گویند. «باز» هم گفته شده. «ابواع»، جمع. (فرهنگ عمید)

۲- فتور (بضم فا و تا): سستی، کندی. (همان)

۳- ذراع (بکسر ذال): دست انسان از آرنج تا سر انگشتان، ساعد. (همان)

که شاید اهل اعتبار از ابرار و اخیار، بعد از اطلاع به آن، حقیر را به دعا یا استغفاری، یاد نمایند؛ و بدانند که این حقیر در چه مقام از مقامات معرفت امام زمان - عجل الله فرجه - می باشم.

پس می گوئیم و - بالله التوفیق - که مرحوم مجلسی - طاب الله ثراه - در «زاد المعاد» می فرماید: و به سند معتبر از حضرت صادق - علیه السلام - منقول است که: هر که چهل صباح این عهد را بخواند، از یاوران قائم ما باشد و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد، خدا او را از قبر بیرون آورد که در خدمت آن حضرت باشد، و حق تعالی به هر کلمه هزار حسنه او را کرامت فرماید و هزار گناه از او محو کند؛ و آن عهد این است:

«اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ»

یعنی: خداوندا! ای پروردگار نور بزرگ!

مراد از «نور بزرگ»: نور حضرت خاتم الأنبياء، محمد بن عبد الله - صلی الله علیه و آله - است؛ زیرا که بزرگتر از آن حضرت در جمیع خلائق اولین و آخرین نیست<sup>(۱)</sup>. یا مراد نور عرش است، زیرا که در عالم اجسام و اجرام علوی

۱- حاج شیخ عباس قمی، سفینه البحار ۲/۶۱۵ ذیل ماده «نور»، و بحار الانوار ۲۳/۳۰۶، روایت ۳.

به نقل از «التوحید» و «معانی الاخبار»، تفسیر آیه نور:

قلت: مثل نوره قال لی: محمد - صلی الله علیه و آله -

و سفلی بزرگتر از آن نیست<sup>(۱)</sup> یا مراد مطلق نور عظیم خداوند است در عالم باطن از هر چه باشد، و از هر که باشد<sup>(۲)</sup>. ولکن آنسب به این دعا، تفسیر آن است به نور حضرت امام زمان - عجل الله فرجه - که در این اعصار غیبت، احاطه به جمیع انوار، ما سوی الله، از عالم ایجاد دارد<sup>(۳)</sup>. زیرا که آن حضرت در این زمان واسطه فیما بین خدا و جمیع خلق است. و جمیع فیوض، از نور اصل وجود گرفته تا هر چه متفرع بر آن شود، به توسط آن حضرت به جمیع خلق می‌رسد<sup>(۴)</sup>. پس در عالم ایجاد، در این ازمنه، بزرگتر از آن حضرت نیست. و

قلت: کمشکاة قال: صدر محمّد - صلی الله علیه و آله -

قلت: فیها مصباح قال: فیه نور العلم، یعنی النبوة.

۱- سفینة البحار، ۲/ ۱۷۴-۱۷۵، ذیل عرش، بحار الانوار ۵۸/ ۲۸، ح ۳۷ به نقل از احتجاج طبرسی، و نیز صفحه ۳۳ روایت ۵۳ به نقل از تفسیر العسکری - علیه السلام - روایات در موضوع عظمت عرش و فضل آن بر کرسی، فراوان است.

۲- بحار الانوار ۲۳/ ۳۰۶ ح ۲: عن الفضیل بن یسار قال: قلت لأبی عبد الله الصادق - علیه السلام - : الله نور السموات و الارض؟ قال: كذلك الله عزوجل.

۳- امیر المؤمنین علی - صلوات الله علیه / دعای کمیل.

«و بنور وجهک الذی اضاء له کل شیء». از آنجا که بر اساس روایات شریفه «وجه الله» وجود مقدس خاتم الانبیاء و اهل بیت طاهرین آنحضرت - صلوات الله علیهم - می‌باشند نور وجه را که در فقره دعای کمیل ذکر گردیده می‌توان نور آن بزرگواران دانست.

۴- بحار الانوار ۲۴/ ۵۱، روایت ۲ و ۳، به نقل از تفسیر قمی: «نَحْنُ و الله نِعْمَةُ الله الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا عَلَيَّ عِبَادِهِ، وَ بِنَا فَازَ مَنْ فَازَ».

خداوند را که در ابتداء این دعا، به پروردگار بودن، برای این نور می خوانند، یحتمل به جهت اشاره به آن است که امر آن بزرگوار به دست تو است، که می توانی عهد ما و بیعت ما و صلوات ما را به او برسانی. و چون ما را آرزوی خدمت او است، می توانی که ظهور موفور السرور او را برای ما نزدیک فرمائی. یا با وجود غیبت او ما را از فیوض او محروم نداری. و هر روز و شب بلکه هر ساعت و دقیقه افاضات بی نهایت او را درباره علوم دینیّه و غیرها به ما برسانی.

و ربّ: اگر چه از مادّه تربیت نیست<sup>(۱)</sup> زیرا که آن مضاعف و این ناقص است، ولکن «ربّ» را به معنی تربیت کننده هم معنی کرده اند. و بنابراین چون تربیت از مادّه «ربوة» است و آن به معنی نموّ و علوّ است، لهذا مراد به تربیت «نور عظیم»، البته زیادتی روشنی او و علوّ او است یوماً فیوماً، که ناشی می شود از زیادتی فیوض و علوم خداوندی. چنانکه در اخبار وارد شده که خداوند در هر شب جمعه و روز جمعه علوم ائمه دین را زیاد می فرماید، به

---

و همین مضمون از حضرت علی - علیه السّلام - در بحارالانوار ۵۵/۲۴، روایت ۱۸ به نقل از تفسیر عیاشی روایت شده است.

همچنین در ذیل آیه ۲۰ سوره لقمان «نعمت باطنی» به امام غایب - علیه السّلام - تفسیر شده است. ر.ک. بحارالانوار جلد ۲۴/۵۴، روایت ۱۷.

۱- راغب اصفهانی در مفردات، اصل و ریشه کلمه «ربّ» را از تربیت دانسته است.

حدّی که حدّ و حصر ندارد و انتهائی در آن متصوّر نیست<sup>(۱)</sup> یا آن که مراد به تربیت آن، شهرت دادن آن و ظاهر ساختن کمال آن است برای خلق، در هر وقت، زیاده بر سابق آن.

و علی ایّ حال، شبهه‌ای نیست که خداوند از راه رحمت و لطف و عنایات خاصّه بی حدّ و انتها، در هر وقت و ساعت و دقیقه، و هر آن و لمحّه، باید در هر باب، فیوض خود را از امام زمان باز ندارد<sup>(۲)</sup>. زیرا که امام مستعدّ فیوضات بی نهاییه او هست. و مراتب آن را نهایی نیست چنان که واضح است.

پس معنی ربوبیت او و تربیت او «نور عظیم» را، همین خواهد بود. زیرا که سوای این راه، حاصلی ثمره‌ای نخواهد بود. و این عامّ است جمع وجوه را از ظاهر و باطن. و علانیه و سرّ، و فی نفسه و بالتّسبیه به مردم، و غیر این ها از سایر وجوه و اعتبارات لا تعدّ و لا تحصی.

و از این جهت است که ثمره این دعا عاید به خود شخص هم می‌شود.

۱- رك. بحار الانوار ج ۲۶ باب ۳. و به عنوان نمونه روایت ۷ در صفحه ۸۹ در همان مصدر، به نقل از بصائر الدرجات بقرار زیر است: عن أبي عبد الله - عليه السلام - قال: قال: إن لنا في كل ليلة جمعة وفدة إلى ربنا. فلا نترّل إلا يعلم مستظرف.

۲- همان / ۹۱، روایت ۱۵:

عن أبي بصير، قال: سمعتُ أبا عبد الله - عليه السلام - يقول: أنا لترادّ في الليل والنهار. ولم ترّد لئفد ما عندنا.

زیرا که او هم تابع امام و مستفیض از فیوض بلانهایه او هست. لکن به شرطی که توجه و اقبال داشته باشد. و الا قابل نخواهد بود و به هر قدر که ناقابل باشد از فیوض الهی و فیوض امام محروم خواهد ماند. چنان که بدیهی است. و چون نور خداوند را لا محاله محلّ و مظهری است و آن محلّ و مظهر، اقرب امکنه است نسبت به آن. و سابقاً اشاره شد که یکی از معانی «نور عظیم» نور عرش است که عظیم است و بعد از آن، اعظم از کرسی چیزی نیست. لهذا بعد از فقره مذکوره می‌گوئی:

### «وَرَبِّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ»

یعنی: و ای پروردگار کرسی بلند!

و در احادیث وارد شده که عظمت «کرسی» و وسعت آن به قدری است که جمیع آسمان‌ها و زمین‌ها در نزد آن مانند حلقه‌ای است در بیابان بی‌منتهی<sup>(۱)</sup>.

و هر گاه تفسیر شود «کرسی» به علم خداوند؛ چنان که در کریمه ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾<sup>(۲)</sup> تفسیر به آن هم شده<sup>(۳)</sup>. فعلی هذا، او را

۱- ر.ک. خصال ۲/۵۲۴ تفسیر عیاشی ۱/۱۳۷، بحارالانوار ۵۸/۵۸ و ۵۸.

۲- بقره/۲۵۵.

۳- تفسیر برهان ۱/۲۴۰، روایت ۷ و ۶، بحارالانوار ۵۸/۲۸، ۲۹، روایات ۴۶ و ۴۷.

در عظمت و وسعت، نهایت نخواهد بود. و علی ایّ حال، «کرسی» بعد از «عرش»، نهایت علوّ را نسبت به جمیع خلائق دارد. پس محیط بر همه هست. و أقرب از همه نسبت به عرش است. پس نور عرش بعد از «عرش»، از او ظاهر است و محلّ آن، او خواهد بود.

و اگر مراد به «نور عظیم» در فقره سابقه، نور حضرت ختمی مآب - صلی الله علیه و آله - باشد، پس مراد به «کرسی رفیع» بعد از آن بزرگوار، حضرت امیر المؤمنین؛ علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - خواهد بود. زیرا که محلّ و مظهر نور آن بزرگوار بعد از آن بزرگوار، آن حضرت بود. و باب مدینه علم آن بزرگوار هم آن حضرت بود. و بالجمله چون «کرسی» آلت علوّ و رفعت کسی است که بر بالای آن قرار می‌گیرد و رفعت دین حضرت خاتم الانبیاء هم به حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - شد، لهذا کمال مناسبت فیما بین ایشان هست و عیب ندارد که یکی را «عرش» بنامیم و دیگری را «کرسی».

و اگر مراد به «نور عظیم» مطلق نور خداوند یا خصوص امام عصر - عجل الله فرجه - باشد، مراد به کرسی، مطلق مظهر و سبب ظهور و ارتفاع نور خواهد بود. مانند کسی که نور خداوند از او جلوه کند. مثل خود امام عصر بعد از ظهور او، که محلّ نور خداوندی در عالم ظاهر می‌شود.<sup>(۱)</sup> و بنابر این، آن حضرت به

۱- ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ (زمر/۶۹).

یک اعتبار خود نور و به اعتبار دیگر محلّ و مظهر آن خواهد شد. و خواندن خدا به پروردگاری او به هر دو اسم، اشاره به آن خواهد بود که آن حضرت، بعد از ظهور، به اعتباری نفس نور خداوند است، که عبارت از کمال او، بلکه ذات او باشد. و به اعتباری دیگر، مظهر او است، که نور ذات و کمالات خداوندی، در عالم ظاهر، به او متحقق می‌شود؛ که اگر او نباشد، خدای هم در ظاهر برای خلق نخواهد بود. و چون او معروف خلق می‌شود، خدا هم به او معروف خلق می‌شود، چنان که در حدیث است که مراد از معرفت الله، معرفت امام زمان است.<sup>(۱)</sup>

تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲/۲۲۴ (چاپ بیروت)، المفضل بن عمر انه سمع أبا عبد الله - عليه السلام - يقول في قوله تعالى: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ (زمر/۶۹)، قال: رَبُّ الْأَرْضِ يَعْنِي إِمَامُ الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَاذَا؟ قَالَ: إِذَا يَسْتَعْنِي النَّاسُ عَنِ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَنُورِ الْقَمَرِ وَيَجْتَزُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ.

۱- عن أبي عبد الله - عليه السلام - قال: خرج الحسين بن علي - عليهما السلام - علي أصحابه فقال: أيها الناس، إن الله جلّ ذكره ما خلق العباد إلا ليتعرفوه فإذا عرفوه عبدوه فإذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة من سواه فقال له رجل: يا بن رسول الله بأبي أنت و أمي فما معرفة الله؟ قال معرفة أهل كل زمان إمامهم الذي يجب عليهم طاعته. بحار الانوار ۲۳/۹۳، ح ۴۰، به نقل از كثر الفوائد كراچکی ۱۵۱/۱، تفسیر صافی ۵/۷۵ ذیل آیه ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات ۵۶) به نقل از علل الشرائع شیخ صدوق (رحمه الله).



و بالجمله شبهه‌ای نیست که مرجع هر خیری و هر کمالی امام است.<sup>(۱)</sup> پس باکی نیست که همه را در حق او فروز بیاوریم و بگوئیم در مقام که مراد از «نور عظیم» و «کرسی رفیع» همه امام زمان - عجل الله فرجه - است، که خداوند ربّ و مربّی او است، در هر آنی؛ به آن معنی که گذشت. و بعد از تسمیه امام به «نور عظیم و کرسی رفیع» می‌گویی:

«و رَبِّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ»

یعنی: و ای پروردگار دریای مملوّ یا محیط یا افروخته!

پس به مناسبت دو فقره ماضیه می‌گوئیم که مراد از «بحر مسجور» هم باید امام زمان باشد. زیرا که دریای بی منتهای علم خداوند است و مملوّ است از علوم ربّانی، یا محیط است به جمیع خلق، یا افروخته است به نور پروردگار. و در بعض احادیث واقع شده که «بحر مسجور» دریایی است میانه زمین و آسمان که خداوند در وقت بر پا شدن قیامت از آن دریا می‌بارد به زمین، پس خاکهای مردگان در زمین از آن آب زنده می‌شوند، یعنی اجزاء متفرقه جمع می‌شوند. و هر کسی دو مرتبه، به جهت قیامت زنده می‌شود.

۱- زیارت جامعه کبیره تفصیل نیکوئی بر این معناست. خصوصاً این فقره شریفه: «... إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَاصِلَهُ وَفِرْعَهُ وَمَعْدَنَهُ وَمَأْوَاهُ وَمُنْتَهَاهُ...».

و در بعض احادیث این دریا را «بحر الحیوان» نامیده‌اند و آب آن را مثال آب منی ذکر کرده‌اند و محل آن را در زیر عرش خداوند قرار داده‌اند که عمق و قعر آن مقابل هفت آسمان و زمین است و چهل صباح بر قبور باریده می‌شود و در نفخه ثانیه همه خلایق از آن زنده می‌شوند و از قبور بیرون می‌آیند. ولکن در بعض اخبار دیگر هم «بحر مسجور» تفسیر به دریای افروخته از آتش جهنم شده که در قیامت خواهد بود<sup>(۱)</sup>.

پس بنابراین تفسیر اخیر، مراد از آن، امام نخواهد بود. چنان که ظاهر تفسیر به دریای زیر عرش و دریای ما بین زمین و آسمان هم، منافی آن است.

بلی، با قطع نظر از منافات و اختلاف تفسیر، می‌توان گفت که امام بعد از ظهور خود، از رحمت و فیوض خود، بر مقابر و مظاهر حقایق خلق می‌بارد. و اجزاء متفرقه غیر متمیزه ایشان را جمع آوری می‌کند. و باطن هر کسی را ظاهر می‌فرماید؛ به نوعی که گویا او را از کتم عدم، به عرصه وجود آورده و او را زنده کرده. پس عیب ندارد که او را «بحر مسجور» نامند؛ هر چند مجازاً

۱- در مورد مستندات قول شارح (رحمه الله)، درباره «بحر مسجور» رجوع شود به: بحارالانوار ۵۸/۱۰۷، ۶۰/۲۷، ۱۳/۲۷۳، مجمع البیان ۵/۴۴۴ و سایر تفاسیر ذیل آیات ۶ تکویر و ۲۶ طور.

باشد، نه حقیقتاً؛ نسبت به آن معنی که در اخبار وارد شده.

و همچنین بعض مفسرین ذکر کرده که اهل تحقیق گفته اند که «بحر مسجور» دلی است که به آتش محبت تافته شود<sup>(۱)</sup>. پس بنابراین هم عیب ندارد که مراد امام زمان باشد.

و علی ایّ حال، ذکر این فقره بعد از دو فقره اول، کأنه اشاره به این است که چون نبی و ولی، ابوین امت می باشند؛ چنانچه پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده که: **أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَاهُ هَذِهِ الْأُمَّةِ**<sup>(۲)</sup>. یعنی؛ من و علی پدر و مادر این امتیم<sup>(۳)</sup>. لهذا امام زمان هم که قائم مقام ایشان است، پدر و مادر امت خواهد بود و از آب رحمت که نازل از صلب او و ساکن در رحم اوست یعنی به فیوض خداوند، که به واسطه باطن، که اعلاّی او است، نازل بر ارض قابلیت، که أسفل او و ظاهر او است، خلائق تربیت می شوند. مثل؛ تربیت طفل در شکم مادر. و به این واسطه به عرصه وجود و شهود و امتیاز می آیند که از یکدیگر ممتاز و معرف می شوند. مثل؛ امتیاز موجودات از یکدیگر، بعد از تساوی ایشان در

۱- ر.ك. مفردات راغب، ذیل «سجر».

۲- بحار الانوار ۲۶/۲۵۵، ح ۷۱، به نقل از کمال الدین و تمام النعمة/ ۱۵۱ و ۱۵۲ و نیز همان مدرک/ ۸، ح ۱۱. و برای تحقیق بیشتر به باب ۲۶ همان مدرک رجوع شود.

۳- بلکه «دو پدر این امتیم» نه «پدر و مادر این امتیم».

عدم.

و الحاصل؛ بعید نیست که حاصل سه فقره مذکوره این باشد که: خداوندا! ای پروردگار امام زمان! که هم [مظهر]<sup>(۱)</sup> نور و کمال و ذات تو است، که فاعل در سایر مخلوقات است. و هم مظهر و محلّ ظهور نور تو است، که مفعول و مخلوق تو است. و هم اصل فیض تو است، که آبی است شبیه به منی که خلقت خلائق از آن می‌شود؛ اگر چه به سبب وسعت بلا نهاییه او، او را دریا نامند و افروخته باشند آن را از نور محبت یا نار عشق، و آنرا از جانب سماء علو باطن، بر ارض دنو ظاهر، که قابل فاعل است، نازل سازند و به آن احیاء خلق را نمایند؛ مثل روز اوّل که ابتداء خلقت ایشان باشد.

و خلاصه؛ مقصود آن است که زمان ظهور امام، قیامت صغری است و معاد کوچک خلق است<sup>(۲)</sup>. پس چنانکه مبدأ خلقت خلائق را در سه مقام [و] در هر یک اسمی است که یکی «فاعل» و یکی «قابل» و یکی «نطفه» است؛ هم چنین در معاد ایشان هم در قیامت صغری و کبری باید هر سه مقام باشد.

۱- این تصحیح با توجه به عبارات مشابه در صفحات آتی صورت گرفته است.

۲- رك. بحارالانوار ۴۹/۵۱، ح ۱۴، به نقل از تفسیر قمی ذیل آیه شریفه ﴿اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ﴾ و ص ۵۱ و روایات ۲۴ و ۲۵، به نقل از کمال الدین و ثواب الاعمال، ذیل آیه ۱ سوره غاشیه و آیه ۱۵۸ سوره انعام و ص ۶۱، ح ۶۱ به نقل از تفسیر فرات ذیل آیات ۲۸-۴۸ مدثر.

و همه در قیامت صغری از وجود ذی جود مقدس مطهر امام عصر - عجل الله فرجه - ظاهر می شود. لهذا خدا را به پروردگاری هر سه مقام می خوانیم و باکی نیست که همه را عبارت از خود امام بدانیم ولو مجازاً، و بعد از آن می گوئیم:

### «و مُنْزَلَ التَّوْرِيَةِ وِ الْاِنْجِيلِ وِ الزَّبُورِ»

یعنی: و ای فرو فرستنده «تورات» - که کتاب موسی علیه السلام بود - و «انجیل» - که کتاب عیسی علیه السلام بود - و «زبور» - که کتاب داود علیه السلام - بود.

در ذکر این فقره، بعد از فقرات سابقه، یحتمل که اشاره باشد به آن که این کتب، کتابهای آسمانی است که نازل شده. و مثل آنها، مثل رحمت نازله از سماء است، که احیاء خلق به آن می شود. و رحمت خداوند از وجود و ظهور امام ظاهر می شود<sup>(۱)</sup> پس کأنه؛ انزال کتب هم به او می شود. بلکه وجود آن حضرت، کتاب الله است<sup>(۲)</sup>؛ که جامع کلمات الله و محیط بر هر خلقی هست.

۱- عن الباقر - عليه السلام - «... نَحْنُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ...». امالی شیخ طوسی ۲/۲۶۸.

۲- وسائل الشیعه ۲۷/۳۴. عن أمير المؤمنين - عليه السلام - قال: هذا كتابُ الله الصّامِتُ و أنا كتابُ

الله النَّاطِقُ. همچنین در زیارت امام عصر - عليه السلام - (السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ) چنین

می خوانیم: «... السَّلَامُ عَلَى الدِّينِ الْمَأْتُورِ وِ الْكِتَابِ الْمَسْطُورِ...».

چنان که خداوند فرمود: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾<sup>(۱)</sup>.

و باز فرموده که: ﴿وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾<sup>(۲)</sup>.

و فرموده: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾<sup>(۳)</sup>.

و جای دیگر فرموده: ﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>(۴)</sup>.

و فرموده: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلاً﴾<sup>(۵)</sup>.

که حاصل همه آن است که؛ کتاب «تورات» و «قرآن» و «امام» همه

جامع هر چیزی هستند. و همه چیزها در تحت ایشان درج است.

پس؛ همه کتب و همه ائمه باید چنین باشند. زیرا که همه حاکی از

مشیت خداوندند<sup>(۶)</sup>، و در حدیث وارد شده که «خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا. ثُمَّ

۱- انعام/۳۸.

۲- انعام/۵۹.

۳- یس/۱۲.

۴- نحل/۸۹.

۵- اسراء/۱۲.

۶- بحارالانوار ۲۵/۱۷۴. فرمایش امیر المؤمنین - علیه السلام - به طارق بن شهاب در بیان اوصاف

امام: «قدرة الرب و مشيئة»

خلق الأشياء بِالمشيئة»<sup>(۱)</sup>. یعنی؛ خداوند مشیت را بی واسطه، به نفس آن آفرید. و سایر اشیاء را به توسط مشیت خلق فرمود.

پس در ظهور امام - عجل الله فرجه - ظهور هر چیزی هست. زیرا که ارواح آنها در کتب آسمانی مأخوذ است. و در حقیقت کلّ اشیاء کلمات آن کتب می‌باشند. و آن کتب جامع آن‌هایند. پس امام عصر هم جامع آن‌ها خواهد بود. و از این جهت باکی نیست که مراد از انزال کتب مذکوره، در این فقره هم، إذن ظهور آن حضرت باشد - ولو مجازاً - چنانچه بر صاحب ذوق سلیم مخفی نیست. و چون آنسب به فقرات مذکوره، بیان اختلاف خلق در مراتب است، زیرا که به ظهور امام، خلق مختلف می‌شوند؛ زیرا که بعضی قبول می‌کنند و تصدیق آن حضرت را می‌نمایند و بعضی تکذیب می‌کنند و در مقام عناد بر می‌آیند، لهذا بعد از فقرات مذکوره می‌گوئی:

«و رَبِّ الظِّلِّ و الحرور»

یعنی: و ای پروردگار سایه و گرما!

و معلوم است که سایه، سرد است و گرما، گرم است و این دو، نقیض یکدیگر و مخالف یکدیگرند. پس ممکن است که سایه اشاره به «نیکان»

۱- شیخ صدوق، کتاب التوحید/ ۱۴۸، ح ۱۹، همان/ ۳۳۹، ح ۸.

باشد و گرما اشاره به «بدان». زیرا که «نیکان» در سایه عرش خداوندند و «بدان» در گرمای آفتاب محشرند. و «نیکان»، دل‌های ایشان از امید رحمت پروردگار خنک، و «بدان»، دل‌های ایشان از آتش خوف عذاب سوزان است. و «نیکان» در خنکی نعمت‌های خداوند آسوده‌اند و «بدان» در گرمی عذاب جهنم گرفتارند.

و بالجمله این گونه مناسبات بسیار است. و ممکن است که سایه اشاره به «بدان» و گرما اشاره به «نیکان» باشد. زیرا که «بدان» مثل سایه تاریک و دور از انوار الهی می‌باشند. و «نیکان» گرم محبت خدا و عشق او هستند. و «بدان» مثل سایه سرد می‌باشند؛ یعنی مثل آهن سرد که پتک امتحانات و تکالیف و مواعظ خداوند در ایشان اثر نمی‌کند. و «نیکان» مثل آهن و مس و امثال آنهایند که ایشان را در کوره امتحانات خداوندی گرم و گداخته ساخته باشند. و به این واسطه در نزد خدا و اولیاء او تسلیم باشند، که به هر شکلی بخواهند که ایشان را بسازند، قبول کنند و ایبا و امتناع ننمایند؛ مثل مس گداخته که قبول این می‌کند که او را انواع ظروف بسازند. و هم چنین «بدان»، دل سرد از اعمال خیرند. و آنها را به جا نمی‌آورند. و «نیکان» دل گرم به آنهایند و آنها را بجا بیاورند. و «بدان» به طمع در دنیا و به امید آن خنک دلند. و «نیکان» از خوف خدا و تشویش اعمال خود، در آتشند. و بالجمله مناسبات این گونه تأویل هم بسیار است.



و علی ایّ حال، این دو لفظ که «ظَلّ و حرور» باشد، اگر چه باکی نیست که مراد از آن‌ها، همین ظاهر معنی آن‌ها باشد، که سایه حقیقی و گرمای حقیقی باشد، و لکن باکی هم نیست که سرّ آن‌ها و حقیقت آن‌ها، مثل سایر فقرات این دعا، اشاره به آنچه باشد که مذکور شد. یا نحو آن‌ها، از آن چه که مناسب است. زیرا که مانعی از خفاء اسرار در کلمات خدا و رسول و ائمه - علیهم السلام - نیست. بلکه البته هر کلامی از کلمات ایشان، مشتمل بر اسرار بسیار، بلکه حقایق بی شمار هست.

پس یحتمل که آنچه گفتیم از آن‌ها باشد. و چون بیان اختلاف در فقره مذکوره شد که سبب<sup>(۱)</sup> ظهور باطن هر کسی است، به ظهور امام عصر؛ یعنی چون ظهور آن بزرگوار، باعث ظهور اختلاف خلق می‌شود، لهذا ظهور آن بزرگوار نظیر ظهور خاتم الانبیاء - صلی الله علیه و آله - و قرآن است که نظیر باران رحمت خداوند بودند؛ که در زمین قابل، موجب رویدن گل و لاله شدند. و در زمین ناقابل، موجب رویدن شوره و نمک شدند. و از این جهت، حضرت خاتم - صلی الله علیه و آله - «رحمة للعالمین» شد. و قرآن هم «شفاء» و «رحمت» شد<sup>(۲)</sup>. چنان که خداوند فرموده: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً

۱- اصل: به سبب.

۲- در حدیث شریف لوح خدای متعال امام زمان - علیه السلام - را به عنوان «رحمة للعالمین» معرفی نموده. اصول کافی ۱/ ۵۲۸، باب ما جاء فی الاثنی عشر و النصّ علیهم - علیهم السلام - .

لِلْعَالَمِينَ ﴿١﴾ ﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾﴾<sup>(۱)</sup> با وجودی که همین رحمت نسبت به کافرین عذاب شد چنان که خداوند تخصیص فرموده شفا و رحمت را به مومنین. و فرموده که: ﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾<sup>(۳)</sup> و در خصوص مطلق رحمت هم فرموده که: ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>(۴)</sup>.

پس مقتضای جمع فیما بین این آیات، آن است که؛ رحمت هر چند عام باشد لابد برای کافرین و ظالمین، عذاب خواهد بود. زیرا که موجب رسوائی و ظهور نفاق و کفر ایشان می شود. پس هم چنین حضرت قائم - علیه السلام - هم بعد از ظهور خود، رحمت و عذاب برای مومنین و کافرین خواهد شد؛ مثل قرآن. و از این جهت می گوئی:

«و مُنْزَلَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ»

یعنی: و ای فرو فرستنده قرآن بزرگ!

---

۱- انبیاء/۱۰۷؛ در حدیث شریف لوح، خدای متعال امام زمان - علیه السلام - را به عنوان «رحمة للعالمین» معرفی نموده. اصول کافی ۱/۵۲۸، باب ما جاء في الاثنی عشر و النص علیهم - علیهم السلام -.

۲- اسراء/۸۲.

۳- اسراء/۸۲.

۴- اعراف/۵۶.

که اشاره به آن است که، آن حضرت مانند قرآن است که برای مومنین شفا و رحمت است، و برای ظالمین زیان است.

و می‌توان گفت که چون در اخبار وارد شده که قرآن تمام را حضرت قائم - علیه السلام - ظاهر می‌فرماید<sup>(۱)</sup>؛ لهذا در این فقره اشاره شده که خداوند اظهار قرآن تمام را بر دست آن حضرت خواهد فرمود. و از این جهت آن را وصف به بزرگی فرموده‌اند.

و ممکن است که وصف «عظیم»، اقتداء به کلام خدا باشد که در قرآن فرموده: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾<sup>(۲)</sup>.

و بالجمله؛ وجه مناسبت این فقره، به این دعا یا از این راه است که آن حضرت، قرآن تمام را ظاهر خواهد فرمود؛ بر وجهی که گویا خداوند در آن وقت آن را نازل می‌فرماید، یا از این راه است که آن حضرت نظیر قرآن است؛ که برای مؤمنین شفا و رحمت و برای ظالمین زیان و عذاب خواهد بود<sup>(۳)</sup>. و بعد از این فقره می‌خوانی که:

۱- رجوع کنید به: مکیال المکارم، الباب الرابع، تعلیمه الناس کتاب الله الکریم الذی جمعه أمير

المؤمنین و سید الوصیین - علیه السلام - صص ۵۸-۶۳.

۲- حجر/۸۷.

۳- رك. بحار الانوار/۵۱، باب آیات المأوله.

«و رَبِّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ»

یعنی: و ای پروردگار ملائکه مقربین و پیغمبران و فرستادگان از جانب خدا!

و این فقره، یحتمل که اشاره باشد به آن که چون امام عصر ظاهر شد و بعضی مؤمن به او شدند و بعضی کافر؛ لهذا آن حضرت مصداق کریمه ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ﴾<sup>(۱)</sup>، خواهد بود. زیرا که این آیه، تفسیر به آمدن عذاب خداوند هم شده در قیامت. چنان که در آیه دیگر هم هست که: ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾<sup>(۲)</sup> و در جای دیگر فرموده: ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا﴾<sup>(۳)</sup> و در جای دیگر فرموده: ﴿فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ﴾<sup>(۴)</sup> و فرموده: ﴿وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ﴾<sup>(۵)</sup>. پس چنان که در قیامت کبری، این اوضاع است، در قیامت صغری هم نظیر آنها هست. و همه به واسطه ظهور امام خواهد شد.

۱- بقره/ ۲۱۰.

۲- فجر/ ۲۲.

۳- انعام/ ۱۵۸.

۴- مؤمن/ ۷۸.

۵- زمر/ ۶۹.

پس حاصل مقصود از فقره مذکوره این است که؛ ای پروردگار ملائکه که در قیامت کبری و صغری با عذاب تو، یا امر تو می آیند و مقرب نزد تو اند به اطاعت آنچه تو ایشان را امر به آن بنمایی، از آوردن عذاب یا غیر آن!

و هم چنین؛ ای پروردگار نبیین و مرسلین که در روز قیامت ایشان را حاضر فرمائی، که شهداء خلق یا غیر آن باشند!

و بالجمله؛ ممکن است که جمیع فقرات مذکوره از اول تا این جا را، همه به شأن امام عصر فروز<sup>(۱)</sup> آوریم و بگوییم که مراد از همه، خود حضرت و ما يتعلق او است؛ از ظهور و لوازم آن. بلکه ممکن است که همه فقرات فی الحقیقه دعا باشد. و مجرد خواندن خدا به این اسماء نباشد؛ که معنی آن ها این باشد. مثلاً که خداوندا! رب و مربی شو امام زمان را، به ظهور او! و رب و مربی شو مظهر. و محل ظهور علوم و ذات او را به ظهور او نیز! و تجدید خلقت و اظهار حقائق و بواطن را بنما به ظهور او! و انزال حقیقت تورات و انجیل و زبور را بنما به اظهار او! که جامع جمیع حقایق است، مثل این کتب. و خلائق را دو طائفه فرما به ظهور او! که ابرار و اشرار باشند. و قرآن تمام یا حقیقت قرآن را که شفا و رحمت برای مؤمنین باشد، فرو فرست به ظهور آن حضرت که برای نیکان خوب است و برای بدان بد.

۱- فروز: فروغ، تابش، روشنی (فرهنگ عمید).

و ربّ و مربّی شو ملائکه و نبیین و مرسلین را به ظهور آن حضرت که ظهور تو و کمالات و افعال تو است. و امر تو و عذاب تو و قیامت صغرای تو همه به آن متحقّق می‌شود.

و مؤیّد اراده دعا است، از فقرات مذکوره، آن چه بعد از آنها می‌گوئی:

«اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْکَرِیْمِ»

یعنی: خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حقّ ذات تو یا مظهر تو که بزرگوار است.

زیرا که مسئول<sup>(۱)</sup>، مذکور نیست. و حذف مقتضی مفید عموم است. پس مسئول در تحت سؤال عامّ است. و کأَنّه معنی این است که: خداوندا! تو می‌دانی مقصود مرا. و وظیفه من خواندن و سؤال از تو است. چنان که در فقرات اوّل دعا تو را خواندم، و به این فقره هم سؤال از تو کردم. و مقصود من از اوّل این دعا تا آخر، چیزی نیست، به جز عهد و بیعت و صلوات و اظهار خلوص و تمنّی و ظهور امام - علیه السّلام - و وصول به خدمت او و انجام امور او و سایر آن چه متعلق به او است، که داخل در تحت سؤال عامّ است. و چون در این فقره خدا را به وجه او قسم دادی که تفسیر به ذات شده<sup>(۲)</sup> در آیه ﴿كُلُّ

۱- مسئول: مورد سؤال.

۲- مجمع البیان ۴/۲۶۹.

شَيْءٌ إِلَّا وَجْهَهُ»<sup>(۱)</sup> و غیر آن یا تفسیر به مظهر اسماء الله و صفات الله شده، چنان چه در احادیث این مضمون مستفاد هست<sup>(۲)</sup>، لهذا بعد از آن می‌گوئی:

«وَبِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ»

یعنی: و سؤال می‌کنم تو را به حق نور ذات، یا مظهر نور دهنده تو.

و نور وجه، غیر وجه است. و الا این فقره تکرار فقره سابقه بر آن خواهد بود. و لکن باز مرجع آن، امام زمان خواهد بود. زیرا که نظیر آنچه در کرسی، که مظهر نور عرش بود، گفتیم، در اینجا هم می‌آید. زیرا که قائم مقام نبی و ولیّ - علیهما السلام - هر دو، امام عصر است. پس وجه و نور وجه، هم هر دو عبارت از آن بزرگوار است. و هم چنین، چنان که بعد از ذکر عرش و کرسی در فقرات سابقه، ذکر خلقِ خلاق شد، بعد از ذکر وجه و نور وجه هم در این جا می‌گوئی:

«وَأَمْلِكُ الْقَدِيمِ»

یعنی: و سؤال می‌کنم تو را به حق پادشاهی قدیم تو، یا مملکت قدیم تو.

۱- قصص/۸۸؛ مجمع البیان ۴/۲۶۹.

۲- تفسیر برهان ۳/۲۴۰، تفسیر نور الثقلین ۴/۱۴۵-۱۴۶.

و معلوم است که ملک و مملکتِ عالم، افعال خداوند است؛ که عالمِ خلاق باشد، که آن هم به ظهور امام متحقق می‌شود، که اشیاء مختلفه ظاهر می‌شوند. یعنی حقیقت آن‌ها و مراتب آن‌ها، معلوم می‌شود. چنان که گویا در عدم، مساوی بوده‌اند و به وجود، ممتاز از یکدیگر و مختلف شده‌اند؛ چنان که در سابق گفتیم.

و در وصف «ملك»، به «قدیم»، اشاره به لزوم وجود امام است در جمیع اعصار. زیرا که مظهر ذات و کمال و افعال خداوند است. و تغییر در خداوند محال است. پس قدیم است و ازلی است و ابدی است. و امام هم مظهر او در جمیع آن‌ها است. و محال است عدم او در زمانی، اگر چه بعضی اوقات ظاهر مشهور و بعضی اوقات غائب مستور باشد<sup>(۱)</sup>.

و هم چنین اشاره به قدم خدا و لزوم وجود امام است، آن چه می‌گوئی:

«یا حیُّ یا قیُّومُ»

یعنی: ای زنده‌ای که مردگی برای تو محال است! و ای پاینده‌ای که زوال نداری! یا، ای برپا به امور خلاق که تو را تغییر و تبدیلی نیست و پیوسته در ایجاد خلق و حفظ ایشان، بعد از ایجاد هستی و از ایشان غافل نیستی.

۱- اگر مراد اینست که خلقت امام - صلوات الله علیه - هم بدء ندارد و ازلی می‌باشد، البته معنایی

است که خلاف آیات و روایات است. و بحث آن در محلهش بیاید - ان شاء الله -



و حیات خداوند در عرصهٔ خلق، از امام، ظاهر است<sup>(۱)</sup>، و هم چنین قیومیت او. پس این فقره اشاره است به اظهار ایمان به آن بزرگوار؛ هم در اصل وجود او و هم در حیات او و هم در صاحب اختیاری او برای کل مردم؛ که مقتضای ولایت و قیومیت او است؛ چنان که آن حضرت را «قائم» نیز می‌نامند. یعنی بر پا به امر خدا. و بعد از آن، تکرار سؤال را می‌کنی. و می‌گوئی:

«أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُونَ»

یعنی: سؤال می‌کنم تو را به حق نام تو، آن چنان نامی که درخشید به آن آسمان ها و زمین ها.

و مراد از این نام هم، همان «نور عظیم» است که در اوّل دعا مذکور شد. پس ممکن است که مراد، امام - علیه السلام - باشد. و اصل «نام»، «نشان» است. و امام زمان هم نشان خداوند و قائم مقام او است، در میانهٔ خلق. و اگر مراد حضرت خاتم الانبیاء - صلی الله علیه و آله - باشد، واضح است که آن بزرگوار باعث ایجاد کون و مکان است؛ چنان که خداوند به او خطاب فرمود که:

«لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ»<sup>(۲)</sup>

۱- زیارت امام عصر - علیه السلام - در روز جمعه / مفاتیح الجنان «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ».  
 ۲- بحار الانوار ۲۸/۱۵، ذیل روایت ۴۸. این حدیث قدسی، در مأخذ معتبری نیامده، ولی مطلبی است که تواتر معنوی آن، در روایات، مسلم است.

پس مراد به درخشیدن آسمان ها و زمین ها به او، مخلوق شدن و ظاهر شدن آن ها است، به توسط آن حضرت. مانند طالع شدن و ظاهر شدن آفتاب، که مُشرق می شود عالم را. و لکن در همین معنی، حضرت امام عصر هم، قائم مقام آن جناب است. پس به توسط وجود او، عالم بر پا است. و به ظهور او، حقایق خلق هم ظاهر می شود. زیرا که آن حضرت محک امتحان و میزان مراتب خلق می شود. پس کآنه به او هم آسمان ها و زمین ها و جمیع خلائقِ آن ها، به عرصه ظهور و وجود می آیند؛ که مراتب آن ها از او معلوم می شود. و بعد از آن می گوئی:

«و بِاسْمِكَ الَّذِي يَصْلَحُ بِهِ الْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ»

یعنی: و سؤال می کنم تو را به حق نام تو؛ آن چنان نامی که شایسته می شوند به آن پیشینیان و پسینیان.

و مراد به این اسم هم یا همان اسم سابق الذکر است، یا مراد اسم دیگری است که مظهر نور اسم اول باشد. نظیر کرسی و نور وجه الله، که سابقاً اشاره شده. و علی ای حال مرجع آن ها، در این زمان، امام است؛ خصوصاً بعد از ظهور او، که موجب صلاح خلق می شود.

و معنی صلاحِ خلقِ اولین و آخرین به این اسم مبارک، آن است که همه بر حسب نظم حکمت، در مقامات خود قرار می گیرند. و احدی به قدر ذره ای

نمی‌تواند که مقدم بر مقام خود، یا مؤخر از آن شود. و این معنی در پیغمبر آخرالزمان - صلی الله علیه و آله - واضح است. زیرا که آن حضرت، اقدم و اشرف از کل خلق اولین و آخرین است. و همه [به] طفیل وجود آن بزرگوار، در روز اول به وجود آمده‌اند؛ در مقامات مختلفه خود. و در آخر هم، منتهی الیه ایشان، آن بزرگوار بوده و خواهد بود. ولکن امام عصر - هم چنان که مکرراً گفته‌ایم - نائب مناب آن حضرت است<sup>(۱)</sup>.

پس در امثال این زمان، که زمان او است - سیما بعد از ظهور او - همه این فضائل، منتهی به او خواهد بود. و حقیقت صلاحیت اولین و آخرین، از بدو خلقت تا این زمان و بعد از این زمان به آن بزرگوار، این است که حقایق خلق اولین و آخرین، در هر زمانی، با آن حضرت موجودند، زیرا که ملک و سلطنت خداوندی، متحقق به ایشان است. و اگر ایشان نباشند، نقص در ملک و سلطنت و قدرت الهی - نعوذ بالله - لازم می‌آید. و لازم می‌آید که در زمانی خداوند، صاحب «فیض» و «جود» و «حکیم» نباشد. پس همه در هر زمانی هستند [!؟]<sup>(۲)</sup>. پس صادق است که حضرت، موجب صلاح کل است، اگر چه

۱- ثاقب المناقب / ۴۱۸. عن جعفر بن محمد - عليهما السلام - «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لِلْإِمَامِ كُلِّ شَيْءٍ وَ جَعَلَ لَهُ مَقَالِيدَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لِيُنُوبَ عَنِ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ...».

۲- این فقرات همچون گفته دیگر شارح - رحمه الله - در مورد بدء نداشتن خلقت امام، مبتنی بر اعتقاد به قدیم بودن خلقت و این امر خود مبتنی بر ذاتی پنداشتن صفت اراده - که از صفات فعل

در زمان خود باشد.

و چون در فقرات مذکوره از اول سؤال تا این جا، اشاره به دوام ذات و صفات و افعال خداوند شده، لهذا به تصریح، اشاره به ازلیت آن‌ها شده، در این که می‌گوئی:

«یا حیُّ قبلَ کلِّ حیٍّ»

یعنی: ای زنده پیش از هر زنده!

زیرا که خداوند قدیم است. و مقتضای قدم، تقدّم بر هر ممکنی است که قائم به او است. و این فقره هم یحتمل که اشاره باشد به سوی حیات امام و

است - می‌باشد. و ظاهر آیات و صریح روایات وارده از ناحیه مقدسه معصومین - علیهم السلام - مخالفت صریح با این اعتقاد دارند. از جمله دلایل عقلی بر رد عقیده به ذاتی بودن صفت اراده و مشیئت و در نتیجه قدیم بودن مخلوقات، اینست که:

در صورت ازلی بودن مخلوقات، به دلیل عدم نهایت زمانی، همه مخلوقات بایستی در همان اول بلاول خلق و معدوم شده باشند و لذا هیچ مخلوقی در هیچ زمان معینی نبایستی وجود داشته باشد. و نیز خداپرستی که معتقد به قدیم بودن مخلوق است، برای خدای متعال، در قدمتش شریک قائل شده است، و این شرک است.

در ضمن، فقرات آتی الذکر دعا، در صفحات آینده، تصریح در مشرب مختار دارند، اگر چه شارح - رحمه الله - آنها را تأویل به خلاف آن می‌کند. طالبین تفصیل و علاقمندان به مدارک نقلی این بحث، رجوع کنند به مستدرک سفینه البحار، اثر عالم فقیه حاج شیخ علی نمازی شاهرودی ۲۴۷/۴-۲۵۳ و ۹۲/۶-۹۶ ماده «رود» و «شیاً».

لزوم وجود او. زیرا که قائم مقام خداوند است. و مظهر صفت قدم او است. پس مقدم بر کل ممکنات است. و همه به او قائم و برپایند، اگر چه در زمان خودش باشد. حتی خلائق گذشتگان هم، به آن بزرگوار بر پایند؛ به تقریبی که سابقاً گفتیم.

و ذکر «حی» به خصوص در مضاف الیه «کل»، به جهت اشرفیت احیاء است از سایر اشیاء. پس سایر اشیاء به طریق اولی مؤخر از خداوند.

یا آن که مراد به مضاف الیه، مطلق هر چه است، که به حسب خود برای او، روحی است که به آن روح ممتاز و موجود است. و اثرات او غیر سایر آثار اشیاء است. پس شامل جمادات و نحو آنها هم می شود. زیرا که آنها را هم به قدر مرتبه خود روحی و شعوری و تسبیحی و تحمیدی برای خداوند هست؛ چنان که خداوند فرموده ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾<sup>(۱)</sup>.

و اشاره به ابدیت خداوند شده، و در آن چه می گوئی:

«و یا حی بعد کل حی»

یعنی: و ای زنده بعد از هر زنده!

زیرا که این کلام، هم مثبت فوقیت خداوند است بر غیر او. پس معنی این است که همه چیزها منتهی به خداوند است و بعد از آن‌ها به جز خداوند چیزی نیست. و مظهر خداوند در این صفت هم، امام است. و نمی‌توان گفت که مراد به این دو فقره آخر، آن است که خداوند پیش از وجود موجودات بوده، و بعد از فناء آن هم خواهد بود. زیرا که بنابراین، خدا وقتی بوده و خواهد بود که هیچ موجودی غیر او نبوده یا نباشد. پس این، عین این فقره است که:

«و یا حیُّ حینَ لا حیُّ»

یعنی: و ای زنده در وقتی که هیچ زنده‌ای نیست!

و حال آن که ظاهر این فقرات مغایرت آن‌ها است از یکدیگر. پس مقصود از دو فقره سابقه آن است که خدا مقدم بر هر چیزی است اگر چه آن چیز موجود باشد. و خدا بعد از هر چیزی هم هست اگر چه آن چیز موجود باشد.

و مقصود از این فقره اخیره آن است که خدا زنده و موجود است در وقتی که هیچ چیز هم موجود نباشد. مانند قبل از ایجاد و بعد از افناء. و بنابر سبک تفسیر دو فقره پیش که گذشت می‌توان این فقره را تفسیر نمود باینکه خدا هست و چیزی در رتبه و عرصه او با او نیست.

و علی‌اتی حال، مناسبت این فقرات با این دعا، آن است که امام در هر

زمان، به خصوص بعد از ظهور او، این صفات خدا، که در این فقرات ذکر شده، از او ظاهر و جلوه گر است. پس مبدأ و منتهای خلق او است. بلکه به مقتضای فقرهٔ اخیر، خلایق در نزد او معدوم اند، اگر چه در مراتب خود موجود باشند. و بالجمله مبدأ و معاد خلق به سوی امام است، چنان که در تاویل ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ﴾<sup>(۱)</sup> وارد شده که مراد، ائمه - صلوات الله علیهم اجمعین - می باشند<sup>(۲)</sup>.

و امام در فوق خلق است که خلایق در عرصهٔ او مقفودند. مثل خداوند. و الا خداوند اجل از تغیر احوال است که گاهی با خلق باشد و گاهی بی خلق و گاهی مقدم بر ایشان و گاهی بعد از ایشان باشد.

بلی، ظهور کثرت این صفات، در عالم کثرت، در ازمنهٔ غیبت و بعد از آن خواهد بود. یعنی امام تا ظاهر نشده گویا زنده است پیش از ایجاد موجودات، که این ایجاد به معنی ظهور اختلاف موجودات باشد. به ظهور امام که امتحان ایشان است، چنان که سابقاً گذشت. و اما هر وقت ظاهر شد، به ظهور او حقایق خلق هم ظاهر می شوند. پس کانه ایجاد می شوند. و امام هم بعد از وجود ایشان، باز موجود است؛ خواه ایشان موجود باشند و خواه قبل از قیام قیامت کبری دو مرتبه فانی شده باشند. و در [هر] دو حال، قبل از ایجاد و بعد

۱- غاشیه/۲۵.

۲- رک. تفسیر فرات/۲۰۷، و تفسیر برهان/۴-۴۵۵-۴۵۶، و تفسیر صافی/۲-۸۱۴.

از إفناء، به جهت قیامت کبری، امام هست. و هیچ چیز با او نیست. و چون فوقیت خداوند و امام در این فقرات ثابت شد، بعد از آن تصرف در آن چه در تحت ایشان است از خلائق ثابت شده، به اینکه می‌گوئی:

### «یا مُحیی الموتی و مُمیتَ الأَحياء»

یعنی: ای زنده کننده مردگان و میراننده زندگان!

و مراد از زنده کردن و میرانیدن، ظاهر ساختن بواطن خلق است؛ خواه از ایجاد حیات و موت ظاهری باشد در ایشان، زیرا که به حیات موجود و ممتاز می‌شوند. و به موت هم درجات و مراتب خود را در عالم برزخ و قیامت می‌یابند. و خواه از ظاهر ساختن احوالات باطنی ایشان باشد، در زمان حیات ظاهری. زیرا که به سبب آن، شرفِ بعضی بر بعضی معلوم می‌شود؛ که گویا بعضی زنده‌اند و بعضی نسبت به ایشان مرده‌اند. پس ظاهر ساختن باطن حالات ایشان به منزله زنده کردن یا میرانیدن ایشان است.

و ممکن است که مراد از حیات و موت در این فقره، ایمان و عدم ایمان باشد. زیرا که زندگی حقیقی انسان فی الحقیقه، به ایمان است. و مردگی او به کفر. و بنابر این هم مقصود از احياء و إِماتة که از باب افعال و برای تعدیه است، آن است که خدا، یا امام، به واسطه امتحانات، که عمده آن‌ها ظهور امام است، باعث این می‌شوند که بعضی از مردم مؤمن و حتی و بعضی از ایشان کافر و



مرده می‌شوند. و هر گاه حیات و موت را در این فقره هم مثل فقرات ماضیه، به معنی عام معنی کنیم، حاصل مقصود، شرف و ضد آن می‌شود. پس تخصیص به بنی نوع انسان یا حیوانات نخواهد داشت. بلکه معنی این می‌شود که خدا، یا امام، میزان شرف کلّ خلق اند. و به حسب قرب نسبت اشیاء به ایشان و عدم آن بعضی به منزله احياء و بعضی به منزله اموات اند.

حاصل آن که مناسب فقرات این دعا آن است که بگوئیم: مقصود آن است که خداوند! زنده به روح ایمان کن و مرده به ظهور کفر کن مردم را، به ظهور امام - عجل الله فرجه - و بعد از آن به مناسبت فقرات قبل می‌گوئی:

### «یا حی لا اله الا انت»

یعنی: ای زنده که نیست خدا و معبود به حقّی مگر تو.

و وجه مناسبت این فقره با فقرات سابق، از چند وجه است:

یکی آن که؛ در فقرات قبل، اشاره به وجوب وجود خدا و صفات کمال و صفات افعال او شده، که مستلزم آن است که خدا حیّ مطلق و معبود بحق باشد. لهذا در این فقره تصریح به این شده، زیرا که در مقام خود مقرر است که حیات خداوند، عبارت از علم و قدرت و سایر صفات کمال و صفات افعال او است. پس حاصل معنی حیّ، کامل من جمیع الجهات است. که این کمال لازمه تقدّم و تفوّق و منتهی الیه بودن برای کلّ خلق است، که در فقرات

سابقه گذشت. و چون غیر او کسی [متّصف] به این صفات نیست، پس لازمه این، وحدت او نیز هست. چنان که در این فقره اثبات آن شده.

و وجه دیگر آن که، چون فقرات سابقه به تقریباتی که گذشت، مناسب این دعا بود، و همه به شأن ذی شأن امام فروز می آمد، لهذا در این فقره هم لازمه آن ها بیان شده که آن هم ممکن است که به شأن امام فروز آید. پس معنی این می شود که امام، زنده مطلق و نایب مناب حتی مطلق، که خداوند است، هست و لهذا الهیّت و معبودیّت خداوند هم، از او ظاهر است. بلکه وحدت او هم از او ظاهر است. و معلوم است که ظهور این صفات بعد از ظهور او، از او هویداتر است. زیرا که بالعیان مشهود خلق می شود. پس کأنه این فقره، دعا است که خداوند! امام را به این صفات گردان. یعنی او را ظاهر فرما تا این صفات از او مشاهده کل خلق شود.

و وجه دیگر آن که، چون فقرات سابقه، تمامیت آن ها به توحید او بود که نظیر آن در امام هم جاری است، لهذا در آخر آن ها، اثبات توحید شده که نقص در آن ها باقی نماند. و بنابر این ذکر «حیی» قبل از توحید، به جهت محض اشاره به حیات امام خواهد بود، تا به أحسن وجه، اثبات توحید در حق او ممکن باشد. و توضیح این مطلب، به این است که بگوئیم؛ شکی نیست که خداوند أجلّ و أعزّ از آن است که بتوان او را به صفتی از صفات و نعتی از

نعوت و فعلی از افعال وصف کرد. زیرا که جمیع صفات، حدود است و حدود در عرصه خلاق و دلیل امکان است. پس آنها را در عرصه واجب غیر محدود، راهی نیست. پس جمیع صفات و نعوت و افعال او راجع به مظاهر کمالات او است. مانند امام عصر - عجل الله فرجه - و بنابراین توحید او هم اگر چه به لفظ «لا اله الا انت» باشد، راجع به امام است، در عصر ما. و از این جهت جمیع فقرات دعا را، از اول تا این جا، به شان آن حضرت فروز آوردیم.

و از این جا معلوم می شود که، چنان که فقرات سابقه بر سؤال را، هم ممکن است که به طریق دعا معنی کنیم چنان که سابقاً گذشت. هم چنین از فقره «اللهم انی اسالك بوجهك» تا این جا را هم، ممکن است که همه را عبارت از خواهش ظهور آن حضرت قرار دهیم.

و اگر چه استخراج این مطلب، از آن چه گفته ایم، ممکن است ولیکن توضیح آن این است که خداوندا! سؤال می کنم از تو، آن که امام را ظاهر فرمائی که وجه تو بشود، در بین خلق. و نور تو از او ظاهر شود. و ملک قدیم تو به ظهور او متحقق شود. و به او حی و پاینده شوی بر خلاق. و معنی تحقق ملک قدیم و پایندگی خداوند به ظهور امام، آن است که چون امام، مظهر او در جمیع امور، حتی در ذات و صفات است، پس قدم و پایندگی او هم از امام ظاهر است، اگر چه امام در مخلوقیت حادث و ممکن باشد.

و معنی «أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ» - تا آخر - آن است که خداوند! سؤال می‌کنم تو را که امام را به ظهور او، نام خود کنی؛ به نوعی که به ظهور او آسمان ها و زمین ها ظاهر شوند، و نورانی شوند. و به او همهٔ خلائق در مراتب خود قرار گیرند، بر وفق حکمت و صلاح و مصلحت. یعنی باطن مراتب ایشان به او ظاهر شود. و به او مقدم شو، بر هر چیزی. و به او مؤخر شو، از هر چیزی. و به او تفوق جو، بر هر ممکن و حادثی؛ به طریقی که چیزی در عرصه تو با تو نباشد.

یا به او متحقق ساز، فرق فیما بین قبل از ظهور و بعد از ظهور، و قبل از قیامت کبری را، که در دو حال، اول و آخر، غیر تو کسی نباشد. و زنده گردان به ظهور او مردگان. و مرده گردان به او زندگان را. یعنی بعضی را به ظهور او مؤمن و بعضی را کافر گردان. اگر چه کافر در سابق مؤمن و مؤمن در سابق کافر باشد.

یا آن که، ظاهر فرما به ظهور امام، بواطن مخفیته را. و ظواهر را هم به بطون او، که در ظهور او است، مخفی گردان. و به او زنده مطلق و معبود به حق بی شریک شو.

و علی ای حال، از اول تا این جا، ثناء خداوند بود، به جهت استجابات دعا، هر چند خالی از مناسبتی به جهت این دعا نبود. و بعد از آن شروع در اصل

دعا می کنی و می گوئی:

«اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْإِمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ»

یعنی: خداوندا! برسان آقای ما را که پیشوای ما است، و هدایت کننده ما است، و هدایت کرده شده خدا است، و بر پا است به امر تو که درود متصل خدا بر او و بر پدران پاکیزه او باد.

و مفعول «بَلِّغْ» آن چیزی است که بعد می آید از «زِنَّةَ عَرْشِ اللَّهِ» یا «مِنَ الصَّلَاةِ».

و مراد از «مولی»، صاحب اختیار امور دین و دنیا است. و معلوم است که امام عصر - عَجَلُ اللَّهِ فَرْجَهُ - صاحب اختیار کل، از جانب خدا و رسول و ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام - هست.

و «امام» هم به معنی مقتدا و مطاع و واجب اطاعه است، که همه در امام عصر موجود است. و البته هدایت خلق را هم می فرماید. یعنی راه طاعت و معصیت و راه معرفت و اطاعت و راه نجات و هلاک را به مردم می نماید، تا ایشان تمیز فیما بین خیر و شر را بتوانند بنمایند. و خود او هم راه نموده خدا است. یعنی بدون تعلیم معلّم و بی واسطه هادی دیگر، خداوند علوم را بی واسطه یا با واسطه پیغمبر و سایر ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام - به او افاضه می فرماید.

و معنی «قیام آن حضرت به امر خداوند» آن است که امر خداوند را، آن حضرت به مردم می‌رساند.

یا مراد از «امر»، مطلق امر تکوینی و تکلیفی است. یعنی به توسط آن حضرت، همه خلائق موجود و مطیع یا عاصی می‌شوند. زیرا که آن حضرت واسطه فیض وجود و مبین طاعت و معصیت است.

و مراد از «صلوات بر آن حضرت و آباء طاهرین او» آن است که رحمت بی منتهای خداوند بر ایشان زیاد شود. و آن متحقق می‌شود به چند چیز:

یکی آن که، قرب ایشان به سوی خداوند زیاد شود.

و دیگر آن که، علم و کمال ایشان هم زیاد شود.

و دیگر آن که، مرتبه ایشان در درجات آخرت بلندتر شود. و اگر چه مرتبه بالانهایه را، خداوند در روز اول به ایشان داده، در هر یک از قرب و کمال و علم و درجات آخرت. ولکن تحقق و بروز هر مرتبه از مراتب این ها، در عالم کثرت، مستتبع تحقق و بروز مرتبه فوق آن هست، در عالم مذکور.

پس صلوات فرستادن بر ایشان و زیاد شدن قرب و کمال و درجه ایشان، بی معنی نخواهد بود. و این زیاد شدن را، انتهائی نیست. زیرا که فوق هر مرتبه، مرتبه دیگر متصور است و محال نیست. پس خواهش آن از خداوند بجا است. و ذکر صلوات در این جا با وجودی که مفعول «بلغ» هم صلوات به

قدر وزن عرش و سایر آن چه در فقرات آتیه می آید، هست، به جهت تعجیل در صلوات است، متصل به اسم «قائم» - عَجَّلَ اللهُ فرجه - زیرا که اسم «قائم» را زیادتی خصوصیتی است به امام عصر. و از این جهت است که تعظیم آنحضرت در وقت شنیدن این اسم مبارک لازم تر است از آن، در وقت شنیدن اسماء دیگر. و از این جهت است که بر خاستن در وقت شنیدن این اسم و بعض اسماء مختصه دیگر مطلوب است و وجه زیادتی خصوصیت این اسم به آن حضرت می توان که از چند وجه باشد:

یکی آن که این اسم إشعار به حیات آن حضرت دارد. پس مختص به آن حضرت است. و در اغلب آباء طاهرین آن جناب، استعمال نمی شود. و هر وقت هم که آن یا امثال آن در ایشان استعمال می شود یا مِنْ بَابِ تَسْمِيَةِ شَيْءٍ است بما قَدْ كَانَ عَلَيْهِ فِي زَمَنِ الْحَيَاةِ، یا مِنْ بَابِ إِتِّصَافِ إِشْيَانِ است به آن، در عالم باطن، و لَوْ بَعْدَ الْحَيَاةِ. یا مِنْ بَابِ الْمَجَازِ است. چنان که از مفهوم عرفی «قائم» معلوم است.

و وجه دیگر آن که مقصود از این اسم، قیام آن حضرت است به امری که پدران آن حضرت قیام به آن امر نکرده اند، از تکالیفی که مختص به آن حضرت است. و آباء طاهرین او مکلف به آنها نبوده اند. پس مختص به آن حضرت خواهد بود.

و وجه دیگر آن که بعض تکالیف که سایر ائمه به جهت تقیه از اعداء و عدم قدرت ظاهره، نتوانسته‌اند که به آنها قیام و اقدام نمایند، مانند حدود کامله، آن حضرت، قیام و اقدام به آنها خواهد فرمود. پس این اسم که قائم بودن به آن تکالیف باشد، مختص به آن حضرت است.

و وجه رابع آن که اصل امر، فرمان خداوند است، بر حسب اقتضاء وقت و مصلحت عباد و بلاد، و به حسب عادت. چون مصالح عباد و بلاد در ازمنه سابقه، همیشه در تغییر و تبدیل بوده و از این جهت شرایع انبیا و رسل تغییر می‌یافته، که نام آن را «نسخ» می‌گذاریم؛ لهذا بر حسب جریان سنت امم ماضیه، استبعادی نیست که در این امت هم مصالح تغییر کند، و بر حسب آن حضرت قائم - عجل الله فرجه - شریعت دیگر و امر دیگر از جانب خداوند بیاورد؛ اگر چه آن را «نسخ» نامیم، و بگوئیم که همان شریعت خاتم الانبیا است که آن حضرت می‌آورد. زیرا که بر حسب دستور العمل آن بزرگوار آن حضرت شریعت خود را برای مردم بیان می‌فرماید<sup>(۱)</sup>.

۱- ظاهر چنین است که بر خاستن هنگام نام برده شدن از حضرت بقیه الله الاعظم - صلوات الله علیه - جهت احترام به آن بزرگوار سنتی است که از ائمه اطهار - علیهم السلام - نقل شده است. رک. شرح تائیه دعبل خزاعی، اثر علامه مجلسی - رحمه الله - صص ۷۲-۷۳، پاورقی مصحح، و مکمال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم، اثر حاج میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی ۱۷۱/۲-۱۷۲، تکالیف الأنام فی غیبة الامام، اثر صدر الاسلام همدانی، تکلیف ۴۹، صص ۲۴۰-۲۴۲.



و بالجمله؛ خداوند فرموده که: ﴿لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾<sup>(۱)</sup> یعنی: هرگز تغییر و تبدیلی برای سنت خداوند نخواهی یافت. پس آن حضرت به منزله پیغمبر تازه‌ای خواهد بود که شریعت تازه بیاورد. چنان که در اخبار هم هست که: «يَأْتِي بِكِتَابٍ جَدِيدٍ وَ شَرَعٍ جَدِيدٍ هُوَ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ»<sup>(۲)</sup> یعنی: آنحضرت کتاب تازه و شریعت تازه می‌آورد به نوعی که بر عرب شدید باشد. پس آن حضرت قائم به امر الله، به این معنی خواهد بود. و این معنی در آباء طاهرين او نبوده، پس این اسم، مخصوص آن حضرت است. و در اخبار

الزام الناصب ۱/ ۲۷۱، عن تنزيه الخاطر سئل الصادق - عليه السلام - عن سبب القيام عند ذكر لفظ القائم من ألقاب الحجة. قال: لأن له غيبة طولانية و من شدة الرأفة إلى أحبته ينظر إلى كل من يذكره بهذا اللقب المشعر بدوئته و الحسرة بغرته و من تعظيمه أن يقوم العبد الخاضع لصاحبه عند نظير المولى الجليل إليه بعينه الشريفة فليقم و ليطلب من الله جل ذكره تعجيل فرجه.

۱- احزاب / ۶۲، فتح / ۲۳.

۲- روایاتی بهمین مضمون و با عباراتی مختلف در کتاب غیبت نعمانی یافت می‌شود. برای نمونه رجوع شود به همان کتاب / ۲۳۵، ۲۵۵، ۲۶۳ و ۳۱۹.

و مراد از کتاب جدید و شرع جدید، دستور العمل جدید است که عبارت از حکم به باطن در قضاوت می‌باشد. در حالیکه سنت جاریه در قضاوت، در زمان همه انبیاء و اولیاء - علیهم السلام - حکم به ظاهر بوده و می‌باشد. و البته چنین رفتاری برای مبغضین اهل بیت - صلوات الله علیهم أجمعین - و محبین مبغضین اهل بیت - علیهم السلام - سخت و شدید خواهد بود. و اعمال چنین رفتاری از ناحیه مقدسه ولی عصر - صلوات الله علیه - در روایات معصومین - سلام الله علیهم أجمعین - وارد شده است.

هم هست که شما باید عمل به این شریعت بکنید تا وقتی که امر منتهی شود به صاحب آن، که بعد از آن، هر چه صاحب امر، شما را به آن امر فرماید، باید عمل کنید<sup>(۱)</sup>. و از این جهت آن حضرت را «صاحب الامر تین» می‌نامند. و این اسم هم از اسماء مختصه آن حضرت است.

و اگر استبعاد کنی در این معنی، ببین که در اخبار وارد شده که عالمی که بنی اسرائیل را بشارت به ظهور حضرت موسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - می‌داد، او را «قائم» می‌خواند؛ با وجودی که پیغمبر اولو العزم بود.

بلی، در شریعت ما، ضرورت قائم شده بر این که پیغمبر دیگر، بعد از حضرت خاتم الانبیاء - صلی الله علیه و آله - مبعوث نخواهد شد. پس قائم ما پیغمبر نخواهد بود، اگر چه ظهور او شبیه ظهور پیغمبران باشد؛ چنان که در اخبار هست که سنن انبیا با آن حضرت خواهد بود<sup>(۲)</sup>.

و آن چه گفتیم مستلزم این نیست که قائل به ناسخیت شریعت آن حضرت شویم، برای شریعت خاتم الانبیاء. زیرا که سابقاً گفتیم که دستور العمل پیغمبر را آن حضرت عمل می‌فرماید. پس فی الحقیقه شریعت آن

۱- مکیال المکارم ۲/۳۴۶، به نقل از غیبت نعمانی / ۸۱: فقال - علیه السلام - کونوا علی ما أنتم علیه، حتی یطلع الله لکم نجمکم.

۲- رك. کمال الدین و تمام النعمة ۲/۵۷۷، منتخب الاثر / ۳۰۰.

حضرت همان شریعت پیغمبر است؛ چنان که سایر ائمه - صلوات الله علیهم اجمعین - هم، هر یک دستور العملی خاص به ایشان داشته‌اند؛ چنان که مستفاد از اخبار است؛ با وجودی که همه مروّج شریعت پیغمبر بوده‌اند.

و بالجمله در مقام تعمیم دعا از جانب برادران دینی و خواهران دینی می‌گوئی:

«عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَ سَهْلِهَا وَ جَبَلِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا»

یعنی: خداوندا! برسان به امام عصر - عجل الله فرجه - از جانب همه مومنین و مومنات، در مشرق‌های زمین و مغرب‌های آن، و صاف<sup>(۱)</sup> آن و کوه آن و صحرای آن و دریای آن.

یعنی: از جانب جمیع اهل زمین که مؤمن به آن حضرت اند، صلوات را برسان به آن حضرت. اعمّ از آن که در مشرق‌ها یا مغرب‌ها یا سایر جاهای دیگر باشند.

و ممکن است که این اماکن محلّ رسانیدن صلوات باشند. یعنی صلوات را در همه این اماکن به آن حضرت برسان. و این صحیح است. زیرا که آن

۱- اصل: «صاف‌های». و «سهل» بمعنی آسان، نرم، زمین نرم و هموار می‌باشد. (فرهنگ عمید)

حضرت غافل از هیچ موضع از مواضع صحرا و دریا نیست، و نور او و توجّه او در همه جاها هست. و الاً فرقی فیما بین او و سایر مردم نبُود. پس او در هر جا که باشد محیط به سایر جاها نیز هست. و صلوات هر کسی در هر جای به آن حضرت می‌رسد. و چگونه چنین نباشد؟ و حال آن که همه اعمال خلائق را او مطلع می‌شود. زیرا که خداوند فرموده:

﴿وَقُلْ اَعْلَمُوا فَسِیرَی اللّٰهِ عَمَلِکُمْ وَرَسُوْلَهُ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: بفرما [ای محمّد - صلی الله علیه و آله -] به مردم؛ که عمل بکنید هر چه می‌خواهید. پس زود باشد که ببیند عمل شما را، خدا و پیغمبر او و مؤمنان؛ که مراد به مؤمنان چنان که در اخبار وارد شده ائمه - صلوات الله علیهم اجمعین - می‌باشند<sup>(۲)</sup>.

پس امام زمان هم بر اعمال مردم مطلع می‌شود<sup>(۳)</sup>. پس صلوات بر خود او به طریق اولی به او می‌رسد؛ بخصوص وقتی که خواهش از خدا بشود که

۱- توبه/۱۰۵.

۲- رك. تفسیر عیاشی ۲/۱۰۹، ح ۱۲۵، تفسیر صافی ۱/۷۲۷، و تفسیر برهان ۲/۱۵۷-۱۶۰.

۳- فی توفیق مولانا و امامنا صاحب الزمان - علیه السلام -

«فانّا نحیطُ علماً بأنبائکم و لا یعزبُ عنّا شیءٌ من أخبارکم».

کلمة الامام المهدي / ۱۹۰، به نقل از احتجاج طبرسی.

صلوات ما را به او برسان.

و الحاصل مقصود از این فقره، آن است که در هر جائی، از هر کسی از مومنین و مومنات، صلوات را برسان به اما زمان. ولکن این که می‌گوئی:

«و عنی و عن والدی»

یعنی: و از جانب من و از جانب پدر و مادر من، چون عطف است بر «عن

جمیع المؤمنین».

اشاره است به آنکه قرینه بودن بر این معین نیست. زیرا که اگر «فی مشارق» قید «بلغ» باشد بجهت تمامیت کلام است. زیرا که «عنی و عن والدی» از قبیل ذکر خاص بعد از عام است که فی الحقیقه حاجتی در کلام بسوی آن نیست و از اینجهت در آخر است. بسا هست که قرینه می‌شود بر این که «فی مشارق الارض»، قید «مؤمنین و مومنات» است، نه قید «بلغ». و الا آنسب، یا تقدیم این قید بود بر معطوف و معطوف علیه؛ جمیعاً، یا تأخیر آن بود از هر دو؛ جمیعاً. و از این جهت بود که این تفسیر را مقدم داشتیم بر احتمال دیگر.

و علی ای حال ذکر «عنی و عن والدی»، بعد از ذکر کل مومنین و

مؤمنات، از قبیل ذکر خاص است بعد از عام؛ به جهت شدت اهتمام به ذکر

خاص. مثل؛ «خَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى»<sup>(۱)</sup> و الا ذکر  
 «عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ»، کافی از همه بود. و بعد از آن می گوئی:  
 «مِنِ الصَّلَاةِ»

و در بعض نسخ به لفظ جمع است یعنی «مِنِ الصَّلَوَاتِ»<sup>(۲)</sup>. اگر چه  
 «صلوات» هم احتمال هست که مفرد باشد.

و معنی «صلوات» سابقاً گذشت؛ در فقرة «صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ  
 الطَّاهِرِينَ».

و «صلوة» هم به معنی «صلوات» است. و «مِنِ الصَّلَاةِ» به جای مفعول  
 «بَلَّغْ» است و آن چه می گوئی که:

«زِنَةَ عَرْشِ اللَّهِ»

به جای مفعول مطلق، برای «صلوة» است.

و ممکن است که منصوب بنزع خافض باشد. و مضاف، محذوف باشد

یعنی «بِقَدْرِ زِنَةِ عَرْشِ اللَّهِ». و آن چه می گوئی:

«و مِدَادَ كَلِمَاتِهِ وَ مَا أَحْصَاهُ عِلْمُهُ وَ أَحَاطَ بِهِ كِتَابُهُ»

۱- بقره/۲۳۸.

۲- رك. مكیال المكارم ۲/۲۳۵.

لفظ «مداد» و «ما»، عطف است بر «زفة». پس هر محلی که آن داشت، این ها نیز دارند.

و لفظ «احاط»، عطف است بر «أحصاه». پس آن هم در محلّ صله است برای «ما».

و بالجمله؛ معنی کلام این است که: خداوندا! برسان به امام زمان، از جانب جمیع مومنین و مومنات، در هر جای که باشند، و از جانب من و از جانب والدین من، از درود، به قدر وزنِ عرشِ خدا و به قدر کشش کلمات خدا و به قدر آن چه شمرده است آن را علم او و احاطه کرده است به آن کتاب او.

و عرش خداوند، اعظم اجسام و اجرام علوی و سفلی است. پس وزن آن را به جز خداوند کسی نمی‌داند. بلکه آنرا البته حدّ و حصر نیست. زیرا که «رخش می‌باید تن رستم کشید» و عرش، محلّ نور خداوند بی نهایت است. پس خود او هم بی نهایت است، و حدی برای وزن آن متصوّر نیست<sup>(۱)</sup>.

و هم چنین است کلام در «مداد کلمات خداوند». زیرا که کلمات او را نهایت نیست. چنان که اشاره به آن شده در کریمه «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ

۱- البته مخلوق نمی‌تواند حدی نداشته باشد و «عرش»، علی‌ایّ حال، مخلوق است.

### مَدَدًا (۱)

یعنی: بگو [ای محمد - صلی الله علیه و آله -] که اگر دریا مرکب شود برای نوشتن کلمات پروردگار من، هر آینه تمام می‌شود دریا پیش از آن که تمام شود کلمات پروردگار من و هر چند بیاوریم به مثل آن دریا مرگب.

و این عام است و هرگز این رشته به آخر نمی‌رسد.

و هم چنین است کلام در آن چه علم خدا آن را احصا نموده و آن چه کتاب خدا آن را احاطه نموده. زیرا که علم خدا بی نهایت است. پس معلومات او هم بی نهایت است. و الا علم هم منتهی به منتهی الیه معلومات بود.

و کتاب خدا هم عبارت از آن چه است که کل مخلوقات او در آن جمع است، که فی الحقیقه همه حروف آن کتاب محسوب می‌شوند. پس چنان چه حروف غیر محصور و بی نهایت اند، چرا که معلومات و مقدرات خداوندند، علم و قدرت خدا را نهایت نیست (۲).

هم چنین، اصل کتاب او هم، البته، غیر محدود و بی نهایت است. پس

۱- کهف/ ۱۰۹.

۲- بی نهایت بودن علم و قدرت، دلیلی بر بی نهایت بودن معلومات و مقدرات نمی‌تواند باشد؛ و عقلاً، هر صاحب امکاناتی، دلیل ندارد که در حال داشتن آن امکانات همه آنها را بذل کرده و بروز دهد. و علی القاعده، شارح - رحمه الله - نیز، خود، این چنین، نبوده‌اند.



احاطه او را حدی و مقداری و انتهایی متصور نیست. و گمان نکنی که خلاق هر قدر زیاد باشند انتهایی و حدی دارند، پس عدد ایشان را نهایی است. زیرا که این گمان اشتباه است. و اگر درست باشد، لازم می آید که مُلک و سلطنت و قدرت الهی را حدی باشد که در خارج آن، خدا را احاطه نباشد - نعوذ بالله از این اعتقاد -

بلکه حق آن است که، خلق خدا بی نهایت اند. و ایشان را نه از ازل و نه در ابد منتهی الیه متصور نیست؛ چنان که در اخبار هم اشاره به این مطلب شده. چنان که در تفسیر آیه: ﴿أَفَعَيِينَا بِالْخُلُقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾<sup>(۱)</sup>، حدیثی از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - منقول است که فرمودند<sup>(۲)</sup>: تأویل این آیه آن است که به درستی که خداوند وقتی که فانی فرمود این خلق را و این عالم را، و ساکن شدند اهل بهشت بهشت را، و اهل آتش آتش را، تجدید می فرماید خدا عالمی را غیر این عالم، و تجدید می فرماید خلقی را از غیر نر و ماده که عبادت می کنند او را. و توحید می کنند او

۱- ق/۱۵.

۲- خصال شیخ صدوق ۶۵۲/۲ و تفسیر نور الثقلین ۱۰۸/۵، ح ۱۷، به نقل از توحید شیخ صدوق. و البته همچنان که ملاحظه می شود این روایت دلیلی بر صدق مدعای شارح - رحمه الله - نیست. «زیاد» با «بی نهایت» تفاوت ماهوی دارد. و این روایت دلالت بر «بی نهایت» بودن مخلوقات و خلقت نمی کند.

را. و خلق می فرماید برای ایشان، زمینی را غیر این زمین و آسمانی را غیر این آسمان، که سایه افکند ایشان را. شاید تو اعتقاد می کنی که، به درستی که خداوند این است و غیر از این نیست که، خلق فرموده همین یک عالم را، یا اعتقاد می کنی که به درستی که خدا خلق نفرموده انسانی غیر شما را؟

بلی، به خدا قسم! هر آینه به تحقیق خلق فرموده، هزار هزار عالم و هزار هزار آدم را، که تو در آخر این عوالم و این آدمیانی.

و در بعضی احادیث دیگر هم این مضمون منقول هست که از معصوم - علیه السلام - سؤال کردند که پیش از آدم که بود؟ فرمودند: آدم.

باز غرض کردند که پیش از آن آدم که بود؟

فرمودند: آدم.

تا آن که در آخر فرمودند که اگر تا روز قیامت هم سؤال کنی جواب خواهی شنید که «آدم».

و هم چنین در تفسیر آیه ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾<sup>(۱)</sup>، در بعض احادیث، اشاره شده به سوی برهان، بر عدم جواز

انقراض خلق در عالم، به جهت عبادت و توحید<sup>(۱)</sup>. چنان که بعضی فقرات حدیث این است که شاید شما اعتقاد می‌کنید که چون قیامت می‌شود و خداوند ابدان اهل بهشت را با ارواح ایشان، به بهشت برد و ابدان اهل نار را با ارواح ایشان به آتش برد. خداوند تبارک و تعالی عبادت کرده نمی‌شود در بلاد او و خلق نمی‌فرماید خلقی را که عبادت کنند او را و توحید کنند او را به بزرگی یاد کنند او را.

بلی، و هر آینه خلق خواهد فرمود، خلقی را از غیر نر و ماده، که عبادت می‌کنند او را و توحید می‌کنند او را و تعظیم می‌کنند او را. و خلق می‌فرماید برای ایشان زمینی را که بردارد ایشان را، و آسمانی را که سایه افکند ایشان را - تا آخر حدیث -

پس معلوم شد که خلق خداوند را در ازل و ابد نهایت نیست و جایز نیست که آن را نهایت باشد<sup>(۲)</sup>. زیرا که خداوند، همیشه باید معبود و موحد و معظم باشد. و این دلیل عام است و در هر زمانی و در هر حدی هم جاری است. پس در هر زمانی هم باید خلق خدا را نهایت و حد نباشد. و الا در خارج آن نهایت

۱- ر.ک. تفسیر نور الثقلین ۵/۱۰۸، ح ۱۶، به نقل از توحید صدوق.

۲- همان گونه که قبلاً توضیح داده شد، این مطلب با معارف قرآن و اهل بیت - علیهم السلام - سازگار نمی‌باشد و عقل و نقل بر بطلان دلالت دارد.

و آن حدّ، خدا معبود و موخّد و معظّم نخواهد بود. و این جایز نیست. و قدر جامع کل خلق را، «کتاب الله» می‌نامیم که هیچ چیز نیست، مگر آن که در آن هست. چنان که خداوند فرموده:

﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾<sup>(۱)</sup>.

پو فرموده: ﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾<sup>(۲)</sup>.

و جای دیگر فرموده: ﴿تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>(۳)</sup> - إلى غير ذلك من

الآيات<sup>(۴)</sup>.

و این کتاب را ظاهری و باطنی است. و ظاهر آن در شریعت خاتم الانبیاء - صلی الله علیه و آله - «قرآن» است. و باطن آن البته خود «پیغمبر» - صلی الله علیه و آله - یا «امام» هر زمانی است. زیرا که محیط تر از آن‌ها چیزی متصوّر نیست. چنان که در اخبار هست که کلام الله ناطق مثلاً امیر المؤمنین - علیه السلام - بوده.

پس در مقام صلوات بر امام زمان - عجل الله فرجه - در فقرات این دعا،

۱- انعام/۳۸.

۲- انعام/۵۹.

۳- نحل/۸۹.

۴- رك. ينابيع المودة/۶۹.

مقصود آن است که؛ خداوندا! صلواتی که در خور آن جناب باشد به آن جناب برسان.

و در خوری او، به این است که بی نهایت باشد. مثل «وزن عرش خدا» و «مداد کلمات او» و عدد آن چه که علم او و کتاب او به آن احاطه کرده. و چون باطن کتاب خود امام است، باید که باطن علم و کلمات و عرش هم خود او باشد.

زیرا که گفتیم که اعظم از او در خلائق تصور نمی‌شود. پس بی نهایت حقیقی او است و بس. و هر بی نهایی راجع به او است در باطن، اگر چه در ظاهر غیر او باشد. مثل کتاب ظاهری و علم ظاهری و کلمات ظاهری و عرش ظاهری. و چون باطن اشیاء غیر متناهی، خود او شد، پس باطن صلوات بی نهایت هم، خود او است. و همین است معنی در خور بودن آن برای او. و الا چیزی غیر او در خور او نیست. زیرا که به او نمی‌رسد. و قاصر از وصول به درجه و مرتبه او است چنان که واضح است.

بلی، اگر گویی که بنابر این، در خواهش صلوات از خدا، تحصیل حاصل لازم می‌آید، گوئیم که تحصیل حاصل لازم نیست. زیرا که رساندن خداوند، صلوات را به آن جناب، یکی از افعال او است. و رجوع افعال خداوند، همه به سوی یک فعل محیط به کل افعال است، که مطلق خلق و ایجاد او باشد. و

ظهور این یک فعل در خلق حضرت خاتم الانبیاء - صلی الله علیه و آله - شده که حقیقت نور آن حضرت، محیط به کلّ خلائق بوده. و بعد از آن حضرت این معنی به میراث از آن حضرت به اوصیاء او رسیده، تا منتهی شود به حضرت خاتم الاوصیاء - عجل الله فرجه - که به نور وجود آن حضرت، جمیع اشیاء منور و موجود شده‌اند و هستند و خواهند بود، تا وقتی که آن حضرت شهید شوند و از دنیا بروند.

پس آن حضرت، در زمان خود، چنان چه مظهر کمالات، بلکه [مظهر] ذات خداوندی است، هم چنین مظهر کلّ افعال خداوندی هم خواهد بود. و بنابر این، خود رساندن خداوند، صلوات را به آن حضرت هم، از وجود شریف او ظاهر می‌شود. و چون مکرر اشاره شده سابقاً که ظهور آن حضرت هم یک نوع خلقتی است از خداوند؛ زیرا که بواطن خلق به آن حضرت ظاهر و ممتاز می‌شوند، چنان که به اصل وجود از کتم عدم به عرصه شهود و وجود آمده‌اند و از یکدیگر ممتاز شده‌اند، لهذا صحیح است که بگوئیم رساندن خدا، صلوات را به آن حضرت، به ظهور آن حضرت هم متحقق می‌شود. پس محصل خواهش رساندن صلوات آن حضرت، خواهش ظهور آن حضرت می‌شود. و آن حاصل نیست. پس تحصیل حاصل در دعا لازم نیست.

و اگر خواهی آن چه در فقره «صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین»

گذشت، در این جا هم جاری کن و بگو. [و] در عالم کثرت درجات و مراتب خلق در هر درجه و مرتبه که باشند منتهی است، پس بالاتر از آن ممکن است. و خواهش صلوات، طلب درجه بالاتر است که به حسب ظاهر حاصل نیست، پس باز هم تحصیل حاصل لازم نمی‌آید، چنان که واضح است.

حاصل آن که در این فقرات، خواهش صلوات بی نهایت برای امام زمان شده، که حصول آن بر وجه اکمل، بسته به ظهور موفور السرور او است. و بعد از آن می‌گوئی:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَ مَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي  
عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي، لَا أَحُولُ عَنْهَا وَ لَا أَزُولُ أَبَدًا»

یعنی: خداوندا! به درستی که من تازه می‌کنم، از برای امام زمان - عجل الله فرجه - در صبح این روزی که در آنم، و در هر روز و هر وقت دیگر، که زنده باشم از ایام حیات خودم، عهد به اطاعت محبت امام خود را، و بستن قلب خود را به اعتقاد و معرفت او و بیعت کردن از برای او به امامت و خلافت، حال کونی که این عهد و عقد و بیعت در گردن من باشد. به طریقی که، جا به جا نشوم و تغییر نیابم از آن، و برطرف نشوم در آن هرگز.

و معنی تازه کردن این امور، تکرار و تذکار و تشبیه مبانی آن‌ها است، که عبارت از ظهور و وضوح امر آن حضرت باشد به دلائل و بیّنات و به رؤیت به

عین بصیرت آثارِ حقیقت و حیات و غیبت آن بزرگوار را و به آن که در خود  
 بیابند آثارِ تصرف آن بزرگوار را در باطن و ظاهر. اگر چه به افاضه خداوند باشد  
 فیوض خود را، به توسط آن بزرگوار.

پس این فقره، فی الحقیقه، اشاره به سه مقام است:

اول: آن که اثبات حقیقت و امامت آن جناب را به دلائل و بیّنات می‌کنم؛  
 به این که می‌گوییم؛ اگر آن حضرت نبود من هم نبودم. و اگر حق نبود من هم  
 حق نبودم. و اگر امام نبود من هم مأموم نبودم. و اگر او متبوع نبود، من تابع  
 نبودم. و اگر نور او نبود من هم ظلمت صرف بودم. و اگر او صاحب اختیار کلّ  
 موجودات نبود، موجودی در وجود نبود. و اگر او نبود خدا را حکمتی نبود. و اگر  
 او باطل بود، خلقت جمیع خلائق بر بطلان بود. و اگر او امام دوازدهم نبود خدا  
 و رسول - نعوذ بالله - کاذب بودند. و اگر حیات و غیبتی آن جناب را نبود، علانیه  
 ظاهر بود - إلی غیر ذلك از تقریرات لا تعدّ و لا تحصی - که کلّ دلیل بر مدعی  
 است. و آن چه مشاهده می‌شود از بطلان توالی مذکوره و ثبوت نقیض آن‌ها،  
 بیّنات بر مدعی است، که همگی گواهی به وجود و حقیقت و امامت و خلافت و  
 غیبت و حیات آنحضرت در مقام خود می‌دهند.

مقام دویم: آن که، اثبات جمیع مذکورات را، به رؤیت به عین بصیرت  
 می‌کنم. زیرا که آثار آن‌ها در جمیع عالم برای اهل نظر واضح و لایح است. هر



چند کسانی که دیده بصیرت ایشان را پرده های غفلت و شهوات نفس و ظلمت معاصی پوشیده، آن ها را مشاهده ننمایند و یقین به آنها نکنند.

مقام سیم: آن که اثبات امور مذکوره را به این می‌کنم که، آثار آن ها را در وجود خود می‌بینم. و می‌بینم که صاحب آن آثار امام زمان است، اگر چه به وساطت او است، فیما بین من و خدا. و چون صاحب آن آثار، امام است، مباشر تصرف در آن ها او است. و این معنی اگر چه بیان او به لسان قال، خالی از اشکال نیست، ولیکن زبان حال به آن گویا است، که اگر چنین نبود چرا گویا به این کلمات بودم؟ و چرا عهد را تازه می‌کردم؟ و چرا عقد قبلی و بیعت می‌کردم؟ و چرا لا ابالی وار اندیشه در انجام این ادعاها نمی‌کردم؟ و چرا پیوسته بر این ادعاها در مقام خود حرکت نمی‌کردم؟ و همیشه بر سر آن ها بودم و تا زنده بودم دست از آن ها بر نمی‌داشتم؟

و بالجمله؛ این گونه اطوار و گفتار که ظاهر است، عنوان باطن است. پس باطن را سببی است که تصرف در آن کرده و باطن مسبب آن و متحرک به حرکت آن و ساکن به سکون آن است. مانند سایه، نسبت به صاحب سایه. که هر که سایه را ببند، کانه صاحب سایه را دیده. و از احوالات او پی به احوالات آن می‌برد. و از این جا معلوم می‌شود که در این فقرات این دعا، کمال توجه مطلوب است و الا ادعاء تجدید عهد، دروغ است. و علی ای حال، تحقق تجدید

عهد، به ترقی در درجات معرفت امام است، در سه مقام مذکور. و الا لازم نبود که این دعا را چهل صباح بخوانند. بلکه در عمری یک دفعه هم کافی بود. پس باید که در هر روزی مرتبه‌ای را تحصیل کنند که در روز سابق بر آن، آن مرتبه حاصل نباشد، تا وقتی که عدد ایام به چهل منتهی شود که کمال آن در آن است. مانند انسان که به چهل سالگی کامل می‌شود<sup>(۱)</sup>. و باید که این دعا را هر روزه صبح بخوانند. زیرا که صبح، اول روز است و مطلوب آن است که چیزی و جزوی از روز به بطالت نگذرد. بلکه از اول آن تا آخر آن، آدمی باید بسته به عهد امام باشد. و ریسمان عقد و بیعت او در گردن او باشد، تا بی سر و ناقص نباشد. و شرف هر چیزی به سر او است که به آن ممتاز از غیر باشد<sup>(۲)</sup>. و الا تن را باید به لباس مشترک بین الكل پوشانید. اگر چه ما به الامتیازی غالباً در آن هم هست. و از این جا معلوم می‌شود که چه قدر اهتمام به شأن صبح است. پس حفظ آن و مراقبه احوال آن بسیار مطلوب است، تا چون آفتاب جمال با کمال حضرت ذو الجلال از افق غیب سر بزند و امام عصر - عجل الله

۱- ر.ک. سفینه البحار ۱/۵۰۵-۵۰۴، ذیل ربع. و مکیال المکارم ۲/۵۱.

قوم بی سرور، تن بی سر بود

ان بود که ترک سرور کرده‌ای

(مثنوی ملای رومی)

اصل لشکر بی گمان سرور بود

اینهمه که مرده و پژمرده‌ای

اللهم إني أجدد له في صبيحة يومي هذا ..... ١٠٧

فرجه - ظاهر شود، آدمی در خواب غفلت نباشد و مشغول به ذکر خدا و انتظار فرج باشد.

پس این حال، باعث سرعت در اجابت امام شود؛ به تصدیق و ایمان به او، که سبب مزیت قرب به سوی او گردد. و الا اگر او ظاهر شود و تو در خواب باشی تا بیدار نشده‌ای، فرقی فیما بین تو و اموات نخواهد بود و اگر از اول شب تا وقت سحر هم مشغول به عبادت باشی، در آن وقت، نمودی نخواهد داشت. و به کار تو نخواهد آمد. و حال آن که در خواب باشی.

و بالجمله؛ زمان ظهور امام، قیامت صغری است. و چنان که امتداد روز قیامت کبری، پنجاه هزار سال است، هم چنین امتداد روز قیامت صغری هم باید پنجاه هزار سال [!؟] اگر چه این کوچک تر از آن باشد، بر حسب نسبت فیما بین صغری و کبری. و لکن هر چه باشد یک روز است. و آن را اولی و آخری است. و اگر اول آن را نداشته باشی، زیان بسیار داری. اگر چه وسط و آخر آن را داشته باشی. و روزهای دنیا همه به جهت این یک روز است. پس اهتمام به شأن این روز بسیار باید کرد از اول آن تا آخر آن. و از این جهت بعد از «صَبِيحَةَ يَوْمِي هَذَا» می‌گوئی: «وَمَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي».

که سایر ایام هم متممات صبح امروز است، که همه ناظر به یوم القیامة

است.

و الحاصل؛ گویا این فقره این دعا، کنایه است از روز ظهور امام - عجل الله فرجه - که مقصود آن است که چون امام ظاهر شد، من مؤمن به او خواهم بود، در اوّل ظهور او تا هر چه بعد از آن که ایام عمر من باشد. و چون عمر من به سر آمد و مُردَم، و وقت قیامت کبرای من شد، آن، وقتِ دیگر، امر دیگر و شأنِ دیگر مرا خواهد بود که خدا به آن، عالم است. و مرا در دانستن آن حال تکلیفی نیست.

و از آن چه در ترجمه «عهد» و «عقد» و «بیعت» گفتیم معلوم شد که «عهد» ظاهر در پیمان عملی است. و «عقد»، ظاهر در اعتقاد قلبی. و «بیعت»، ظاهر در تسلیم امر مُلکی است. پس<sup>(۱)</sup>، تمامیت اخلاص در خدمت امام [به] هر سه است. و از این جهت است که تا آدمی اعمال خود را موافق رضای خدا، و رسول و ائمه - علیهم السّلام - نکند، معرفت و اعتقاد او به درجه کمال نمی‌رسد. و تا معرفت و اعتقاد خود را کامل نکند، فی الحقیقه [در] امر امامت و خلافت و سلطنتِ امام زمان، خود را تسلیم نکرده. زیرا که امام فرع خدا و رسول است و امام زمان سلطان از جانب آنها است. پس تسلیم امر این سلطان، بسته به کمال اعتقاد و معرفت آنها است که تحصیل آن، موقوف به تصحیح اعمال و اخلاق است. و این واضح است.

پس، از شرایط صدق در این فقره دعا، اهتمام در همه این امور است؛ به نوعی که در آنی تخلف از آن‌ها نشود و همین است معنی «لا حولَ عنها و لا ازولُ أبداً».

و کمال ظهور کمال آدمی در این مراتب، بعد از ظهور آن حضرت ظاهر می‌شود؛ که محک امتحان خلاق است، و حقایق ایشان - کما هی علیه - به آن مشخص و معلوم می‌شود. و از این جهت است که ثمره این دعا در آن وقت ظاهر می‌شود که اگر شخص، ایمان به آن حضرت آورد، در آن وقت ثمر بر خواندن او این دعا را، مترتب می‌شود. و الا فلا.

و چون بعد از صلوات و تجدید عهد، مناسب است که استعانت از خداوند بخواهند، بر آن چه مقتضای تجدید عهد است؛ از مترصد بودن خدمت امام، لهذا می‌گوئی:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ الذَّائِبِينَ عَنْهُ وَ الْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَ الْمُتَثَلِّينَ لِأَوَامِرِهِ وَ الْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَ السَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ»

یعنی: خداوندا! بگردان مرا از یاری کنندگان او، و از اعانت کنندگان او، و از کسانی که دفع شرّ اعداء از او می‌کنند و از کسانی که شتاب به سوی او می‌کنند در بر آوردن حاجت های او، و از کسانی که فرمان بردارند، مر فرمایشات او را،

و از کسانی که حمایت کننده‌اند از او، و از کسانی که پیشی گیرنده‌اند به سوی آن چه خواهش او است، و از کسانی که شهید می‌شوند، در پیش روی او. و معنی قرار دادن خداوند آدمی را از این طوائف، آن است که توفیق عطا فرماید و آدمی را از شرّ نفس و وسوسه شیطان حفظ فرماید، تا آن که چون امام - عجل الله فرجه - ظاهر شود، حجابی از مشاهده انوار او برای آدمی نماند. پس آدمی او را بشناسد. و تصدیق او را نماید. و از جان و دل ناصر و عون او شود. و این صفات که در این فقرات است از او به ظهور رسد. و همین توفیق و حفظ است، حقیقت اعانت خداوند بنده را، در انجام آن چه در فقرات سابقه، تجدید عهد به آن را کرده.

بلی، در این جا توضیح چند مطلب ضروری است:

اول: آن که آیا منشأ این توفیق و اعانت چیست؟ و آیا امری است اختیاری بندگان، یا بسته به مشیت خداوند است؟ و اگر بسته به مشیت است، چرا نصرت امام و سایر صفات مذکوره از همه کس مطلوب است؟ با وجودی که منشأ و سبب آن که توفیق و منشأ آن باشد در دست خداوند است و خداوند خلق را در آن مختلف خواسته.

و جواب این سؤال این است که منشأ این توفیق، استعداد شخص است. برای آن که موجب توفیق خداوند می‌شود. و منشأ این استعداد، مرجع آن در

آخر، ذات شخص است. و ذات دیگر معلل به امر دیگر نمی‌شود. زیرا که مرجع کل ذوات، مشیت خداوند است و مشیت خداوند از صفات و افعال او است، که مرجع آنها کمالات و ذات او است، که او را تغییر و تبدیل روا نیست. و همیشه بر یک نهج بوده و خواهد بود. و نور او در مراتب غیر متناهی ساری و جاری بوده و خواهد بود. و به هیچ وجه حد و اندازه و چون و چرا برای او نبوده و نخواهد بود. و از این جا معلوم می‌شود که منشأ مذکور اگر چه به اختیار ظاهری خلق نیست، زیرا که همه خلق در ظاهر می‌خواهند که در اعلی مراتب وجود باشند، و لکن به اختیار حقیقی ایشان است. زیرا که استعداد ایشان از ایشان است. پس خارج از حد ایشان نیست، هر چند در فوق ایشان مشیت خداوند باشد که چون رجوعش به کمال و ذات خداوند است، در آن ترکیبی و اختلافی فی نفسه نیست، هر چند در تحت آن اختلاف بسیار باشد. و آن چه مذکور شد که اگر منشأ توفیق مشیت است، چرا صفات مذکوره از همه کس مطلوب است، با وجودی که اختلاف خلق به سبب اختلاف سبب است که خواست خدا باشد در مراتب خلق؟ جواب آن این است که:

اسباب مقارنه مختلف است که در عین مراتب مختلفه باشد و الا در فوق جمیع مراتب ترکیب و اختلافی نیست. و از این جهت در آنجا جمیع صفات

نیک از کلّ خلق مطلوب است؛ بلافرقی بین المراتب<sup>(۱)</sup>.

بلی، امثال این فقرات مذکوره در این دعا، ادّعاء مراتب عالیّه است که

۱- اینکه فیض حق متعال منوط به استعداد شخص است، خلاف عقل و نقل است؛ چنانچه در دعای معروف «یا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ» می‌خوانیم: «یا مُبْتَدِئاً بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا». (ای ابتداء کننده به نعمت، قبل از استحقاق آن) و دلیل عقلی آن همانست که آن شاعر گفته:

ما نبودیم و تقاضامان نبود      لطف تو بر ما عنایتها فرود

و به این ترتیب گفته همان شاعر درست است که:

آن چنان دلها که بدشان ما و من	نعت شان شد «بَلْ أَشَدَّ قُوَّةً»
چاره آن دل عطای مبدلیست	داد او را قابلیت شرط نیست
بلکه شرط قابلیت داد اوست	داد، لبّ و قابلیت هست پوست
اینکه موسی را عصا تعبای شده	همچو خورشیدی کفش رخشان شده
صد هزاران معجزات انبیاء	کان نگتجد در ضمیر و عقل ما
نیست از اسباب، تصریف خداست	نیست ها را قابلیت از کجاست
قابلی گر شرط فعل حق بدی	هیچ معدومی به هستی نامدی
ستی بنهاد و اسباب و طرق	طالبان را زیر این از رق تتق
بیشتر احوال بر سنت رود	گاه قدرت خارق سنت شود
سنت و عادت نهاده بآمزه	باز کرده خرق عادت معجزه
بی سبب گر عزّ بما موصول نیست	قدرت از عزل سبب معزول نیست
ای گرفتار سبب بیرون مپیر	لیک عزل آن مسبب ظن مبر
هر چه خواهد آن مسبب آورد	قدرت مطلق سبب ها برود

(مثنوی مولوی، دفتر پنجم)



کانه شخص می‌گوید که: «چون من مستعدّ افاضه این صفات هستم، خداوندا! این صفات را به من عطا فرما. و مرا از طوائف اصحاب این صفات بفرما».

پس اگر فی الواقع، راست بگوید و مستعدّ باشد، صادق است در این ادّعا. و الا کاذب خواهد بود. و چون تأخیر فیض از مستعدّ جایز نیست، زیرا که خدا کریم است و مقتضای او عطای فوری نسبت به هر مستعدّی است، لهذا در صورت راست بودن ادّعا، همین دعا عین توفیق و نصرت و عون امام و سایر صفات مذکوره است. زیرا که ایجاد و وجود همه در یک مرتبه است. و محال است که سبب و مسبّب از یکدیگر متفرق شوند. اگر چه سبب در سببیت، أشرف و مسبّب و مسببیت، أدون از آن باشد.

و الحاصل: شخص همین که از روی صدق دعا کرد که: «خداوندا! مرا از انصار و اعوان امام، مثلاً، قرار فرما»، همین دعا عین نصرت و عون او خواهد بود. اگر چه در ظاهر هنوز امام ظاهر نشده باشد و محک امتحان که صادق و کاذب از آن مشخص شود در میان نیامده باشد. و نصرت و عون ظاهری به عمل نیامده باشد. و بر این مطلب شواهد کتاب و سنّت بسیار است. و از این جهت است که در مقام زیارت شهداء کربلاء همین که گفتی: «یا لیتنی کنتُ

مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً<sup>(۱)</sup>.<sup>(۲)</sup> در صورتی که صادق در آن باشی، گویا در شهدا بوده‌ای و فیض شهادت را در یافته‌ای، هر چند به حسب ظاهر در میانه تو و ایشان سالهای بسیار گذشته باشد<sup>(۳)</sup>.

مطلب دویم: در بیان حقیقت حفظ خداوند است، بنده را، از شرّ نفس و وسوسه شیطان، در مقام اعانت او در حصول اوصاف مذکوره.

بدان که حفظ خداوند، یکی از افعال و فیوض او است، که در هر قابلی به قدر استعداد و قابلیت او بروز و ظهور دارد. پس رجوع او در هر شخصی، به سوی مقدار اصل وجود او است، در هر مرتبه که باشد. و بنابراین باید در هر مرتبه نصیبی از آن باشد. ولکن به حسب اختلاف مراتب مختلف است. به حدی که بعضی مراتب را نسبت به مافوق آن، وجودی نیست. و از این جهت

۱- نساء/۷۳.

۲- عیون اخبار الرضا - علیه السلام - ۱/۲۹۹، عن الرضا - علیه السلام - «یا بن شیبیپ ان سرک ان یكون لك من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسين بن علی - علیهما السلام - فقل متی ذکرته: یا لیتنی كنت معهم فافوز فوزاً عظیماً».

۳- آنچه در این بحث قابل ذکر است، ارزش و عملکرد «نیت»، از نظر شرع مقدس می‌باشد. و اینکه «نیت»، اساس عمل و ثمره آنست و لذا خدای متعال به لطف و کرمش، نیت خیر مومن را که موفق به عمل آن نشده، بجای خود عمل، قبول می‌فرماید. طالبین مدارک رجوع کنند به: بحارالانوار ۷۰/۱۹۹ و ۲۰۱ و ۲۰۶ و ۲۰۹ و ۲۱۱.

است که می‌گوئیم بعضی محفوظ می‌شوند و بعضی نمی‌شوند. و علی‌ای حال، حفظ در این جا راجع به توفیق است که سابقاً شرح آن گذشت.

ولکن مقصود در این جا، بیان حفظ از چیزی است که باعث حجاب بنده می‌شود؛ از تصدیق به امام زمان و اطاعت او. هر چند توفیق به جای خود باشد. پس می‌گوئیم که آن بسته به امور و اسباب ظاهره است، که اسباب به طریقی برای آدمی مهیا شود، که مَحِیصی<sup>(۱)</sup> به واسطه آن‌ها به جز تصدیق امام نباشد. و در این صورت اگر چه این اسباب، مکافی<sup>(۲)</sup> اسباب ظاهره طرف مقابل است، که به این واسطه هر یک از دو طرف محدود و منتهی به طرف مقابل می‌شود، ولیکن چون طرف حق راجح است و آن را حقیقت واقعیه است، بر خلاف طرف مقابل که باطل و مجوّف<sup>(۳)</sup> و ناچیز است در جنب آن، لهذا منشأ طرف حق، رحمن خواهد بود و منشأ طرف باطل شیطان؛ که دیو باطل و ناچیز باشد، خواهد بود. و نفس هم قریب به شیطان است، در این معنی. زیرا که به معنی خودی است. و خودی هر چیزی، در جنب وجود او، عدم و ناچیز است.

۱- محیص: چاره و پناه.

۲- مکافی: مساوی، برابر، آنچه با چیز دیگر برابر گردد.

۳- مجوّف: میان تهی، آنچه میانش خالی باشد.

و الحاصل؛ اگر چه اصل حدّ و نهایت، دلیل نقص و عدم است و فرقی در این معنی فیما بین طرف حق و طرف باطل نیست ولکن مرجع حق، حق و ثابت است و مرجع باطل، باطل و ناچیز است. و لهذا فرق فیما بین آنها از زمین تا آسمان است. و چون این را دانستی، پس بدان که: طرف حق که طرف وجود است، روشن است و حقایق در آن مشهود و هویدا است و از این جهت حجابی در آن نیست. و بر عکس طرف باطل که طرف عدم است تاریک است، و حقایق در آن مخفی است. و از این جهت حجاب ظلمت و عدم در آن بسیار است. پس هر که موفق شد و اهل حق شد و تصدیق به امام بعد از ظهور او نمود، محجوب به چیزی نخواهد بود. و از این جهت در حفظ خدا خواهد بود، از شرّ نفس و شیطان. و هر که موفق نشد و اهل باطل شد و تصدیق به امام نکرد، محجوب به ظلمت و عدم شد. و از این جهت صادق است بر او که در حفظ خدا نیست و در خذلان خدا است.

باقی ماند «تحقیق حقیقت وسوسه شیطان». و مراد از آن، ملاحظه امور حدودیه عدمیه است که تعبیر از آن به خیالات فاسده دنیویه می‌کنیم، که هر یک از آنها حجابی می‌شود از رؤیت حق و مشاهده آن و تصدیق به آن. و چون هر چه در سابق گفتیم از آن که امثال این دعاها، فی الحقیقه ادعای حصول در این مراتب است، در این جا هم جاری است. و بنابراین صدق و کذب در این جا هم می‌آید لهذا حصول حفظ هم به عین این دعا است، در

صورت صدق بر تقریری که سابقاً گذشت؛ چنان که واضح است.

مطلب سیم: در بیان مفردات این فقرات است: بدان که «أنصار» و «أعوان» قریب یکدیگرند. لکن اول، اعمّ از ثانی است. زیرا که «نصرت»، مطلق یاری است، اگر چه به زبان و آرزو و امید باشد. اما «عون»، ظاهر در فعلیت است. چنان که انصار پیغمبر - صلی الله علیه و آله - را انصار می گفتند. ولکن در وقتی اعوان هم شدند که بالفعل یاری حضرت را در غزوات و نحوها کردند. ولکن مراد از آنها در این جا یک امر است، که مجرد اظهار اخلاص نزد امام باشد. که این یک امر موقوف بر ظهور آن حضرت نیست. بلکه در زمان غیبت هم متحقق است، بنابر تحقیقی که سابقاً گذشت، در مطلب اول. و بنابر این ذکر هر دو، تفتّن و تکثیر ذکر است؛ به جهت تاثیر در قلب و رسوخ در آن و نحو آن.

و مراد از فقره «الذائین عنه»، آن است که؛ اگر آن حضرت، در زمان حیات من ظاهر شود، من از کسانی خواهم بود که دفع شر اعداء از او می نمایم، به جهاد و نحو آن. و اگر آن حضرت در حیات من ظاهر نشود، من از کسانی هستم که دفع شر دشمنان دین او را می کنم، به حفظ قواعد اصول و فروع آن و امضاء حدود آن، تا وقتی که زمان و اهل زمان مستعدّ خدمت او بشوند و او ظاهر شود. خواه من در حیات باشم یا نباشم. و در صورت نبودن حفظ من، آن

قواعد را، یا به تصنیف کتب است در اثبات امر او و ما یتعلق آن، یا به تربیت اطفال و عوام و سایر مردم است به محبت او و بغض دشمنان او. و یا غیر اینها از آن چه که متصور شود.

و اما آن چه در این مقام، بسا هست که به ذهن خلجان می‌کند؛ که آن حضرت نباید محتاج به دفع دیگران باشد، زیرا که خود، سلطان مقتدر و خلیفه الله، بلکه مظهر کمالات الله و ذات الله است. پس جواب از آن می‌توان گفت که:

اولاً - دعا اعم از حاجت آن بزرگوار است.

و ثانیاً - آن بزرگوار هر چه باشد، بشر است و در عالم بشریت، محتاج است. اگر چه در باطن فوق او تصور نشود.

و ثالثاً - هر دعائی راجع به نفس داعی است. زیرا که از حد او تجاوز نمی‌کند. پس نقصی بر امام لازم نیست.

و رابعاً - اینها حکایات از باطن و اظهار اخلاص است، و الا امام اجل از همه اینها است.

و خامساً - اینها حفظ حدودِ مُلکی است که خود امام ما را امر به آن کرده. و الا قطع نظر از این، نفع و سودی برای او ندارد. و بالجمله از این گونه تقریرات بسیار است، پس بحثی نیست.

و از این جا، کلام در فقره دیگر که «و المُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ» باشد، معلوم می‌شود. و لکن این فقره اعم از فقره سابقه است. زیرا که حاجت در دفع اعداء، یکی از افراد مطلق «حاجت» است. پس، این فقره شامل انجام سایر مهمات آن حضرت هم می‌شود. مانند سعی در خدمات او در امور عادیه، از معاملات و معاشرت و غیرها، حتی در باب امثال اکل و شرب و نوم و نحوها؛ زیرا که خدمت امام در هر بابی - عقلاً - ممدوح و مستحسن است. چنان که واضح است.

و اما فقره «و الْمُؤْتَمِرِينَ لِأَوَامِرِهِ»؛ پس مقصود از آن محتمل هست که اوامر تکلیفیه باشد. اگر چه تعلق به امور خود آن حضرت نداشته باشد. و لکن وقوع این فقره، فیما بین فقره سابقه بر آن، و فقره لاحق از آن که «و الْمُحَامِلِينَ عَنْهُ» باشد، شاید قرینه بر اراده اوامری است که تعلق به امر خود آن حضرت دارد. و بنابر این مقصود از امثال اوامر او، اطاعت فرمایشات او است، در هر چیزی که امر به آن فرماید. و علی هذا ذکر این فقره بعد از ذکر مسارعت در مطلق قضاء حوائج آن حضرت از قبیل ذکر خاص بعد از عام می‌شود، به جهت شدت اهتمام به خاص؛ مثل: «خَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ وَالصَّلَاةَ الْوُسْطَى»<sup>(۱)</sup> و وجه شدت اهتمام در آن، امر آن حضرت است. چنان که

واضح است. و اضافه اوامر به ضمیر راجع به آن بزرگوار هم، قرینه دیگر است بر اراده همین معنی. چنان که آنسب به این دعا هم اراده همان است. زیرا که این دعا تجدید عهد و اظهار اخلاص و خدمت خود آن حضرت است. چنان که معلوم است.

و فقره «و الْمُحَامِيْنَ عَنه» اشاره به حفظ حدود ملکی آن بزرگوار است، زیرا که از ماده «حمیت» است. و «حمیت» در حق، ممدوح و مستحسن است. اگر چه در باطل مذموم و قبیح باشد. و اگر مؤمنین، حمیت در دین نداشته باشند، رفته رفته دین از میان می‌رود. و از این جهت امر به معروف و نهی از منکر بر همه کس واجب و لازم است. و با کوتاهی در آن انواع فسق و فجور در مردم ظاهر می‌شود. و باعث مفسد لا تُعَدُّ و لا تُحْصَى در این امور دین و دنیا می‌شود. اگر چه اصل حدود را عقلاً، وجودی در نزد خدا نباشد. زیرا که منزّه از کل حدود و نقایص است. و نسبت او به هر چیزی فی نفسه، علی السوئی است. اگر چه در حکمت تفاوت بسیار فیما بین مراتب و شئون خلق باشد.

و الحاصل، در عالم حکمت و ملک، لا محاله حدود هست. پس حفظ آن‌ها بر مؤمنین لازم است. و حفظ آن‌ها بدون حمیت و مداقه تمام، نمی‌شود. پس حمیت، مطلوب و لازمه ایمان است. و نشان اخلاص است. و از این



جهت است که در این فقره، آن را هم نشان اخلاص قرار داده‌اند. مثل سایر فقرات. و آن چه می‌گوئی:

«و السَّابِقِينَ إِلَىٰ إِرَادَتِهِ» اشاره به لزوم سبقت است بر همگنان در خدمت امام زمان و خداوند فرموده: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ (۱).

و مناسب این فقره با آن چه قبل از آن است، آن است که در فقرات سابقه ذکر شیعیان امام زمان شده. و معلوم است که ایشان همه در یک درجه و یک مرتبه نیستند. بلکه تفاضل دارند بعضی بر بعضی. زیرا که ایمان مراتب بسیار دارد و هر که ایمان اکمل باشد، بهتر از دیگران است. پس سبقت او را است، بر دیگران. پس در این دعا هم، آدمی خواهش آن مرتبه را باید بنماید. و لهذا بعد از خواهش آن که: «خداوندا! مرا از مؤمنین به امام زمان کن»، مناسب است که ترقی کند و بگوید: «بلکه مرا از جمله سابقین ایشان کن، تا کمال قرب به سوی امام مرا حاصل شود».

و اما جاز و مجرور که؛ «إِلَىٰ إِرَادَتِهِ» باشد؛ پس آن، اگر چه مخصّص عموم سبقت مطلقه است، چنان که در آیه مذکوره است، ولیکن آنسب به این دعا، تخصیص است. زیرا که این دعا مختصّ به امام زمان است. پس مناسب

اظهار خصوصیت برای آن بزرگوار است و بس. و علی ای حال، مقصود آن است که: «خداوندا! مرا بهترین اصحاب و اتباع و شیعیان و مطیعان امام فرما». و بنا بر قاعده‌ای که مکرراً اشاره شده که امثال این دعاها، ادعای استعداد این مقامات است، در این جا خواندن این فقره، کمال جرأت را می‌خواهد. زیرا که از هزار نفر، یک نفر از سابقین نمی‌شود. پس آدمی باید در این فقره، ساعی در حصول کمال استعداد باشد، تا آن که در این ادعا صادق باشد. و الا کاذب خواهد بود. و میزان صدق و کذب بعد از ظهور آن حضرت خواهد بود که سابقین و غیر سابقین از یکدیگر ممتاز خواهند شد. و الا همه کس ادعای سبقت را بسا هست که می‌کند. و لفظ «إلی إرادته» اگر چه مصدر است و لکن مؤول به اسم مفعول است. یعنی «إلی مُرادِه». و مراد امام و اطاعت و فرمان برداری او و ایمان و تصدیق به او خواهد بود، برای روز قیامت کبری. یعنی مقصود او ترقی مردم است در معرفت و اطاعت او، تا آن که مستعد فیوض بالانهایه قیامت کبری شوند. چنان که مقصود از دنیا، آخرت است. و حکمت و مصلحت خلقت دنیا، در آخرت عاید خلائق می‌شود.

پس فی الحقیقه؛ امام نمی‌خواهد مگر نفع خود مردم را. و الا او را مرادی و مقصودی به جهت خود نیست. و خود اجلّ از آن است که حاجت به اطاعت و معرفت مردم داشته باشد.

و آن چه گفتیم که مقصود او ترقی مردم است در معرفت و اطاعت او برای قیامت، اشاره است به آن که تا مردم اطاعت و معرفت او را تحصیل نکنند، درجه‌ای برای ایشان حاصل نمی‌شود که به آن قابل فیوض آخرت شوند. بلکه در حضيض مراتب عدمیه خود می‌مانند. و گویا هرگز به وجود نیامده‌اند. و به این واسطه قابل فیض نیستند. مانند عدم بحت بات<sup>(۱)</sup> که قابل هیچ چیز نیست. و همین است سرّ آن که کفار قابل هیچ فیضی نیستند. و ابدالآباد مخلّد در عذابند و آن چه می‌گوئی:

«و الْمَسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ اشاره به آن است که مستشهدین اصحابِ امام، بهترین ایشانند. زیرا که «مستشهد»، به معنی طلب کرده به جهت شهادت است. و «شهادت»؛ گواهی دادن است. و تا گواه عادل نباشد، شهادت او مقبول نیست. و عادل؛ افضل افراد مردم است. پس «مستشهدین»، بهترین اصحابِ امام خواهند بود. و از این جا، وجه مناسبت این فقره، با فقره سابقه بر آن معلوم شد. علاوه بر آن که معلوم است که هر که سبقت به امر جهاد، مثلاً، در خدمتِ امام کرد، زودتر از دیگران شهید می‌شود. و بدان که شهادت در راهِ امام، بهترین چیزها است. زیرا که دلیلِ کمالِ محبت و اخلاص

۱- بحت: ساده، خالص (فرهنگ عمید).

بات: لاغر، آن چه بر تواند خاست از نزاری (لغت نامه دهخدا).

در نزد او است. و از این جهت است که همیشه مؤمنین، تمنای شهادت در راه خدا را می‌کنند. و عاقبت خیر را در آن می‌دانند. و بعد از آن دیگر خوف از چیزی ندارند. زیرا که از دنیا و مافیها گذشته‌اند. و جمیع پرده‌ها و حجابات دنیا را از پیش نظر خود برداشته‌اند. و بالمعاینه جمال محبوب را مشاهده و ملاقات کرده‌اند. پس هر که در این صفات نزدیک و مناسب ایشان بشود، اگر چه هنوز حیات باشد، درجه و مرتبه او، قریب به ایشان است. بلکه اگر خود را به ایشان برساند، اگر چه جنگی نکرده باشد و زنده مانده باشد، داخل در حزب ایشان است. مانند بعضی از اصحاب مقرب پیغمبر - صلی الله علیه و آله - که در جنگ‌ها شهید نمی‌شدند و زنده می‌ماندند. مانند حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - و سلمان و ابوذر و اشباه ایشان. بلکه ممکن است که بعضی سبقت بر شهیدان هم بکنند و داخل در انبیاء و صدیقین شوند. ولکن ایشان، فی الحقیقه، سلطان و حجّتند. مانند امیر المؤمنین - علیه السلام - و کلام ما در رعیت و مطیعین است. پس در رعیت بهتر از شهیدان نیست. و آن چه شهیدان گواهی به آن می‌دهند، حقیقت امام است. پس حقیقت امام، به شهادت ایشان ثابت می‌شود. چنان چه به سایر ادله و براهین هم ثابت می‌شود. و این ثبوت در نزد امام است. و الا امام خود حاجت به شهادت خود یا اصحاب ندارد. پس مردم باید از شهادت شهداء عبرت بگیرند. و به شهادت ایشان که موجب شفاعت ایشان است، هدایت یابند. زیرا که حقیقت شفاعت، نجات دادن از هلاک

است. و شهداء هم به گواهی خود نجات می دهند گمراهان را از مهلکه کفر و ضلالت.

پس بین چه قدر رفیع است، مرتبه شهادت، که شفاعت قومی را می کند، از کفر و ضلالت.

بلی، باید فهمید که معنی خواهش شهادت در زمان حیات چیست. و بنابر قاعده‌ای که مکرراً گذشته، که این گونه دعاها، ادعای آن چه است که آدمی از خداوند خواهش نماید، باید خواهش شهادت، ادعای استعداد شهادت فعلیه باشد. و حال آن که آن، مستلزم شهادت بالفعل در زمان حیات است. و این اجتماع نقیضین است.

پس می گوئیم که شهادت را حقیقتی و ظاهری است. و ظاهر آن قبل از ظهور امام به ظهور نمی رسد. و لکن حقیقت آن بالفعل برای مدعی، در صورت صدق ادعا حاصل است. زیرا که حقیقت آن، چنان که سابقاً گفتیم، کمال اخلاص و رفع حجابات و ملاقات محبوب است. پس ممکن است که در حال حیات هم برای کسی حاصل شود. و منافات با حیات او ندارد. چنان که حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - البته در زمان رسول - صلی الله علیه و آله - فیض شهادت را داشت. و الا فضایل شهداء او را نبود. پس حقیقت، منافی حیات ظاهری نیست. و هو المطلوب.

و بعد از آن که از خداوند خواهش نمودی که مرا از انصار و اعوان و مطیعان و شهیدان در نزد امام فرما، می‌گوئی:

«اللَّهُمَّ إِنَّ حَالَ يَنِّي وَ بَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَيَّ عِبَادِكَ حَتْمًا  
[مَقْضِيًّا]، فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي، مَوْتَزِرًا كَفَنِي، شَاهِرًا سَيْفِي، مُجَرِّدًا  
قَنَاتِي، مُلَبِّيًا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَ الْبَادِي»

یعنی: خداوندا! اگر در ظاهر، حایل شود فیما بین من و میانه ظهورِ ظاهری امام، مرگ - آن چنانی که قرار فرموده‌ای آن را بر بندگان خود، واجب - پس بیرون بیاور مرا در وقت ظهورِ ظاهری او، از قبر من حالِ گونی که در بر کننده باشم کفن خود را، و شهرت دهنده باشم شمشیر خودم را<sup>(۱)</sup>، و برهنه کننده باشم نیزه خود را، و لبتیک گوینده باشم خواندن خواننده را، در حضر و سفر.

و این فقرات نیز اگر چه از شئون خواننده این دعا است و حقیقت آن‌ها، خارج از حقیقت فعلیه او نیست، به طریق صدق یا کذب. ولیکن چون ظاهر فقرات سابقه این بود که: «خداوندا! مرا زنده بدار تا وقتی که امام ظاهر شود. و از انصار و اعوان و مطیعان و شهداء نزد او شوم»، لهذا در این فقره خواهش شده که اگر اجل حتمی من، قبل از ظهور امام برسد، مرا زنده فرما، در

۱- شاهرأ سیفی: شمشیرم را آخته باشم؛ بیرون کشیده باشم.

وقت ظهور او، تا خدمات او را به انجام رسانم.

و بدان که این فقرات مبنی بر آن چه است که در اخبار وارد شده، که حضرت قائم - عجل الله فرجه - به شمشیر خروج می فرماید. و خود این فقرات هم دلیل بر این مطلب است. زیرا که کلام معصوم است. بلکه این مطلب به سر حدّ ضرورت است که حاجت به اثبات ندارد. و بنابراین در این فقرات خواهش شده که: «خداوندا! مرا زنده فرما با این حالات که اقتداء به امام است». یعنی چنان چه او ظاهر می شود به شمشیر، مرا هم با شمشیر زنده فرما. و چون ظهور امام - چنان چه سابقاً دانستی - قیامت صغری و خلقت جدیدۀ صغریه است، که نظیر خلقت جدیدۀ قیامت کبری است، لهذا آن حضرت هم البته، خروج او، شبیه به خروج او در قیامت است؛ مثل سایر خلق. پس چنان که خلائق از قبور خود، که مکان ایشان است، بیرون می آیند، آن حضرت هم از محلّ و مکان خود بیرون می آید. و محلّ و مکان او، مظهر ذات مقدّس او است که در فوق کلّ کائنات است.

بلی، آن را قبر نمی گویند. زیرا که آن حضرت در حیات خواهد بود تا وقتی که ظاهر شود. پس نخواهد مُرد، تا داخل قبر شود. و بعد از آن دو مرتبه به جهت قیامت صغری، از قبر بیرون آید. و سرّ در این، آن است که آن حضرت «وجه الله» است. و او را مرگ و هلاک نخواهد بود. برخلاف سایر مردم که

همه هلاک می‌شوند. و می‌میرند. و دو مرتبه زنده می‌شوند.

و علی ای حال، حشر به جهت قیامت و خروج به شمشیر در ظاهر، منافی یکدیگر می‌نمایند<sup>(۱)</sup>. زیرا که اوضاع قیامت، جنگ ندارد بلکه پادشاهی در آن روز مختص واحد قهار است<sup>(۲)</sup>. و او را معاندی و منازعی نیست. و از این جهت، دو فقره «مؤتزرأ کفنی» و «شاهراً سیفی» در بادی نظر، غیر مناسب یکدیگر می‌نمایند. ولکن در حقیقت منافاتی نیست. زیرا که قیامت صغرای دنیا است. و در دنیا، بنای خلقت بر نزاع و جدال است. چرا که عالم دنیا، عالم اضداد است. به جهت دنیا بودن است. و خروج از قبور و آیتزار کفن، به جهت قیامت بودن است. و در این تعجبی نیست زیرا که هر چیزی را دو رو است؛ رویی به اعلیٰ و رویی به اسفل. و در رویی فوق اسفل، اعلیٰ و قیامت است. و در روی تحت اعلیٰ، اسفل و دنیا است<sup>(۳)</sup>.

۱- اصل: می‌نماید.

۲- اشاره به آیه شریفه ﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ (مؤمن / ۱۶).

۳- فقرات اخیر دعا، ظهور در وقوع رجعت، در زمان ظهور آن حضرت - صلوات الله علیه - دارد. و همانگونه که در روایات وارد شده، در زمان موفور السرور ظهور آن بزرگوار، عده‌ای از مؤمنین و نیز عده‌ای از فسّاق را که در گذشته بوده‌اند، خدای متعال، بدنیاً برخواهد گردانید. لذا با توجه به مسأله رجعت، که از مسلمیات مذهب اهل بیت - صلوات الله عليهم أجمعین - است، نیاز به توجیحات دیگری نیست.



و از این جا معلوم می‌شود که هر چیزی را دو حال است: «موت» و «حیات». یعنی میت است نسبت به مافوق و حی است نسبت به ما تحت؛ اعم از آن که در حیات باشد یا مرده باشد<sup>(۱)</sup>.

و از این جا آن چه سابقاً گفتیم که این فقرات دعا هم از حدّ خواننده خارج نیست، به وضوح می‌رسد.

و الحاصل؛ در اخبار و ادعیه به سر حدّ ضرورت رسیده که حضرت قائم، به شمشیر خروج می‌فرماید. و غالب بر کلّ ادیان می‌شود. و جمیع روی زمین را از شرک و کفر و معاصی پاک می‌فرماید. و آن را مملو از عدل و ایمان و طاعت می‌فرماید. پس لازمه این، آن است که در آخر پادشاهی مختصّ حقّ و اهل حقّ می‌شود. هر چند در اوّل، نزاعی و جدالی باشد. و چون اوّل و آخر در ذات پاک آن جناب علی السّوی است و آن حضرت منزّه از تغیر احوال است<sup>(۲)</sup>. لہذا به یک اعتبار پادشاهی مختصّ او است؛ چه در اوّل و چه در آخر. و به اعتبار دیگر حضرت دشمن بسیار دارد؛ باز هم چه در اول و چه در آخر. زیرا که در آخر هم از دنیا بیرون نیست. و دنیا دار تضاد است. بلکه به این

۱- بلکه حیات او چون راجع به «وجه الله» است، ابدی است؛ هر چند نسبت به مافوق موت و زوال باشد. [!؟] (در هامش نسخه و از شارع - رحمه الله -).

۲- مطلب فوق ظاهراً خلاف عقل و نقل است.

اعتبار اخیر، بر حسب اسباب ظاهره، مغلوبیت آن جناب هم ممکن است. چنان که در بعض اخبار هست که: «در زمان قائم دوستان خدا ذلیل می‌شوند. و مبتلا به قتل و خوف اعداء و سایر بلاها می‌شوند»<sup>(۱)</sup>.

بلی، چون این نوع اخبار، در جنب سایر اخبار فتح و نصرت و ظفر آن جناب، اقلّ قلیل است، محلّ اعتنا نیست. و باید اعتقاد به سلطنت آن جناب نمود. مگر آن که این نوع اخبار هم تأویل به بعض احیان یا اوایل ظهور قبل از غلبه حق بشود. که در این صورت اعتناء به آنها هم منافی سایر اخبار و ادله نیست.

و علی ای حال، باکی نیست که این فقرات دعا را، به این طریق معنی کنیم که: «خداوندا! اگر مرده باشم، در نزد امام در این دنیا، مرا در عالم امام زنده بدار، حال کوئی که لباس قیامت در بر من باشد. و شمشیر حق بر دوش من باشد. و نیزه طعن اعدا بر دست من باشد و در هر حال اجابت

۱- چنین عبارتی هم می‌تواند ناظر بر زمان امامت و ولایت ایشان باشد، که از ابتدای غیبت صغری شروع شده و هم می‌تواند ناظر بر زمان ظهور تا تسلط ظاهری ایشان به دشمنان باشد. و دلیلی ندارد که مراد، زمان حکومت آن بزرگوار باشد. و در هر حال عبارت مزبور، مضمونی هست که در حدیث معروف به لوح حضرت زهرا - صلوات الله علیها - آمده است: فَيُذَلُّ اَوْلِيَاءِي فِي زَمَانِهِ. وَ تَنْهَادِي زُؤُوسَهُمْ، كَمَا تَنْهَادِي رُؤُوسَ الشُّرْكِ وَ الدَّيْلِمِ. فَيُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ، مَرْعُوبِينَ، وَ جَلِينَ. تُصْبَغُ الْاَرْضُ بِدِمَائِهِمْ. وَ يَقْشُو الْوَيْلُ وَ الرَّثَّةُ فِي نِسَائِهِمْ. رك. اصول کافی ۱/ ۵۲۷-۵۲۸.

کننده امام باشم». و حقیقت همه این فقرات، در حال حیات و قبل از ظهور امام هم، برای صادق موجود است.

باقی ماند توضیح مفردات این فقره:

پس می‌گوئیم که: «حیلولة<sup>(۱)</sup> موت»، حجابات دنیویّه است. و آنها به موت برطرف می‌شود. ولكن مشاهده محبوب، موقوف به حیات ثانیّه مجدّده است. و از این جهت، خواهش اخراج از قبر، که کنایه از حیات است، شده. و بنابراین، موت دنیا است که فناء در آن<sup>(۲)</sup>، در جنب عقبی، عدم است. یعنی حجابات آن و نفس آن محکوم به عدمند. هر چند در حدّ خود وجود داشته باشند. و حتمیت این موت، لازمه وجود ظاهری او است. زیرا که در هر مرتبه باشد، فوق آن ممکن است. پس<sup>(۳)</sup> در جنب آن فنا است. و آن، بعد از آن خواهد آمد. و بعد از آمدن، نسبت به آن باقی خواهد ماند؛ ابدأً. مانند حیات آخرت نسبت به دنیا. زیرا که «وجه الله» است نسبت به آن. و «وجه الله» باقی است ابدأً. و او را هلاک نیست<sup>(۴)</sup>.

۱- حیلولة: حایل شدن میان دو چیز، میان دو چیز در آمدن و حایل شدن (لغت نامه دهخدا).

۲- اصل: در فناء آن.

۳- اصل: پس که

۴- اشاره به آیه شریفه ﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (رحمن/۲۷).

و فقره «فَأَخْرَجَنِي مِنْ قَبْرِي» محصل آن و ثمر آن و حقیقت آن، ظهور حقیقت است؛ از مظهر آن به وجود. یا به مشخص شدن احوالات او، بعد از وجود که آن هم نوعی<sup>(۱)</sup> وجودی است.

و اما خروج از قبر ظاهری، بعد از ظهور امام خواهد بود، به حکم و مشیّت خدا، که واسطه آن، امام است. مانند شهادت ظاهری و نصر و عون امام و غیر این ها از صفاتی که سابقاً گذشت. و تفسیر ظاهری آن ها را گفتیم که بعد از ظهور امام خواهد شد.

و معنی «مُؤْتَزراً كَفَنِي»: محصل آن لباسی است که در دنیا، آدمی به جهت قیامت، پوشانده شده است. و لباس، آن چیزی است که بر روی ظاهر جسد است. و ساتر عورت و حفظ کننده از سرما و گرما و باعث تجمل شخص است. و نظیر آن، اعمال خیر و شرّ است. پس چنان که لباس خوب و بد و درست و پاره و سایر انواع را دارد، عمل هم همان آن ها را دارد. و معلوم است که عمل مطلوب است به جهت آخرت. و الا دنیا به هر قسمی که باشد، می گذرد. پس شباهت تمام فیما بین اعمال و لباس هست. و از این جهت خداوند، تقوی را که عمل خیر است، لباس خوانده و فرموده: ﴿وَلِبَاسٍ

### التَّوْبَىٰ ذٰلِكَ خَيْرٌ ﴿١﴾

پس یحتمل که مراد حقیقی در «مؤتزرأ کفنی» آن باشد که این اعمال من، که از آن جمله، خواندن این دعا است؛ یعنی ثواب آن‌ها، با من باشد. و به واسطه عدم تصدیق به امام، ضایع و باطل نشود. اگر چه مراد ظاهری همان کفنی است که از قبر با میت بیرون می‌آید. و بالجمله مقصود از امثال این تحقیقات، آن است که می‌خواهیم بگوییم، حقیقت این دعاها باید بالفعل در خواننده موجود باشد. زیرا که در صورت صدق ادعای استعداد استجابت آنها، تأخیر و فیض استجابت بر خداوند روا نیست. هر چند در عالم ظاهر، بر وفق نظم حکمت خداوند، ظهور ظاهر آن، بعد از ظهور امام باشد (۲).

و بالجمله؛ تحقیقی که در «کفن» کردیم، اگر چه خالی از بُعد در اذهان نیست، ولیکن بیان حقیقت و ثمر، به طریقی که گفتیم، محتمل است.

و ایضاً محتمل است که مراد از این فقره، به عَجَب آوردن خلایق از کفن پوشی صاحب قبر باشد. زیرا که صاحب قبر در این صورت، محلّ عبرت

۱- اعراف/ ۲۶.

۲- حقیقت تأخیر هم چیزی جز این نیست. و در ضمن در روایات وارده از ناحیه مقدسه ائمه اطهار - صلوات الله علیهم اجمعین - بحث جامعی در علل تأخیر استجابت دعا از جانب خدای متعال شده است. در این باره رجوع شود به کتاب عدة الداعی، اثر ارزشمند عالم جلیل‌الین فهد حلی/ ۸۲: ۹۰.

می‌شود. و مردم بالمعاینه می‌بینند که مرده‌ای از قبر بیرون آمد و زنده شد. و کفن او هم که در گردن او است، شاهد است که مرده بوده. و دو مرتبه زنده شده پس از خدا می‌ترسند. و به دیدن این، در اطاعت امام در می‌آیند. هر چند باز بعضی عناد ورزیده و بر کفر خود اسرار نمایند. و با امام در مقام محاربه بر آیند. و بنابراین، این معنی قبل از ظهور امام و قبل از مردن، به این صورت می‌گیرد که آدمی در قید حیات و زندگی دنیا نباشد، به نوعی که همه مردم او را به این طریق بدانند. پس با این حال او را ببینند که کمال جدّ و جهد را در دعا و سایر اعمال که دلیل اخلاص خدمت امام است، از او به ظهور می‌رسد. پس از حال او عبرت گیرند. اگر چه بعضی باز هم متنبّه نشوند.

و بنابراین کمال توجه و اقبال و مداومت باید در این فقره، از خواننده این دعا ظاهر باشد. و الا این دعای او کذب و بی‌ثمر خواهد بود.

و اما فقره «شاهراً سیفی»، ادعای شجاعت است، در مقام ترویج حق. پس صدق در آن موقوف است بر آن که احوال آدمی به این نوع باشد که هرگز در حق مداهنه<sup>(۱)</sup> نکند. و تشویش از احدی ننماید. و برهان قاطع همیشه با او باشد. و الا در این فقره کاذب است.

و اما «مُجَرِّدًا قَنَاتِي» کنایه از دفع اعداء است، به طعن در اقوال و ادله

۱- مداهنه: خدعه کردن، دو روئی کردن. (فرهنگ عمید).

ایشان. و «تجرید قنات» با وجود آن که آن را غلافی نیست، اشاره به کمال ظهور آن است؛ مثل شمشیر که از غلاف بیرون آید و شهرت داده شود. و طول نیزه اشاره به رسا بودن طعن است، به طوری که خصم هم اذعان نماید.

و فقره «مُلَبِّياً دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَ الْبَادِي» اشاره به اجابت حق است، در هر کجا که باشد، بدون استکبار و اهمال. و صدق در آن، به این است که آدمی مقام خود را بشناسد. و چون حقی را بیابد بر او ثقیل نیاید. و فی الفور آن را تصدیق کند. خواه از شاه بروز کند یا رعیت. و خواه از ملاً و یا عام. و خواه از مسن و یا جوان. و خواه از اهل شهر یا ده. و خواه در امر دین یا دنیا. و هم چنین در سایر انواع آن. و چون فقرات مذکوره خواهش حیات و سایر امور مذکوره شده، به جهت در زمان ظهور امام، لهذا تاکید می‌کنی خواهش در یافتن حضور امام را، به این که می‌گوئی:

«اللَّهُمَّ ارْنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَ الْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَ أَكْحُلْ نَاطِرِي بِنَظَرَةٍ

مِنِّي إِلَيْهِ»

یعنی: خداوندا! بنما به من [آن] درخشیدن هدایت کننده را و [آن]

سفیدی پیشانی ستوده شده را، و سرمه فرما، چشم نظر کننده مرا به نظری از من به سوی او.

و مراد از «طلعة رشیده»؛ حضرت قائم - عجل الله فرجه - است. زیرا که آن

حضرت در کتاب و سنت تشبیه شده به آفتاب. حتی آن که در بعض احادیث هست که مراد از آفتابی که نزدیک قیامت از مغرب طلوع می‌کند آن جناب است<sup>(۱)</sup>.

و هم چنین مراد از «غرة حميدة» نیز آن حضرت است. زیرا که نوری است که ظاهر می‌شود و با برکت از برای بندگان است. مثل سفیدی پیشانی اسب که علامت مبارک بودن او است.

و «سرمه چشم، به نظر به سوی آن جناب»، کنایه از قوت و روشنی چشم است به مشاهده آن جناب. که این روشنی چشم، دیگر کنایه است از سرور به ظهور آن حضرت.

و علی ای حال؛ مناسب در مقام توضیح، مناسبت آن حضرت است با آفتاب، تا وجه تشبیه آن حضرت به آن معلوم شود. پس می‌گوئیم که:

چنان که آفتاب روشن است، و به طلوع او عالم روشن می‌شود، و راه از چاه پیدا می‌شود، و هر کسی و هر چیزی با صفات او ظاهر و هویدا می‌شود، هم چنین آن حضرت هم چون در وقتی که ظاهر می‌شود، عالم به نور جمال

۱- رك. كمال الدين و تمام النعمة، باب ۴۷، حدیث الدجال و ما يتصل به من أمر قائم - عليه السلام - ضمن حدیث ۱، ص ۵۲۷-۵۲۸. و نیز: مهدی منتظر، تألیف مرحوم حاج شیخ محمد جواد خراسانی / ۱۲۲-۱۲۳.



او منور می شود و هدایت و ضلالت از یکدیگر ممتاز می شوند و مؤمن و کافر، بلکه هر چیزی از سایر اشیاء ممتاز می شوند و قدر و مرتبه آنها معلوم می شود، لهذا آن جناب شباهت تامه با آفتاب دارد.

بلکه می توان گفت که خلقت خداوند هم هر چیزی را، به ظهور آن حضرت متحقق می شود. زیرا که آن حضرت مرتبی کل موجودات است. پس مثل آفتاب به طلوع خود، تربیت عالم را می فرماید<sup>(۱)</sup>. و حقیقت خلقت هم غیر این نیست. و اگر به نظر تحقیق نظر شود، مشاهده خواهد شد که همه ممکنات به آن حضرت موجود و برپایند. پس تغییر احوال آن حضرت، که ظهور او بعد از خفاء او باشد، موجب تغییر احوال کل ممکنات خواهد شد.

پس کانه همه به ظهور آن حضرت، خلقت تازه می شوند. و بالاتبیه مثل آن حضرت، مثل آفتاب است که به غروب او، عالم تاریک و به طلوع او، عالم روشن می شود. پس به غیبت آن حضرت عالم غایب می شود. و به ظهور او عالم ظاهر می شود. و حقیقت این غیبت و ظهور، غیر حقیقت عدم و وجود نیست. زیرا که امر خلاق در هر چیزی حتی در وجود و عدم، امر بین الامرین

۱- اصول کافی ۱/۲۰۰، باب جامع فی فضل الامام و صفاته، عن الرضا - علیه السلام - «الامامُ

كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلَّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ...»

است<sup>(۱)</sup>. پس کمال مناسبت آن حضرت با آفتاب معلوم شد.

و اما تشبیه آن حضرت به «غره حمیده». پس آن هم به واسطه نور و میمنت است که در اول خلقت، از مقدم، بر کل خلق، ظاهر می‌شود. مثل آن که سر اسب، که از اول ظاهر شد، اول سفیدی پیشانی او به نظر می‌آید. و توضیح «کحل ناظر به نظر به آن حضرت». این است که؛ آن حضرت به دیده بصیرت مشاهده شود و شناخته شود. و ظهور او باعث سرور مؤمنین شود. و الا مجرد نظر ظاهری او، مثمر ثمری نخواهد بود و حقیقت این رؤیت، به چشم بصیرت به این متحقق می‌شود که آدمی، چشمی همجنس آن حضرت به هم رساند، که به چشم [او]، او را ببیند و بشناسد، که فی الحقیقه، دلیل او، خود او باشد. نه آن که غیر او را، وسیله معرفت او سازند. و الا غیر، حجاب فیما بین او و شخص خواهد شد. پس عین نظر، کحل ناظر خواهد بود نه آن که به کحل خارج، چشم ناظر شود. و این همجنس بودن، بسته به پاکی اصل طینت و استعداد است، و الا أعراض را اعتباری و ثباتی نیست.

۱- مقصود از این کلام آن است که چون امر خلق امر بین الامرین است، نه در وقت وجود ایشان را وجود صرف است و نه در وقت عدم ایشان را عدم صرف است. پس حقیقت ایشان، در هر وقت، بر حال خود است. خواه ایشان را موجود گویند و خواه معدوم. پس بنابراین، حقیقت وجود، به ظهور بعد از غیبت است. و حقیقت عدم، به غیبت بعد از ظهور یا قبل از ظهور است. و محصلی برای آن‌ها، غیر این نیست. (در هامش نسخه و از شارح - رحمه الله -).

و از این جا معلوم می‌شود که این فقره هم ادعای طیب طینت است، که محتمل صدق و کذب هست. و میزان، ظهور آن حضرت است. و الا هر کسی، ادعا را می‌نماید. و به مقتضای قاعده‌ای که مکرراً گذشت، تأخیر فیض از مستعد، جایز نیست. لهذا حقیقت استجابت در این فقره هم، در صورت صدق در زمان غیبت هم، ممکن است و در نفس دعا است. چنان که نظائر آن را سابقاً دانستی. و هم چنین است کلام در آن چه می‌گوئی:

«و عَجَلُ فَرْجِهِ وَ سَهْلُ مَخْرَجِهِ وَ أَوْسَعُ مَنَهَجِهِ وَ اَسْلُكُ بِي مَحَجَّتِهِ وَ اَنْفِذْ اَمْرَهُ وَ اَشْدُدْ اَزْرَهُ»

یعنی: و تعجیل فرما فرج او را. و آسان فرما بیرون آمدن او را. و فراخ فرما راه رفتار او را. و سلوک فرما، مرا در محلّ و راه حجت او. و نفوذ ده امر او را. و محکم فرما قوّت و پشت او را.

و مراد به «فرج»، یا ظهور او است، یا آن چیزی که بر ظهور او مترتب می‌شود؛ از فتح و نصرت و غلبه بر اعداء. و ثانی، أظهر است. و لکن اوّل اوفق به قواعد عقلیه است. زیرا که بلائی و غمی و همی بدتر از غیبت امام نیست. زیرا که غیبت اصل همه مفساد مترتبه بر عدم حضور حجت و سلطان است<sup>(۱)</sup>. بلکه اگر نبود اعظمیت مفساد، دیگر هر آینه، غیبت امام خلاف

۱- مفساد مترتبه بر غیبت حجت، طغیان مردم و شیوع جهل و غیرت خلائق است در علوم دینیّه. و

حکمت خداوندی بود. و چون مفسد دیگر که اعظم است، بر ظهور دائمی او مترتب می‌شود که منشأ کلّ آن‌ها، عدم استعداد مردم است برای خدمت او، لهذا غیبت موافق حکمت شده و خداوند اگر چه قادر است بر دفع جمیع مفسد، ولیکن دفع کلّ هم خلاف قانون حکمت و عموم رحمت است. و لهذا امام غایب می‌شود و با وجود این، باید بندگان، غیبت او را بلای عظیم بدانند و رفع آن را از خدا بخواهند، که آن ظهور امام است، اگر چه با قطع نظر باشد از فوائد دیگر مترتبه بر آن<sup>(۱)</sup>.

و مراد از «تسهیل مخرج امام»، مهیتا ساختن اسباب آن است. مثل آن که به عنایت خود، مردم را مستعد خدمت او کند. و خود او را، مأذون در خروج

---

مفسد مترتبه بر دوام ظهور او، عدم قبول مردم است اسرار علم او و حقایق علوم دینیّه را. و هم چنین در صدد ایذاء و قتل او بر آمدن و او را مقتول و مخذول کردن و نظایر این‌ها از آن چه که در احادیث و کلامات علماء اعلام بیان شده، یا اشاره به آن‌ها شده از آن چه سوال از آن را منع کرده‌اند. (در هامش نسخه و از شارح - رحمه الله -).

۱- فوائد مترتبه بر غیبت امام بسیار است. یکی حصول استعداد است که در متن اشاره به آن شده و عمدتاً همین است و فوائد دیگر مانند ظهور علو امر او است بعد از ظهور او و ظهور نعمت است بعد از عدم آن و تقدّم شرّ و انقطاع آن است به خیر نه به عکس، و حال آن که کمال خیر به شرّ ظاهر می‌شود. و از این جهت شرّ هم ضرور است و در حکمت و هم چنین امثال این‌ها از آنچه که مرجع آن‌ها کلاً امتناع ابتداء به خیر است به ملاحظه آن که مراتب آن را نهایت نیست و هر مرتبه‌ای مادونی نسبت به مافوق آن شرّ است. فتدبّر. منه - رحمه الله - (از هامش نسخه).

فرماید. و أعادی او را خوار ذلیل کند، که او در خروج اندیشه از ایشان نفرماید. و هم چنین سایر اسباب ظاهره و باطنه را برای او فراهم آورد و «فراخی راه رفتار او»، یحتمل، اشاره به آن باشد که به هیچ وجه، تنگی برای آن حضرت نباشد؛ نه در معاش و نه در سلطنت و نه در حکم رانی و نه در حضر و نه در سفر و نه در جنگ و نه در صلح و نه در تکلیف و نه در علوم و معارف و هم چنین غیر این ها از هر چه که تصوّر شود. زیرا که حذف مقتضی مفید عموم است. و در این جا «منهج» مقید به چیزی نشده.

و حقیقت کلّ این «وسعت» ها، راجع به وسعت صدر و ذات و نفس خود امام است که حاکی از لاحدی خداوند است که به هیچ وجه محدود نیست. و جمیع حدود در تحت او و در فرمان او است. چنان که از صفات خداوند است که «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ». و الاّ دنیا را قدر و مقداری در نزد امام نیست که از برای او تنگ شود یا فراخ.

و مراد از «سلوك محجّه» او، قبول حجج او است در اثبات امر خود؛ از دلائل و براهین و بیّنات از معجزات و غیرها، که کلّ، طریق معرفت او است و هر کسی باید در آن سلوک کرده تا به مقصود برسد. و ممکن است که مراد، سلوک راه حجج او باشد، در اثبات امر او، برای الزام مخالفین و معاندین. یا مراد عمل به مقتضای حجّت های او باشد در اصول و فروع دین. زیرا که این

دو وجه هم نوع سلوکی است در راه حق.

و مراد از «نفوذ امر او»، قبول خلائق است فرمایشات او را. یا مراد رسوخ حقیقت او است در قلوب؛ یعنی اعتقاد به حقیقت او کنند. یا آن که مقصود آن است که آثار حقیقت او در آفاق و انفس ظاهر شود، به این که ظهور او تصرف در اوضاع عالم کند. مثل آن که نیکان را، نیکی ایشان را ظاهر کند، و بدی بدان را نیز ظاهر کند؛ هر چند در ظاهر، نیکی نیکان قبل از ظهور او مخفی، و بدی بدان نیز مخفی باشد. و به واسطه ظهور او، این دو ظاهر شوند. زیرا که ظهور آن حضرت میزان و محک حقایق و اسرار خلائق است.

و بالجمله؛ بعید نیست که امثال این احتمالات همه مندرج در این فقرات باشد. زیرا که منافاتی فیما بین آنها نیست.

و این که خواهش از خدا می شود که خداوند نفوذ دهد امر او را، با وجودی که در غیر وجه اخیر نفوذ امر آن حضرت باید از خلائق متمشی شود، به جهت آن است که مرجع خلائق هم خداوند است. و زمام همه امور به دست او است. و تقدیر و تدبیر ملک بر وفق حکمت مختص او است. پس همه با او است واحدی در چیزی خارج از قدرت او نیست. اگر چه آن را در حد خود، قدرت و اختیاری باشد. ولکن با وجود همه این ها، از قواعد سابقه و فوریت اجابت ادعیه صادق و رجوع آنها و متعلقات آنها در نفس داعی، معلوم می شود که

حقیقت همه این فقرات بالفعل در نفس داعی باید موجود باشد، که دعا بنا بر آن، اظهار حال است نه غیر آن.

و مراد از «محکمی قوت و پشت آن حضرت»، تسدید<sup>(۱)</sup> خداوند است، آن حضرت را، به تأیید دلائل و براهین و توضیح حجج امارات یقین. یا مراد کثرت اتباع و اصحاب و خلوص یاران و احباب او است، که سبب رواج امر او شود. و ممکن است که «شدت ازر» اشاره به وزراء و امراء و علماء و حکماء و سایر اهل دانش باشد، که خداوند برای آن بزرگوار قرار دهد، تا آن که همه ارکان ملک برای او حاصل شود.

و بنابراین، افراد «أزر» یحتمل اشاره باشد به رأس و رئیس طوائف مذکوره که به منزله حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - باشد نسبت به خاتم الانبیاء - صلی الله علیه و آله - و هارون نسبت به حضرت موسی - علیه السلام - چنان که در کریمه ﴿أَشْدُّ بِهِ أُزْرِي﴾<sup>(۲)</sup> واقع شده.

و الحاصل؛ چون ظهور آن حضرت، شباهت تامه به ظهور انبیاء - علیهم السلام - خواهد داشت، لهذا در امثال این گونه امور، نظیر آنها خواهد بود. و چون امر ملک آن حضرت، به آن چه گذشت، تمام شد، بعد از آن تعمیر آن را

۱- تسدید: استوار کردن، راست و درست کردن (فرهنگ عمید).

از خدا می‌خواهی و می‌گوئی:

«وَأَعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهٖ بِلَادَكَ وَ أَحْيِي بِهٖ عِبَادَكَ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ  
ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»

یعنی: و عمارت فرما خداوندا! به سبب امام، شهرهای خود را. و زنده فرما! به او، بندگان خود را. پس به درستی که تو فرموده‌ای و فرمایش تو حق است که ظاهر شد تباهی در بیابان و دریا، به سبب آن چه کسب کرده است دست‌های مردم.

و «تعمیر بلاد» به سبب ظهور آن حضرت خواهد شد، که غالب بر بلاد خواهد شد. و قواعد عدل و داد را در آن‌ها، جاری خواهد فرمود؛ و الا، بلاد ملک خداوند، همیشه معمور است. زیرا که سلطنت و قدرت او، تمام است. و به هیچ وجه نقصی را، راه به آن جا نیست<sup>(۱)</sup>. و هم چنین است کلام در «حیات بندگان»، به سبب ظهور امام، که آن هم کنایه از ظهور صلاح ایشان است، بعد از خفاء آن، در اول خلقت. و الا هرگز خلقت خالی از مصالح کامنه<sup>(۲)</sup> نیست. زیرا که خداوند حکیم و کامل است و به مقتضای آن فاعل است و

۱- چنان چه در کریمه ﴿وَ أَحْيَيْنَا بِهٖ بِلْدَةً مَّيْنًا﴾ (ق/۱۱) تفسیر شده حیات زمین و بلده، به ظهور صلاح ثمار و نباتات آن. فتدبر. منه. (از حاشیه نسخه).

۲- کامنه: مؤنث کامین؛ پنهان، پوشیده شونده (لغت نامه دهخدا).



تغییری به او راه نمی‌یابد. و ممکن است که فقره «أُخِي بِه عِبَادَكَ»، اشاره به زنده شدن ایشان بعد از موت باشد که آن را «رجعت» می‌نامیم. و به عبارت آخری؛ قیامت صغری می‌نامیم. و لکن احتمال اول اقرب و انسب است به فقره «وَ اعْمُرِ اللَّهُمَّ بِه بِلَادَكَ».

و علی ای حال، چون طلب تعمیر و احیاء بلاد و عباد، دلیل اثبات خرابی و موت فعلی است. و آن‌ها به سبب خود بلاد و عباد است نه خداوند، لهذا در استدلال بر ثبوت خرابی و موت اشاره شده که باعث آن‌ها اعمال مردم است که بد است. چنان که خداوند در آیه ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ﴾<sup>(۱)</sup> - تا آخر - بیان آن را فرموده.

و بالجمله؛ در توضیح این فقره می‌گوئیم که: شبهه‌ای نیست که قدرت خداوند و حکمت او، تمام است. و بنابراین تمکین او، مردم را به جهت افساد ملک او محال است. زیرا که این، ایطال حکمت خواهد شد. و حال آن که مصلحت مقصوده در حکمت، به مقتضای عموم قدرت، باید لامحاله به عمل بیاید. پس مقصود از فسادی که مترتب می‌شود بر اعمال مردم، نیست، مگر آن چیزی که راجع به قصور و تقصیر خود ایشان می‌شود، در استعداد و قبول

۱- ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ (روم/۴۱).

خیرات و مصالح مفاضه<sup>(۱)</sup> از خداوند.

و بنابر این مقصود از تعمیر بلاد که کنایه از رفع فساد است، و احیاء عباد که کنایه از ترقی ایشان از حسیض قصور و تقصیر است، آن است که چون ظهور امام، موجب رشد و هدایت و صلاح عباد و بلاد است، لهذا در این فقره خواهش شده که: خداوندا! فساد بلاد و عباد را به ظهور امام رفع فرما.

و بعد از ذکر، وجه فساد بلاد و عباد؛ که اعمال مردم باشد، متفرع بر آن می‌کنی. خواهش وجه صلاح ایشان را، که ظهور امام باشد و می‌گوئی:

«فَاطْهَرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَ لَيْتِكَ وَ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِكَ»

یعنی: پس ظاهر فرما، خداوندا! از برای ما صاحب اختیار از جانب خود را، و پسر دختر پیغمبر خود را، که مسمی است به اسم فرستاده تو.

زیرا که ظهور آن حضرت، چنان که گفتیم، موجب ترقی بلاد و عباد است. پس وجه صلاح ایشان همان خواهد بود و بس.

و خواندن آن حضرت را به اسم «ولتی»، اشاره به صاحب اختیاری او است، در کلّ امور دین و دنیای مردم. زیرا که حذف مقتضی، مفید عموم است.

و خواندن او را به اسم پسر دختر پیغمبر، به جهت آن است که نسبت آن

۱- مفاضه: ایفا شده، بفیض داده شده.

حضرت به فاطمه - عليها السلام - می‌رسد. اگر چه به چندین واسطه باشد. زیرا که کثرت و سائط، مانع از اولاد بودن، نیست. و از این جهت است که همه بنی اسرائیل را مثلاً «بنی اسرائیل» می‌گویند، با وجودی که میانه اسرائیل و اکثر ایشان قرن‌های بسیار گذشته است. و اگر قناعت به این نکنی و بگویی که پسر دختر پیغمبر را باید زیادتی خصوصیتی باشد به دختر پیغمبر، می‌گوئیم که امام عصر - عجل الله فرجه - زیادتی خصوصیت هم نسبت به فاطمه - سلام الله علیها - دارد. زیرا که اشرف و اقرب از او بی به فاطمه - سلام الله علیها - در عصر غیبت نیست، با وجود آن که ممکن است که ذکر این فقره من باب ذکر فضائل فاطمه - سلام الله علیها - و پیغمبر - صلوات الله علیه و آله - باشد. به این معنی که در نزد خداوند ذکر ثنا و مدح و فضیلت ایشان، به این فضیلت شده؛ به جهت آن که ایشان شفاعت خواه شخص شوند در نزد خداوند، تا این حاجت او را روا فرماید و لکن این احتمال خالی از بُعدی نیست<sup>(۱)</sup>.

و بالجمله مقصود این است که: خداوند! آن کسی را که ما معرفت به حق او بواسطه پیغمبر و دختر او داریم، ظاهر فرما؛ به جهت رفع فساد بلا و عباد.

۱- و وجه بُعد آن است که امام مشرف به نبی است نه نبی به امام. و این احتمال مبتنی بر دویم است نه اول. و لکن مقصود، اصل این است که فرزند پیغمبر مروج طریقه پیغمبر است. و معروف به او است. و فضیلت او فضیلت او است. پس فرقی فیما بین ایشان نیست، پس ظهور هر دو در ظهور امام مطلوب است. فافهم. منه رحمه الله تعالی. (هامش نسخه)

و مستمی بودن آن حضرت به اسم پیغمبر اشاره است به اسم «م-ح-م»  
 - «د»، که در اخبار منع از تصریح به آن شده. و از این جهت در این دعا هم  
 تصریح به آن نشده، و در این فقره هم اشاره به تشریف آن حضرت است، به  
 مستمی بودن به اسم «رسول» که موجب انجام<sup>(۱)</sup> مسئل است، بر وجه  
 أحسن. زیرا که چنان که پیغمبر اهل بود برای اصلاح عباد و بلاد، هم چنین  
 کسی هم که مستمی به اسم شریف او است، اهل برای آن خواهد بود. پس  
 خواهش ظهور او بجا خواهد بود.

و الحاصل؛ چون در شریعت پیغمبر، دل ها همه بسته به حب آن جناب و  
 ایمان به او است، لهذا امام عصر هم - عجل الله فرجه - معروف به آن جناب است.  
 و الا سلطنت و جهان گیری امام دخیلی به پیغمبر ندارد چنان که کلّ عباد و  
 بلاد را مسخر خواهد فرمود، به نوعی که ربع آن را پیغمبر مسخر فرموده  
 باشد.

و همچنین است کلام در اصلاح آنها، بالمقایسه. بلی چون اصل نور  
 ایشان، متحد است و فرقی فیما بین ایشان نیست، لهذا جمیع فضایل هر یک،  
 عین فضایل دیگری است. و بر هیچ یک نقصی و قصوری - نعوذ بالله - در هیچ  
 چیز نمی توان اثبات نمود. و بعد از این فقره فائده و غایت ظهور امام را ذکر

می‌کنی و می‌گوئی:

«حَتَّى لَا يَظْفَرُ بِشَيْءٍ مِّنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَزَقَهُ وَ يُحِقِّ الْحَقَّ وَ يُحَقِّقَهُ»

یعنی: تا این که ظفر نیابد به چیزی از باطل، مگر آن که متفرق سازد آن را. و ثابت و پا بر جا دارد حق را. و به حقیقت رساندن آن را.

و مراد به «متفرق ساختن باطل» اظهار بطلان آن و تفرقه اجزاء آن است؛ به نوعی که آثار حکمت از آن به کلی برطرف گردد. و باطل را اگر چه در هیچ وقت حکمتی نیست، ولیکن به حسب ظاهر، در زمان قبل از زمان وضوح بطلان او در نزد مردم بسا هست [که] حکمت ظاهره در او هست. نظیر شرایع منسوخه بعد از زمان نسخ آنها، که حکمت از آنها برطرف می‌شود، بعد از آن که قبل از زمان نسخ، حکمتی در آنها بوده. اگر چه حکمت آنها در جنب حکمت شریعت ناسخه، البته ناچیز بوده، و الا نسخ نمی‌شده. و نمی‌توان گفت که حکمتین در عرض یکدیگرند. و هر یک کاملند. و مختص به زمان خودند. زیرا که مرجع جمیع حق‌ها، یک حق است که خداوند است. و در او تعددی و ترکیبی نیست. پس در هر زمانی او است. و سابق و لاحق او یکی است. اگر چه سابق را در مقام لا مجالی نیست.

و اگر گویی که لاحق را هم مجالی در سابق نیست، گوییم که چگونه نیست. و حال آن که محیط به آن است و متصرف در آن است و مخبر از

کمون احوال آن است. برخلاف سابق نسبت به لاحق، که لاحق را معلق بر مشیت الله می‌کند. و در بسیاری از امور احتمال «بداء<sup>(۱)</sup>» می‌رود. الی غیر ذلک از ادله اتحاد. چنان که بر متتبع مخفی نیست.

و الحاصل؛ باطل را نسبت به مافوق، حکمتی و جمعیتی و حقیقتی نیست. ولکن در مقام خود، او را وجود و حکمت و ثمر هست. و امام عصر - عجل الله فرجه - وقتی که ظاهر می‌شود، اوضاع خلائق تغییر می‌کند. و زمان در علو و ترقی می‌رود. و بازار هر باطلی کساد و صلاح او رو به فساد می‌گذارد. و باعث این‌ها همه ظهور امام است.

پس فی الحقیقه او، متفرق کننده جماعات اهل باطل است؛ چنان که واضح است.

---

۱- بداء در لغت به معنی ظاهر و هویدا شدن و پیدا شدن رأی دیگران در کار، هست. و در رابطه با خدای متعال عبارتست از تغییر دادن مقدرات سابق و ظاهر و حادث ساختن امر جدیدی که در علم نازل بر ملائکه و انبیاء و اولیاء - صلوات الله علیهم أجمعین - نیامده است. و در قرآن مجید، آیاتی مانند: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ (رعد/۳۹) و ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُثَبِّتُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ (مائدة/۶۴) ﴿وَيَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ﴾ (فاطر/۱) ناظر بر همین مسأله‌اند. و به دلالت روایات، تحقق بداء از ناحیه مقدسه ربوبی، تا صدور قضاء و حکم به تحقق مقدور، ممکن است. طالبین تفصیل و مستندات این بحث رجوع کنند به: مستدرک سفینه البحار، اثر عالم فقید حاج شیخ علی نمازی شاهرودی - رحمه الله - ۱/۱۹۳-۲۰۰.

و مقصود از ثابت فرمودن آن حضرت و به حقیقت رساندن او حق را، آن است که حقیقت آن را ظاهر می‌فرماید. و متفرقات آن را جمع آوری می‌کند؛ به نوعی که به قدر ذره‌ای خلل پذیر نشود. و اگر چه حق هم همیشه چنین است، ولیکن به حسب ظاهر بسا هست در نظر مردم، [که] اجزاء آن، مؤتلف نیست. و از این جهت اعتراض‌ها و خلاف‌ها، فیما بین علما و غیرهم بر آن راه می‌یابد. پس آن حضرت بعد از ظهور، حشو و زواید را به کلی برطرف می‌فرماید. و حاق<sup>(۱)</sup> حقیقت هر حقی را، ظاهر می‌فرماید. و به براهین و دلائل واضح، حقیقت آن را ظاهر می‌فرماید. و همین معنی احقاق و تحقیق است، و احق را. و الا حق همیشه حق است. چنان که واضح است.

و آن چه گفتیم که در این فقره اشاره به فائده ظهور آن حضرت است، به جهت آن است که در فقرات سابقه، اشاره به فساد بلاد و عباد به اعمال عباد شده، که باعث آن‌ها استعدادات خلق بوده. و شبهه نیست که مرجع هر فسادی بطلان است، چنان که مرجع هر صلاحی حقیقت است. پس چنان که گفتیم «فأظهر»، تفریع بر مطلب سابق است که دلیل رفع فساد شود. هم چنین می‌گوئیم که ظهور آن حضرت مثمر ثمر احقاق حق و ابطال باطل است. پس فائدتین متحدند در حقیقت. چنان که مخفی نیست. و بعد از آن اشاره به فوائد

۱- حاق: حقیقت امر و مغز آن، اصل شیء. (لغت نامه دهخدا)

دیگر شده، در آن چه می‌گوئی:

«وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْرَعًا لِمَظْلُومِ عِبَادِكَ وَ نَاصِرًا لِمَنْ لَا يَجِدُ لَهُ نَاصِرًا  
غَيْرَكَ وَ مُجَدِّدًا لِمَا عَطَّلَ مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ وَ مُشَيِّدًا لِمَا وَرَدَ مِنْ أَعْلَامِ  
دِينِكَ وَ سُنَنِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»

یعنی: و قرار فرما، امام - علیه السلام - را، خداوندا! پناه از برای ستم شده  
بندگان خود و یاری کننده مر کسی را که نمی‌یابد، از برای خود یاری کننده  
[ای] غیر تو. و تازه کننده مر آن چیزی را که معطل گذاشته شده از احکام  
کتاب تو؛ که قرآن باشد. و محکم کننده مر چیزی را که وارد شده از علامات  
دین تو و طریق های پیغمبر تو - درود فرستد خدا بر او و بر آل او - .

و «مفزع بودن» آن حضرت برای مظلومان عباد، به آن است که بعد از  
ظهور، سلطان ملک و داد خواه خواهد شد. پس به عرض مظلومین می‌رسد. و  
داد ایشان را از ظالمان ایشان می‌گیرد. و به این واسطه مظلومین هم، همیشه  
رو به او می‌آورند و داد خواهی خود را نزد او می‌برند. و پناه به او می‌جویند. و  
ناصر بودن آن حضرت هم برای بی ناصران، به واسطه قدرت او است. زیرا  
که، کسانی که ناصر ایشان بجز خدا نیست، همه کس عاجز از یاری ایشان  
است. و الا روا بود که غیر خدا هم یاری ایشان را بنماید. و در محل خود  
مبرهن است که چیزی روا نیست که در مقامی درآید. مگر آن که در عین آن



مقام باشد. پس عدم نصرت غیر خدا، مستلزم عجز از نصرت است. پس ناصر، منحصر در خدا است که قادر مطلق است. و امام هم خلیفه خدا و مظهر صفات خدا است. و از این جهت نصرت خدا از او متمشی می‌شود. و ممکن است که بگوئیم: عدم نصرت غیر خدا، صفت نقص است. و نصرت، کمال است. پس اول از خدا صادر می‌شود و بعد از امام، مثل سایر صفات افعال خداوند.

و علی‌ای حال؛ شبهه نیست که امثال این صفات در حقیقت، حالتی است که از متصف به آنها، که همیشه با او هست؛ خواه در ظاهر به حسب اسباب ظاهره، به ظهور برسد و خواه نرسد. و از این جهت است که خداوند قادر و عالم است. پیش از وجود مقدور و معلوم. بلکه پیش از ایجاد قدرت و علم<sup>(۱)</sup>. پس امام هم مفزع و ناصر مظلومان و بی‌ناصران است. اگر چه ظهور این دو صفت از او بعد از ظهور و مفزعیّت و نصرت باشد<sup>(۲)</sup>.

بلی، چون مقصود آن است که؛ «خداوند! آن حضرت را ظاهر فرما، تا

۱- فی الدعاء: کان قویاً قبل وجود القدرة و القوة و کان علیماً قبل ایجاد العلم و العلة. لم یزل سلطاناً اذ لا مملکة و لا مال الخ. منه - رحمه الله - (هامش نسخه).

۲- امام زمان - علیه السلام - چه در زمان غیبت و چه در زمان ظهور مفزع خلائق و پناه پناه جویان می‌باشند، چنان که در حدیث جامع حضرت رضا - علیه السلام - در وصف امام بیان گردیده: «مفزع العباد فی الهدایة النار» اصول کافی ۱/ ۲۰۰، باب جامع فی فضل الإمام و صفاته. و نیز یکی از القاب و صفات امام عصر - ارواحنا فداه - لقب «غوث» می‌باشد.

آن که چنین و چنان شود»، لهذا ائصاف او به این دو صفت به نفس ظهور او خواهد بود. و قبل از آن و بعد از آن را اعتباری نیست؛ اگر چه حقیقت در هر حال موجود باشد. بلکه در نفس داعی باشد که به این دعا مدعی استعداد اجابت شده. و از این جا معلوم می شود که صدق و کذب در این ادعا هم، نظیر فقرات سابقه می آید.

و اما مقصود از «تجدید احکام معطله از کتاب» که قرآن است، آن است که قرآن حاوی بر جمیع احکام کلیه و جزئیه هست؛ چنان که خداوند فرموده: ﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾<sup>(۱)</sup>. و شبهه نیست که بسیاری از آن ها مخفی است و از اسرار محسوب است. و وقت ظهور آن ها، زمان ظهور امام است. پس قبل از ظهور او معطل و بی حاصل است. و به ظهور امام ظاهر و معمول به فیمابین مؤمنین می شود. پس گویا تجدید و تازه می شود، بعد از آن که اثر آن ها محو و منسی شده باشد، به سبب رفتن پیغمبر و ائمه - علیهم السلام - از دنیا و غیبت امام حی.

و بالجمله؛ قرآن جامع کل حقایق است. ولکن بسیاری از آن ها در آن مخفی است. و سبب خفاء آن ها، عدم وجود و ظهور رسول و ائمه است، در ظاهر. و در زمان ظهور امام عصر، - عجل الله فرجه - ظاهر می شود. پس اسرار هم

ظاهر می‌شوند. و از این جا معلوم می‌شود که تعطیل آن‌ها قبل از ظهور، مستلزم عبثیت آن‌ها نیست. زیرا که این تعطیل به معنی خفاء در ادنی است. و الا در اعلی ظاهر و هویدا است. و همین است سرّ ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾<sup>(۱)</sup> که در قرآن مجید واقع شده. و الا باید حق همیشه ظاهر و غالب باشد. و محال است که در وقتی، غیر محیط و غیر غالب باشد یا بازار او کساد و بی رواج باشد. و به این سبب معطل و ضایع مانده باشد - تعالی الله عن العجز فی رواجه او رضاه بکساده، علواً کبیراً -

و هم چنین است، کلام در تشیید واردات از اعلام دین<sup>(۲)</sup> و سنن سید المرسلین - صلی الله علیه و آله - که آن‌ها نیز، در ظهور امام محکم می‌شوند. اگر چه قبل از آن هم در وجود هستند؛ و لکن بر سبیل خفا و ضعف، نه بر سبیل ظهور و قوت. و حقیقت اولیه خفا و ظهور و ضعف و قوت همه، اگر چه خارج از اصل حقیقت متّحده جامعه بین جمع کثرات نیست، و لکن کلام در مقام کثرت است، نه وحدت. و الا در عالم وحدت همین دعاها هم حاصل است و تحصیل

۱- توبه/۳۳، صف/۹.

۲- مراد از دین، اسلام است. چنان که خداوند فرموده: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ (آل عمران/۱۹) و مراد از اعلام آن احکام و افعال مکلفین است، در مقام امثال آن احکام که معتبر در کلّ اخلاص و محبت و حفظ حدود خداوندی است. چنان که واضح است. منه رحمه الله (از هامش نسخه).

حاصل، محال است.

قُلْ كُلُّ مَظْهَرٍ عَمَّا عَلَيْهِ حَقِيقَتُهُ فِي كُلِّ شَأْنِهِمْ وَأَحْوَالِهِمْ وَأَفْعَالِهِمْ. وَالْآءُ فَاللَّهُ وَاحِدٌ فَوْقَ جَمِيعِ الْكَثَرَاتِ. وَهُوَ مُنَزَّاهٌ عَنِ كُلِّهَا. فَسُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ<sup>(۱)</sup>.

و چون در فقرات مذکوره، اظهارِ خلافِ مشهورِ بینِ النَّاسِ است، که احکامِ مجدده و اعلامِ مشیده باشد، و معلوم است که آن، باعثِ ایذا و اذیتِ اغلبِ ناس می‌شود، زیرا که معتاد به آن نیستند، لهذا مناسب است که بگوئی:

«وَأَجْعَلْهُ، اللَّهُمَّ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ»

یعنی: و قرار فرما، خداوندا! امام را بعد از ظهور او، از کسانی که محافظت می‌فرمائی ایشان را از شرّ سرکشان.

یعنی؛ چون مردم در مقامِ عداوت او بر آیند، به سبب آن چه از او می‌شنوند؛ از خلافِ عادات و مشتهیاتِ نفسِ ایشان، امام را حفظ فرما، که از ایشان بدی به او نرسد. و امام در زمانِ غیبت، لا محاله محفوظ از شرّ اشرار است. پس این دعا مخصوص زمانِ ظهور او است که در ظاهر در میان خلق

۱- کلمه «قل» خطاب به ناظر در این شرح است و اصل این کلام تا کلمه «یصفون» اتمام مطلب است به قاعده توحیدیه جاریه در اغلب مقامات. فافهم! منه. (هامش نسخه).

است. و یکی از ایشان است. و ممکن است که به مقتضای عادت بشریت، بدی از مردم به او برسد؛ از قتل و غارت و سایر ظلم‌ها و ستم‌ها که همیشه از مردم نسبت به انبیاء و اولیاء صادر می‌شده.

و استجابت این دعا، در حقیقت، به طور کلیت ممکن، بلکه واجب است بر خداوند در حکمت. زیرا که حفظ حق، مقتضای لطف و حکمت او است. ولکن در ظاهر، به طور کلیت، اگر چه جایز باشد، عقلاً، ولکن عادتاً محال است. بلکه مقتضای بسیاری از اخبار، آن است که از مردم انواع آزارها و اذیت‌ها به آن حضرت می‌رسد. و اگر هیچ اذیتی نباشد، همان اذیت آن که آن حضرت را محتاج به جنگ و جدال می‌کنند، کافی است. و الا چرا باید تصدیق او را نکنند. و در فرمان او داخل نشوند، که به این جهت او با ایشان محاربه کند.

بلی، مقصود از این فقره، آن است که: خداوندا! من از کسانی هستم که در مقام نصرت امام، حافظ او از بأس معتدین، به قدر قوت هستم؛ نظیر سایر فقرات که مکرراً گفته‌ایم که راجع به نفس داعی است. و ادعاء استعداد استجابت آن است؛ صدقاً او کذباً، چنان که دانسته‌ای.

و الحاصل؛ هر دعائی از هر داعی، اُخْس<sup>(۱)</sup> از آن است که تصرّف در

۱- اُخْس: پست تر.

حکمت حقیقیه خداوند کند. پس همه اظهار خلوص و تهیو نفس داعی است، به هیئت اجابت، نسبت به مدعوله. و الا واقع هر چیزی و هر کسی در مقام خود، همیشه دایم و برقرار است. و تغییر و تبدیل را راهی به آن نیست. زیرا که در حکمت خداوند خللی ابدأ نبوده و نخواهد بود. و چون در فقرات سابقه خواهش ظهور امام و توابع آن که اثمار آن و فوائد و غایات آن باشد شده، و حصول آن فوائد موجب سرور مقربین درگاه الهی می شود، لهذا بعد از آنها می گوئی:

«اللّٰهُمَّ وَ سُرَّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - بِرُؤْيِيَّتِهِ وَ مَنْ تَبَعَهُ

علی دعوتیه»

یعنی: خداوندا! و مسرور فرما پیغمبر خود محمد - صلی الله علیه و آله - را به دیدار امام. و مسرور فرما هر که را متابعت کرده پیغمبر یا امام را بر دعوت او. و فاعل «رؤیت» محتمل هست که خود پیغمبر باشد. و بنا بر این مراد به رؤیت یا رؤیت حقیقی باطنی است، اگر چه مرئی بعد از ظهور ظاهری باشد. یا مراد به آن رؤیت ظاهری است، که در رجعت رسول به دنیا متحقق می شود. یعنی: خداوندا! امام را ظاهر فرما تا پیغمبر به رؤیت حقیقی، اگر چه قبل از رجعت باشد، او را ببیند و مسرور شود. یا آن که بعد از رجعت به دنیا به چشم سر او را ببیند و مسرور شود.

و محتمل هست که فاعل «رؤیت» مطلق بینندگان باشند. یعنی: خداوندا! مسرور فرما پیغمبر را در هر جا که باشد، به رؤیت بینندگان، جمال با کمال فرزند او را در ظهور او. و احتمال اول اظهر است. پس بنابر آن، چون رؤیت هم ظاهر در رؤیت بصر ظاهری است، این فقره دلیل رجعت پیغمبر در زمان ظهور امام خواهد بود.

و هم چنین است کلام در «مَنْ تَبِعَ» پیغمبر یا امام. ولکن در صورت تخصیص «مَنْ تَبِعَ» به کسانی که در وقت ظهور امام در حیات دنیا باشند، این فقره دلیل رجعت اتباع نخواهد بود.

بلی، چون در آیات و اخبار، رجعت نیکان هم ثابت شده، لهذا آنسب، تفسیر این فقره است به نوعی که اثبات رجعت اتباع هم بشود.

و بالجمله؛ متبادر به ذهن در این فقره، آن است که: خداوندا! مسرور فرما پیغمبر را به رؤیت او، فرزند خود را، در ظهور او. و مسرور فرما «مَنْ تَبِعَ» امام را، بر دعوت امام در عالم ظاهر. زیرا که اهل حق، همیشه، حق در قلوب ایشان، مکتوم و در جولان است. پس چون امام علانیه و بر ملا، آن را اظهار فرموده، عقده دل اهل حق، به آن گشاده شود و مسرور شوند و همگی بالاتفاق در ترویج آن بکوشند، بعد از آن که عاجز از اظهار آن قبل از ظهور امام بوده‌اند؛ خوفاً عَنِ النَّاسِ او عَنِ اللَّهِ. و آن چه می‌گوئی:

«و اَرْحَمِ اسْتِكَانَتْنَا بَعْدَهُ»

یعنی: و رحم فرما تضرع یا حاجت و مسکنت ما را بعد از او، دو احتمال دارد: یکی آن که در اخبار وارد شده که صدمات از کفار و مخالفین به مؤمنین در زمان ظهور امام می‌رسد. پس مراد از این فقره، آن است که: خداوندا! بر ما رحم کن در حینی که ما را صدمه از ایشان برسد، بعد از ظهور امام، که موجب تضرع یا ذلت ظاهری ما شود.

و احتمال دیگر آن که؛ ضمیر در «بَعْدَهُ»، راجع باشد به دعای فقرات سابقه، و زمان «استکانت»، زمان غیبت امام باشد. یعنی: خداوندا! بعد از آن خواهش‌ها که از تو کردیم، خواهش دیگر از تو می‌کنیم، که تضرع و زاری ما را در دعا و غیره، رحم فرمایی. و دعای ما را مستجاب کنی.

و احتمال اول، أظهر است. ولکن مؤید احتمال ثانی است آن چه می‌گوئی:

«اللّٰهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْغُمَّةَ عَن [هذه] الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ. وَ عَجِّلْ لَنَا

ظُهُورَهُ»

یعنی: خداوندا! برطرف ساز این غم و گرفتگی را که حاصل است به

جهت غیبت امام، برای امت از امت، به سبب حاضر شدن آن بزرگوار. و

تعجیل فرما از برای ما ظهور آن حضرت را.



و وجه تأیید آن که «استکانت»، دلیل ذلت و مهجوری و غم و اندوه محبوب است، پس، از خداوند رفع همه، خواهش شده و چون در هر بلیه و غمی، یأس از رحمت خداوند بد است، و امید به او مطلوب است در رفع آن، لهذا خواهش رحم و کشف غم مدلل شده به آن چه می‌گوئی:

«إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ تَرِيَهُ قَرِيباً»

یعنی: این خواهش‌ها را از تو کردیم. و آن‌ها به جهت امید رحمت تو و عدم یأس از آن بوده. زیرا که به درستی که کفار و منافقین و مخالفین و غافلین، می‌بینند ظهور و حضور امام را دور، به حدی که مایوس از آنند. و ما می‌بینیم آن را نزدیک، به حدی که امید آن را در زمان حیات خود داریم.

و این فقره اقتباس از آیه قیامت است. و خداوند فرموده: «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً \* وَ تَرَاهُ قَرِيباً»<sup>(۱)</sup> و اشاره است به تأویل این آیه به زمان ظهور امام، که رجعت و قیامت صغری است. و بعد از آن مؤکد می‌کنی خواهش رحمت و کشف غم را، به قسم دادن خداوند را، به آن چه می‌گوئی:

«بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»

یعنی: مستجاب فرما دعای ما را، به حق رحمت خودت، ای رحم‌کننده‌تر

از همه رحم کنندگان!

و از سبک این دعا، معلوم است که این فقره آخر دعا است. ولکن در حدیث و روایت وارد است بعد از آن، که، پس سه مرتبه دست بر ران راست خود می‌زنی و در هر مرتبه می‌گوئی:

«العَجَلُ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ»

و «العَجَلُ»، منصوب است به فعل مقدر، که مصدر، قائم مقام آن است. یعنی: تعجیل فرما، تعجیل فرمودنی در ظهور، ای آقای من! ای صاحب اختیار این زمان ما!

و ممکن است «العَجَلُ» منصوب باشد، بنا بر مفعول به بودن. و بنا بر آن، فعل مقدر یا «نَطْلُبُ» و امثال آن است، یا «أَعْمَلُ» و «أَفْعَلُ» و امثال آنها است. یعنی: طلب می‌کنیم تعجیل فرمودن تو را، ای امام زمان! یا، بکار بر، یا به جا آور تعجیل را ای آقای ما و صاحب ما!

و نکته در زدن دست بر ران راست، یحتمل اشاره به تأسف و تحسّر بر غیبت امام است، چنان که اهل مصیبت در مقام تأسف و حسرت و غم بر زانوی خود می‌زنند، و تعیین ران راست به جهت شرف راست است بر چپ، یا اشاره به آن است که آدمی باید از اصحاب یمین باشد تا در دعا صادق باشد.

و نکته تکرار سه دفعه، تأکید در تأسف و تحسّر و در خواهش تعجیل

فرمودن در ظهور است.

و عدد سه، اول مراتب کثرت است، که الحاح در خواهش و طلب، به آن متحقق می‌شود که موجب استجابت شود.

و در آخر دعا، التفات به امام است؛ با وجودی که همه دعا، خطاب به خداوند است، زیرا که این التفات، اشاره به اختصاص دعا است به امام زمان، که مقصود این است که:

«ای امام زمان! همه این دعاها در درگاه خداوند، به جهت اخلاص و محبت و شوق لقای تو بود. پس در ظهور تعجیل فرما!»

و إذن در ظهور اگر چه مختص به خداوند است و در دست امام نیست، زیرا که مأمور به امر خداوند است، ولکن مقصود در مقام هیچ چیز نیست، به جز اظهار اشتیاق ملاقات امام در ظهور. پس خواهش تعجیل از خود او، منافات با بودن ظهور در دست خداوند ندارد.

و مخفی نماند که زمان ظهور را، احدی جز خداوند نمی‌داند. بلکه مستفاد از اخبار آن است که خود امام هم علم به آن ندارد. بلکه نزدیک شدن زمان ظهور را علاماتی است برای خود امام و دیگران، که به آنها، علم به آن حاصل می‌شود. مثل آن که در بالای سر امام شمشیری آویخته، هر وقت بر زمین می‌افتد امام می‌فهمد که باید خروج فرماید. و همچنین سایر علامات

دیگر برای امام. و علامات قربِ زمانِ ظهورِ امام برای مردم بسیار است. و در کتب مفضّله مذکور است<sup>(۱)</sup> و در این جا مجال نقل آنها نیست، و لکن اکثر آنها در ازمنه ما به ظهور رسیده و معدودی از آنها باقی مانده مانند: خروج دجال و سفیانی و قحط و غلای شدید. و سایر علامات عامه دیگر که لا محاله باید به ظهور برسد و تا به حال به ظهور نرسیده است<sup>(۲)</sup>.

و در ازمنه ما شخصی پیدا شد از اهل شیراز که او را میرزا علی محمّد می‌گفتند. و در ابتداء امر خود، خود را شهرت داد به اسمِ باییتِ برای امام زمان - عجل الله فرجه - و لکن در اواخر، ادعای امامت نمود. و گفت: من خود امام عصر بلکه ادعاهای غریبه دیگر هم کرد که: من مؤید من عند الله، بلکه مظهر ذات خدا و کمالات الله هستم. و شاهد و حجت خود را بعض کلمات آورد که آنها را بر سبک آیات و مناجات و خطب و غیرها، تالیف کرده بود. و می‌گفت که

---

۱- از بهترین این کتب، که طرحی تحقیقی از اتفاقات قبل از ظهور و علائم ظهور وارده در روایات، کرده، کتاب مهدی منتظر، اثر عالم جلیل و ناقد بصیر مرحوم حاج شیخ جواد خراسانی - رضوان الله تعالی علیه - و کتاب نواب الدهور فی علائم الظهور اثر عالم بزرگوار و دانشمند بصیر مرحوم سید حسن میر جهانی - قدس الله سرّه - می‌باشد.

۲- نکته دقیق و لطیفی که در ارتباط بین علائم ظهور، ظهور فرموده‌اند، این است که ظهورِ علائم، تابع ظهور حضرت بقیة الله - صلوات الله علیه - می‌باشد، نه اینکه ظهور حضرتش تابع علائم آن باشد.

احدی مثل آن‌ها را نمی‌تواند آورد. و این‌ها معجزه من است. و حال آن‌که اغلب، بلکه کل آن‌ها، در لفظ و معنی مورد بحث و اعتراضات لا تُعَدُّ و لا تُحصی بود. و همه غلط و نامربوط و بی‌مبدأ و منتهی بود. و گذشته از این‌ها بسیاری از ضروریات دین اسلام را منکر شد. بلکه قائل به نسخ شریعت خاتم الأنبیاء - صلی الله علیه و آله - شد. و از این جهت علماء اعلام - کثر الله تعالی أمثالهم فی الأنام - در صدد ردّ و دفع او بر آمدند.

تا آخر الأمر امناء دولت علیه قاجاریه، او و بسیاری از اتباع او را کشتند. و منقرض ساختند. و ما بقی ایشان متفرّق شدند در بلاد متباعده. که الحال کسی از ایشان در ظاهر باقی نمانده، اگر چه در خفا هستند. و جرأت اظهار امر خود را ندارند. و الحمد لله، حال به حدی مخذول و منکوب و رسوا هستند که اگر کسی متهم به ایشان هم شود، زندگی نمی‌تواند کرد. پس معلوم شد که او کاذب بوده و از این جهت خداوند او را به انواع رسوائی‌ها، رسوا فرمود و او و اکثر اتباع او را از صفحه روزگار بر انداخت.

پس امام زمان - عجل الله فرجه - هنوز ظاهر نشده و منتظر ظهور موفور السّرور او عن قریب هستیم. ولکن تعیین وقت آن را نمی‌کنیم و نمی‌دانیم که کی مشیت خداوند در ظهور او خواهد شد و خداوند فرموده: ﴿وَ عِنْدَهُ عِلْمُ

## السَّاعَةِ<sup>(۱)</sup>.

یعنی: علم وقت قیام قیامت، مختص خداوند است. واحدی آن را نمی‌داند. و زمان ظهور حضرت قائم - عجل الله فرجه - هم قیامت صغری است. و عقلاً و نقلاً، علم آن هم مخصوص حق تعالی است. و از این جهت در احادیث وارد شده که «كَذِبَ الْوَقَاتُونَ. بِرَبِّ الْكَعْبَةِ<sup>(۲)</sup>». یعنی: دروغ می‌گویند وقت قرار دهندگان. قسم به پروردگار کعبه.

و ما کلام را در شرح این دعای شریف، به این جا ختم می‌کنیم. زیرا که زیاده بر این را مجالی و مقامی در این مختصر نیست. ولکن با وجود کمال اختصار - بحمد الله - بر مطالب عالیه، منطوی است. پس باید دوستان قدر آن را بدانند. و کمال تدبّر در آن را لازم شمارند. و آن را به هر نا اهلی نسپارند. و مأمول و مسئول از ایشان آن است که هر گاه خللی در آن؛ در لفظ یا در معنی، بیابند، اولاً به قدر امکان در اصلاح آن کوشش نمایند، و اگر اصلاح ممکن نباشد، مرا معذور دارند. زیرا که قاصر الباع و قصیر الذراع<sup>(۳)</sup> بوده‌ام. و دسترس

۱- زخرف/ ۸۵.

۲- در مورد نهی از توقیت (تعیین وقت) در مورد ظهور حضرتش، رجوع شود به بحار الأنوار ۵۲، باب ۲۱ و نیز مکیال المکارم ۲/ ۳۳۰-۳۴۳.

۳- قاصر: کوتاهی کننده و کوتاه، قصیر: کوتاه، و معنی باع و ذراع، در اوائل کتاب آمده است و عبارت، کنایه از ناتوانی و نداشتن امکانات کافی است.

به فهم حقایق - علی ما هی علیه - نداشته‌ام. و علاوه بر این، جمع اسباب برای من، میسر نبوده. و آن چه به نظرم رسیده، در هر فقره درج نموده‌ام. اگر چه به کلمات غیر منتظمه و غیر فصیحه، بلکه جمله باشد. و دوستان و سعادت‌مندان باید، مهما امکن، به قاعده و جوب احسان، کلمات این بی بضاعت را بر احسن وجوه حمل نمایند. و مبادرت به انکار و ردّ نمایند. زیرا که من عندی چیزی نگفته‌ام. و اگر هم بد فهمیده‌ام، آن چه فهمیده‌ام از قواعد کتاب و سنت و اصول علماء اعلام - اُدَامَ اللهُ تَعَالَى بَرَكَاتِهِمْ عَلَی الْأَنَامِ - فهمیده‌ام. و اکثر مطالب تحقیقات این مختصر، اگر چه غیر مشهور بین العوامّ است، و لکن در نزد خواص معلوم است؛ که قبولی کلّ اهل اسلام است. و چگونه چنین نباشد و حال آن که، آن هائِب و ثمر و محصّل قواعد عقلیه و نقلیه، و مرجع کلّ علوم دینیّه، از اصولیه و فروعیه، است. و فخر نمی‌کنم و مباهات بین الاقران به این کلمات نکردم. زیرا که معترفم که از همه کمترم. و لکن این کلمات را نوشتم؛ برای کمال اظهار خضوع و تسلیم نزد خداوند کریم و رسول، با تبجیل<sup>(۱)</sup> و تعظیم ائمه دین قویم - علیه و علیهم صلوات الله الملك القديم - و این ها همه از برکت دولت اسلام و شریعت حضرت خاتم الانبیاء - علیه و آله صلوات الله القادر العلام - است، که از صدر اول تا کنون هر چه رفته، انوار حقایق واضح تر شده، بلکه

۱- تبجیل: گرامی داشتن، بزرگ شمردن، احترام (فرهنگ عمید)

اسرار حقیقت اسلام و ایمان، یوماً فیوماً، برای همه کس، سیما علما، لایح تر گشته. و از این جهت از کلام مثل منی که از همه کس کمترم، تحقیقاتی لایح می شود که در کلمات علماء قدیم یافت نمی شود. و اگر هم یافت بشود، در اُستار بسیار مستور، و به این واسطه غیر مشهور بوده و می باشد.

و از آن چه گفتیم معلوم می شود که؛ اکثر مطالب این شرح، اگر چه تازه است، ولکن قدیم است. و بسیاری از اهل عصر ما، آن ها را تازه تازه انگاشته اند. و مخصوص خود شمرده اند و اوضاع تازه نامیده اند و دلیل حقیقت خود دانسته اند. و به آن ها تصدیق باب مُرتاب مذکوره را نموده اند. ولکن بر صاحبان بصیرت مخفی نیست که با وجود تازگی، قدیم است. و باب مُرتاب از آن ها بی خبر است. و مفتریات او دخلی به این مطالب ندارد. زیرا که مفتریات او مبتنی بر چند است، که نقل آن ها در این جا غیر مناسب است. و همه مبتنی بر ادعاء او، حقیقت خود را است، که به شأن خود همه آن ها را فروز می آورد.

و مطالب ما، اصول آن ها چند چیز است:

اول: آن که خدا کامل است.

دویم: آن که خدا حکیم است.

سیم: آن که اعمال بندگان از ادعیه و غیرها، کاشف از قدر و رتبه و



منزلت و مقام ایشان است.

چهارم: آن که اجابت دعاهاى ایشان در نفس آن دعاها است، اگر صادق باشند.

پنجم: آن که حقایق دعاها و اجابت ها در هر حال به قدر قابلیت بندگان حاصل است و تغییری در آن نیست، مگر در عالم ظاهر که جاری بر حسب اسباب ظاهره است. و بر حسب آن ها، یوماً فیوماً، تازه و متحقق می شود.

ششم: آن که حقیقت ظاهر و حقیقت [باطن] هر دو متحد است، که تعبیر از آن به لب و ثمر می کنیم.

هفتم: آن که، همه را در وجود خود شخص، که در وجود امام غایب است می دانیم. و لکن ظهور آن ها را در ظهور او می دانیم.

هشتم: آن که، تا زمان خودمان، امام را غایب می دانیم. و مدعیان ظهور را کاذب می دانیم. و شکی نیست که همه این اصول، غیر اصول بایته است، که به شأن باب فرور می آید اگر چه مجموع آن ها من حیث المجموع تازه است و عد آن ها به نهجی که گذشت مقرر در هیچ کتابی از کتب متقدمین و متأخرین نیست.

و از این جهت این شرح نسخه طریف ظریف شریفی است که تازه است. و مع هذا بدعت و ضلالت نیست. و سر آن این است که همه این اصول

مستفاد از کتاب و سنت می شود. و لنا ان نستعلم منهما ما لم نستعلمه  
الذین من قبلنا و لا حصر لعلوم الله و أسراره. یؤتی منهما ما یشاء لمن  
یشاء و هو العلیم الحکیم.

الحمد لله اولاً و آخراً. و الصلوة و السلام علی أشرف الأولین و  
الآخرین و خاتم النبیین؛ محمد و آله و عترته الطیبین الطاهرین. و لعنة  
الله علی اعدائهم من الأولین و الآخرین الی یوم الدین.

قد فرغ من تسویده مؤلفه الحقیق الفقیر محمد بن المرحوم الحاج محمد  
حسن الهرندی، فی الحادی و العشرین من شهر ذی الحجة الحرام من شهر  
سنة ۱۲۸۷؛ سبع و ثمانین و مائین بعد الالف من الهجرة، علی هاجرها آلاف  
الصلوة و السلام و التحیة.

لن اثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا إلى الآثار

هر که خواند دعا طمع دارم زان که من، بنده گنه کارم

غریق رحمت یزدان کسی باد که کاتب را به الحمدی کند یاد

## فهرست آیات

صفحه	آیه	سوره
<b>*البقرة*</b>		
۶۸	۲۱۰	﴿ هَلْ يَنْظُرُونَ [الْأَنْ يَأْتِيَهُمْ] اللَّهُ فِي ظِلِّ مِنَ الْغَمَامِ... ﴾
۱۱۹ و ۹۴	۲۳۸	﴿ حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى ﴾
۵۴	۲۵۵	﴿ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ﴾
<b>*آل عمران*</b>		
۱۵۵	۱۹	﴿ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ ﴾
<b>*النساء*</b>		
۱۱۳	۷۳	﴿ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴾
۸	۲۸	﴿ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا ﴾
<b>*المائدة*</b>		
۷	۱	﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ﴾
۱۵۰	۶۴	﴿ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُثَبِّتُ كَيْفَ يَشَاءُ ﴾
<b>*الانعام*</b>		
۱۵۴ و ۱۰۰ و ۶۲	۳۸	﴿ مَا قَرَأْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ﴾

﴿ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴾ ٥٩ ١٠٠و٦٢

﴿ أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي... ﴾ ١٢٢ ٨

﴿ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا... ﴾ ١٥٨ ٦٨

### \* الاعراف \*

﴿ وَ لِيَأْسَ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ حَيْرٌ ﴾ ٢٦ ١٣٣

﴿ إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ﴾ ٥٦ ٦٦

### \* التوبة \*

﴿ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴾ ٣٣ ١٥٥

### \* الرعد \*

﴿ يَمْخُوا لِلَّهِ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴾ ٣٩ ١٥٠

### \* ابراهيم \*

﴿ يَوْمَ تَبَدَّلَ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ ﴾ ٤٨ ٩٨

### \* الحجر \*

﴿ وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَابِي وَ الْقُرْآنَ... ﴾ ٨٧ ٦٧

### \* النحل \*

﴿ تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ ﴾ ٨٩ ١٠٠و٦٢

### \* الاسراء \*

﴿ وَ كُلُّ شَيْءٍ فَضْلُنَا نَفْصِيلاً ﴾ ١٢ ٦٢

﴿ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ... ﴾ ٧٧ ٤٤

﴿ وَتُنزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴾ ٦٥ ٨٢

﴿ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴾ ٦٦ ٨٢

### \* الكهف \*

﴿ قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِذَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذتُ... ﴾ ٩٥ ١٠٩

### \* طه \*

﴿ أَشَدُّ بِهِ أَزْرِي ﴾ ١٤٣ ٣١

### \* الانبياء \*

﴿ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴾ ٦٥ ١٠٧

### \* القصص \*

﴿ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهًا ﴾ ٧٠ ٨٨

### \* الروم \*

﴿ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ... ﴾ ٣٠ و ٣٩ و ١٤٥ ٤١

### \* الاحزاب \*

﴿ لَنْ تَجِدَ لِسَنَةَ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴾ ٨٩ ٦٢

﴿ وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ أَنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴾ ٨ ٧٢

### \* فاطر \*

﴿ وَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ ﴾ ١٥٠ ١

**\* یس \***

﴿ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴾ ١٢ ٦٢

**\* الزمر \***

﴿ وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبُّهَا ﴾ ٦٩ ٥٦

﴿ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ ﴾ ٦٩ ٦٨

**\* المؤمن \***

﴿ لَعَنَ الْمَلِكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴾ ١٦ ١٢٨

﴿ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ... ﴾ ٧٨ ٦٨

**\* الزخرف \***

﴿ وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ ﴾ ٨٥ ١٦٥

**\* الفتح \***

﴿ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴾ ٢٣ ٨٩

**\* ق \***

﴿ وَأَخْبَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا ﴾ ١١ ١٤٤

﴿ أَفَعَيَّنَا بِالْخُلُقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ... ﴾ ١٥ ٩٧

**\* الذاريات \***

﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾ ٥٦ ٥٦

**\* القمر \***

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ \* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ...﴾

٨ ٥٥-٥٤

**\*الرحمن\***

﴿وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾

١٣١ ٢٧

**\*الواقعه\***

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾

١٢١ ١١-١٠

**\*الصف\***

﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾

١٥٥ ٩

**\*الملك\***

﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَرِيًّا...﴾

٨ ٢٢

**\*المعارج\***

﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا \* وَ تَرَاهُ قَرِيبًا﴾

١٦١ و ٣٢ ٧-٦

**\*الغاشية\***

﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ﴾

٧٩ ٢٥

**\*الفجر\***

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾

٤٨ ٢٢

## فهرست احاديث

- الامام كالشمس الطالعة المجللة بنورها ..... ١٣٧
- السّلام على الدين المأثور و الكتاب المسطور..... ٦١
- السّلامُ عَلَيْكَ يا عَيْنَ الحَيَاةِ..... ٧٣
- اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ ..... ٧٠
- اللّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا صَاحِبَ الزَّمَانِ أَيْنَمَا كَانَ وَ..... ١١
- اللّهُمَّ رَبَّ التَّوْرِ العَظِيمِ وَ رَبَّ الكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ..... ١١
- اللّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَ الأَرْضِ عَالِمَ الغَيْبِ وَ..... ١٠
- اللّهُمَّ يَا إِلَهَ يَا وَاحِدَ يَا أَحَدَ يَا آخِرَ..... ١٠
- ان ذكر الخير كنتم اوله واصله و فرعه و معدنه ..... ٥٧
- إِنَّ رَسولَ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - عَقَدَ عَلَيْهِمُ لِعَلِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - ..... ٧
- إِنَّ لَنَا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جَمْعَةَ وَفْدَةٍ..... ٥٣
- أَنَا لِنَزَادَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ..... ٥٣
- أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الأُمَّةِ ..... ٥٩
- أَوْفُوا بِالْعَقُودِ قَالَ: بِالْعَهْدِ..... ٧
- خَرَجَ الحُسَيْنُ بنَ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - عَلَيَّ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ..... ٥٦



- خلق الله المشية بنفسها. ثم خلق الأشياء بالمشية ..... ٦٢
- رب الارض يعنى امام الارض فقلت ..... ٥٦
- سبحان الذي سخر للإمام كل شيء و جعل له مقاليد ..... ٧٥
- فيذل اوليائى في زمانه. و تنهادى رؤوسهم ..... ١٣٠
- فأنا نحيطُ علماً بأنبيائكم و لا يعزبُ عننا شيءٌ من أخباركم ..... ٩٢
- قلتُ: مثل نوره قال لى: محمد - صلى الله عليه و آله - ..... ٥٠
- قلت لأبى عبد الله الصادق - عليه السلام - : الله نور السموات... ..... ٥١
- كذِبَ الوَقَاتون. يربُّ الكعبة ..... ١٦٦
- كونوا على ما أنتم عليه حتى يطلع الله لكم نجمكم ..... ٩٠
- لان له غيبة طولانية و من شدة الرأفة الى احبته ..... ٨٩
- لولاك لما خلقت الافلاك ..... ٧٣
- مفزع العباد فى الهداية النار ..... ١٥٣
- نحن رحمة الله على خلقه ..... ٦١
- نحن و الله نعمة الله التى أنعم بها على ..... ٥١
- هذا كتاب الله الصامت و أنا كتاب الله الناطق ..... ٦١
- يا بن شيب ان سرك أن يكون لك من الثواب مثل ما لمن ..... ١١٤
- ياتى بكتاب جديد و شرع جديد هو على العرب شديد ..... ٨٩
- يقول: من دعا إلى الله أربعين صباحاً بهذا العهد ..... ٢٥

## فهرست مطالب

پیشگفتار مصحح .....	۷
۱- «عهد»: نسبت بین انسان و ساحت قدس ولایت الهیّه .....	۸
۲- ادعیه «عهد» .....	۹
۳- شرحی بر دعای عهد و شارح آن .....	۱۱
۴- مصادر دعای عهد شرح شده .....	۱۲
۵- شیوه تصحیح .....	۲۰
۶- سند و متن دعای عهد .....	۲۳
۷- ترجمه دعای عهد .....	۳۲
دیباجه شارح .....	۴۹
«اللّٰهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ» .....	۵۰
«و رَبَّ الْكَرْسِيِّ الرَّفِيعِ» .....	۵۴
«و رَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ» .....	۵۷
«و مُنْزَلَ التَّوْرِيَةِ وَ الْاِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ» .....	۶۱
«و رَبَّ الظِّلِّ وَ الْحَرُورِ» .....	۶۳
«و مُنْزَلَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ» .....	۶۶

- ٦٨ ..... «وَرَبِّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ»
- ٧٠ ..... «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ»
- ٧١ ..... «وَبِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ»
- ٧١ ..... «وَمُلْكِكَ الْقَدِيمِ»
- ٧٢ ..... «يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ»
- ٧٣ ..... «أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ»
- ٧٤ ..... «وَبِاسْمِكَ الَّذِي يَصْلَحُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ»
- ٧٤ ..... «يَا حَيُّ قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ»
- ٧٧ ..... «وَبِأَسْمَاءِ حَيٍّ بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ»
- ٧٨ ..... «وَبِأَسْمَاءِ حَيٍّ حِينَ لَا حَيٍّ»
- ٨٠ ..... «يَا مُحْيِي الْمَوْتَى وَمُحْيِي الْأَحْيَاءِ»
- ٨١ ..... «يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»
- ٨٥ ..... «اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْإِمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ»
- ٩١ ..... «عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَسَهْلِهَا»
- ٩٣ ..... «وَعَنِّي وَعَنْ وَالِدِيَّ»
- ٩٤ ..... «مِنَ الصَّلَاةِ»
- ٩٤ ..... «زِينَةَ عَرْشِ اللَّهِ»
- ٩٤ ..... «وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ وَمَا أَحْصَاهُ عِلْمُهُ وَأَحَاطَ بِهِ كِتَابُهُ»

- «اللَّهُمَّ إِنِّي أجدُّ لَهْ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا ..... ۱۰۳
- «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالذَّائِبِينَ عَنْهُ ..... ۱۰۹
- «اللَّهُمَّ إِنَّ حَالَ بَيْتِي وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ ..... ۱۲۶
- «اللَّهُمَّ أَرْنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالنُّورَةَ الْحَمِيدَةَ وَأَكْحُلْ نَاطِرِي بِنَظَرَةٍ مَنَى إِلَيْهِ» ..... ۱۳۵
- «وَعَجَّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَأَوْسِعْ مَتَّجَهُ وَاسْلُكْ بِي مَحَجَّتَهُ ..... ۱۳۹
- «وَاعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَأَحْيِ بِهِ عِبَادَكَ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ ظَهَرَ الْفَسَادُ ..... ۱۴۴
- «فَأُظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَتَبِّكْ وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمَسْمُومِ ..... ۱۴۶
- «حَتَّى لَا يَظْفَرَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرَّقَهُ وَيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُحَقِّقَهُ» ..... ۱۴۹
- «وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْرَعًا لِمَظْلُومِ عِبَادِكَ وَنَاصِرًا لِمَنْ ..... ۱۵۲
- «وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ» ..... ۱۵۶
- «اللَّهُمَّ وَسُرَّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِرُؤْيَيْتِهِ وَمَنْ تَبَعَهُ عَلَى دَعْوَتِهِ» ..... ۱۵۸
- «وَارْحَمِ اسْتِكَائَتَنَا بَعْدَهُ» ..... ۱۶۰
- «اللَّهُمَّ اكشِفْ هَذِهِ النُّعْمَةَ عَن [هَذِهِ] الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ. وَعَجَّلْ لَنَا ظُهُورَهُ» ..... ۱۶۰
- «إِنَّهُمْ يَرُونَهُ بَعِيدًا وَتَرِيَهُ قَرِيبًا» ..... ۱۶۱
- «بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» ..... ۱۶۱
- «الْعَجَلُ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ» ..... ۱۶۲
- اشاره به ظهور فرقه ضالّه بآيّه ..... ۱۶۴
- خاتمه كتاب و اصول مطالب آن ..... ۱۶۶

۱۸۲..... شرح دعای عهد

فهرست آیات..... ۱۷۱

فهرست احادیث..... ۱۷۷

فهرست مطالب..... ۱۷۹